

برگی از تاریخ



انشعاب اقلیت - اکثریت

مصاحبه با :

امیر ممبینی (عضو مرکزیت و هیات سیاسی در جریان شکل گیری اقلیت و اکثریت)
توکل (عضو مشاور مرکزیت و عضو هیئت تحریریه کار در جریان شکل گیری اقلیت و
اکثریت)

کاروان از فعالین سازمان در کردستان

رسول (عضو وقت هیئت تحریریه کار)

آزاد از فعالین سازمان در فارس

حیدر (عضو وقت کمیته مرکزی و هیات سیاسی و مسئول نشریه کار)

قربانعلی عبدالرحیم پور - مجید (عضو وقت کمیته مرکزی و هیات اجرایی)

مصطفی مدنی (عضو وقت کمیته مرکزی و عضو هیات سیاسی و عضو هیئت تحریریه کار)

فرخ نگهدار (عضو وقت کمیته مرکزی و هیات سیاسی)

مصاحبه با رفیق امیر ممینی

سئوالات

- ۱- اقلیت و اکثریت بطور رسمی در پلنوم مهرماه ۵۸ شکل گرفت ، ولی روند شکل گیری جناح بندی های درونی سازمان ، پس از انقلاب بهمین آغاز می شود . این روند چگونه بود ؟ حول چه مسائل نظری ، سیاسی و تشکیلاتی این جناح بندی ها شکل گرفت ؟ حول مسائل مهم از جمله برخورد به حاکمیت ، ارزیابی از گذشته و مشی چریکی ، جنگ اول سندج ، جنگ اول گنبد ، نامه به بازرگان ، جنگ مرداد ماه در کردستان و ... اختلاف و صف بندی ها در سازمان و رهبری چگونه بود ؟
- ۲- چه کسانی در شکل گیری جناح بندی های درونی نقش مهم داشتند ؟ پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک به چه نحوی بود ؟ و حول نحوه پیشبرد آن چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت ؟ نقش و تاثیر نیروهای دیگر در جناح بندی های درونی سازمان چه بود ؟
- ۳- چرا و به چه دلائلی تصمیم گرفته شد پلنوم مهرماه تشکیل شود ؟ این پلنوم با چه تدارکی و چگونه تشکیل گردید ؟ چه نوشته هائی به پلنوم ارائه شد ؟ مضمون اصلی اختلافات در پلنوم ، صف بندی ها و نتایج پلنوم چه بود ؟
- ۴- جناح بندی های اقلیت و اکثریت پس از پلنوم چه شکلی بخود گرفت ؟ مناسبات بین آن دو چگونه بود و تا مقطع انشعاب چه روندی طی کرد ؟ مبارزه ایدئولوژیک درونی در اقلیت و اکثریت در این فاصله چه تغییر و تحولی کرد و چگونه اعضا و فعالین سازمان در جریان اختلافات قرار داده می شدند ؟
- ۶- آیا قبل و بویژه بعد از پلنوم مهرماه ۵۸ نظر و دیدگاه اعضا را در سازماندهی دخالت می دادید ؟ دلایل و هدف اصلی تغییرات در تشکیلات و از جمله نشریه کار چه بود ؟
- ۷- ایده انشعاب در اقلیت و اکثریت از چه زمانی مطرح شد ؟ در مقطع انشعاب موضوعات و اختلافات اصلی چه بود ؟ انشعاب چگونه عملی شد ؟
- ۸- در جناح اکثریت حول نحوه پیشبرد مبارزه با اکثریت و مساله انشعاب چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت ؟ نظر خود شما چه بود ؟
- ۹- چرا پیشنهاد اقلیت برای مبارزه ایدئولوژیک در پلنوم مهرماه رد شد و در مقطع انشعاب ابتدا پذیرفته شد و سپس در نشریه کار پذیرفته شد و چرا و به پیشنهاد چه کسی عنوان سازمان و اقلیت انتخاب و سپس به اکثریت و اقلیت تبدیل شد ؟
- ۱۰- امروز که به گذشته نگاه می کنید ، این انشعاب را چگونه ارزیابی می کنید ؟ آیا می شد جلوی انشعاب را گرفت ؟ آیا انشعاب اقدام درستی بود ؟
- ۱۱- اگر نکته مهم دیگری به نظرتان میرسد که در سئوالات مطرح نشده است لطفا ذکر کنید .

با تشکر از نشریه ی اتحاد کار و با آرزوی گسترش اینگونه زمینه های تبادل نظر در همه ی بخش های جنبش . از آنجا که پرسش ها از نظر در بر گرفتن رویدادها گسترده هستند و در این فرصت امکان پرداختن به همه ی آنها وجود ندارد ، ناچارم به نوعی در هم آمیزی و انتخاب دست بزنم . همچنین برای حفظ روال مطلب پاسخ ها را توالی زمان داده ام و کوشیده ام تا به نوعی این مطلب جنبه های تاریخی و خاطراتی داشته باشد. من سعی کردم تا آنجا که می توانم از تحلیل سنگین پرهیز کنم و به رویدادها به پردازم . نقص مطلب می تواند بدهی من به نشریه ی اتحاد کار تلقی گردد ، باشد که روزی جبران گردد .

وضعیت سازمان فداییان خلق ایران در آستانه ی انقلاب و سال های ۵۸ و ۵۹

سازمان چریک های فدایی خلق ایران در نتیجه ی ضربه های سال ۵۴ و ۵۵ بخش اعظم اعضا ، رهبری و کادرهای آزموده ی خود را از دست داد ، از این رو ، در سال های ۵۶ و ۵۷ که دوران تکوین بحران سیاسی و اوجگیری مبارزه با رژیم شاه بود ، سازمان ناچار بخش بزرگی از نیروی خود را صرف بازسازی نظری و تشکیلاتی خویش می کرد . سازمان در این دوره یک مرحله ی گذار

را پشت سر می گذاشت و می رفت تا با بازبینی انتقادی بینش ناظر بر مبارزه چریکی چشم خود را بیشتر بروی واقعیت های موجود جامعه باز کند. در این دوره مسایل نظری - سیاسی بیشتر در زندان پیش برده می شد. بحث ها در آنجا سخت داغ بود و بینش گذشته زیر فشار قرار گرفته و از سوی برخی از فداییان رد شده بود. در داخل سازمان، اگر چه در مقایسه با زندان دانش و تجربه ی کمتری وجود داشت اما بدلیل تاثیر شرایط عینی و همسویی برخی رفقا مثل قربانعلی عبدالرحیم پور (رفیق مجید) و زنده یاد غبرایی (رفیق منصور) که خود مشوق بحث و گفتگو بودند و از دارندگان اندیشه های نو استقبال می کردند بحث ها - اگر چه با تاخیر - در همان سمت سازنده ی بحث های درون زندان پیش می رفت. اما در خارج از کشور، با همه ی امکاناتی که در اختیار رفقا بود، در مقایسه کمتر جهش فکری به چشم می خورد. مسئولین اعزام شده به خارج و فداییان خارج از کشور در گردآوری و چاپ اسناد و نوشته های سازمانی کوشش شایسته ای کردند. اما آنها از روند بحث ها عقب مانده بودند. این ناهمگونی در سیر بحث ها را می شد در داخل، در مقایسه ی سازمان با گروه های هوادار آن دید. این گروه ها (که خیلی از آنها پس از انقلاب به سازمان پیوستند) گاهی در همان مواضع سال ۵۰ باقی مانده بودند. دیکتاتوری به طور کلی و شکل چریکی مبارزه به طور اخص جلوی یک تبادل نظر فراگیر و درخور را می گرفت و هر جمعی را ناچار در پیله ی خود حبس می کرد. فشرده ی کلام، در آستانه ی انقلاب در جمع فداییان خلق ایران از پیروان کامل دیدگاه آغازین سازمان تا منکرین کامل آن جمع شده بودند. این در حالی بود که هم تشکیلات هنوز قوام پیدا نکرده بود و هم بدلیل کشتار رهبران شناخته شده ی سازمان اتوریته ی فراگیر شخصیت ها عمل نمی کرد. بدینگونه، در حالی که سازمان برای ده ها هزار نفر از هواداران و مبارزین یک نماد بسیج گر و یک اتوریته و ثقل بود، در درون خود و برای خود هنوز به یک اتوریته و ثقل سازماندهنده و یکپارچه کننده دست پیدا نکرده بود. بسیاری از شخصیت ها و ارگان ها بیشتر در شعاع مسئولیت مستقیم خود منشا اثر رهبری کننده بودند و خارج از آن حدود ممکن بود کاملاً بی تاثیر بوده باشند. ضعف مدیریت نیز به نوبه ی خود مراجعین به رهبری سازمان را گاه ناچار می کرد به افراد و نهادهایی در حوزه ی دسترسی خود متوسل شوند و رهنمود یا دستورالعمل را تنها از آنها بگیرند. این وضعیت از آستانه ی انقلاب تا یکی دو سال پس از آن به نوعی محفل گرایی بر پایه ی دوستی های گذشته، حوزه بندی سازمانی، اشتراک در وظیفه، تعلق منطقه ای و غیره دامن زد که به نوبه ی خود زمینه ساز تحمیل نوعی گروه بندی نظری - سیاسی و تشکیلاتی مصنوعی به جنبش فداییان بود. برای اینکه نمونه ای از تاثیر این عوامل در تفکیک مصنوعی نیروهای سازمان بدست بدهیم می توانیم ترکیب رهبری و کادرهای برجسته ی دو انشعاب خرداد ۵۹ (انشعاب اقلیت) و آذر ۶۰ (فداییان خلق) را نگاه کنیم. انشعاب اقلیت عمدتاً با رهبری و کارسازی بخشی از چریک ها (رفقای که پیش از انقلاب مخفی بوده اند) و رفقای که از خارج برگشته بودند سازمان یافته بود. نیروی زندان از این انشعاب چندان حمایتی نکرد. اما در انشعاب آذر ۶۰ تشکیلات خوزستان، اصفهان و لرستان نقش بزرگ را ایفا کردند و عمده ی رهبران و کادرهای این انشعاب از مسئولین یا اهالی خوزستان و لرستان بودند (رفقا همایون، اعظمی، غفاری، رحیم خانی، منصور خاکسار، میرجانی و ... همه از مسئولین یا از اهالی خوزستان بوده اند). در واقع انشعاب آذر ۶۰ به یک تعبیر عمدتاً یک انشعاب جنوبی بود. جالب اینجاست که این انشعاب مورد حمایت بخشی از نیروهای زندان واقع شد اما چریک ها از آن حمایت نکردند.

بحران در بحران

جنبش فداییان خلق ایران با این وضعیت بحرانی خود، در میان دو بحران نیز محاصره شده بود، یکی بحران رو به رشد جنبش جهانی کمونیستی که ما هنوز از آن آگاهی چندانی نداشتیم، دیگری بحران بزرگ اجتماعی که کشور را بر سر دو راهی مرگ و زندگی قرار داده بود.

در رابطه با بحران نخست وضعیت چنین بود که ما عملاً نیروی خود را صرف کشف مجدد و اشاعه ی اصولیت لنینیستی می کردیم که خود در مقیاس جنبش جهانی کمونیستی رو به سرایش نهاد بود. به دیگر کلام، ما ناآگاهانه می کوشیدیم با اشاعه ی یک بحران بزرگتر بحران محدودتری را که در آن گرفتار شده بودیم حل کنیم. بدبختانه در این پروسه ی کشف لنینیسم نیز ما نه

خود لنین بلکه لنین به روایت مارکسیسم بوروکراتیک را کشف کردیم ، پدیده ی بی روحی که با روح آتشین لنین هیچ همگونی نداشت و آنچنان پوسیده بود که حتی می توانست سرمه بر ابروی دیو بگذارد .

در رابطه با بحران دوم نیز وضع همین گونه پیچیده بود . تاریخ ، معمای شگفتی را در برابر ایرانیان گذاشته بود . کلید بهشت در دست دیو افتاده بود !! یا بیعت با دیو و یا دست کشیدن از آن بهشت شیطان زده ، راه دیگری در عمل وجود نداشت . خیلی ها با غریزه ی خود این را احساس کرده بودند . در اواخر آبان ۵۷ ، در زندان کرمان ، رضا علامه زاده و من که آن زمان در آنجا تبعید بودیم ، در همین زمینه بحثی داشتیم . رضا نظر مرا راجع به اوضاع پرسید . من گفتم : یک گام به پیش دو گام به پس ! اشک در چشمان رضا جمع شده بود . گفت : شاید این ملی ها ، این اتحاد دموکراتیک مردم (به رهبری به آذین) ، این نیروها اوضاع را مهار کنند . این ها می توانند آخوندها را مهار کنند . در ادامه هر دو این نظر را بیان داشتیم که اگر ماجرا در همان نقطه ای که بود متوقف می شد از همه بهتر بود . این آقایان خیلی صریح و روشن به همه گفته بودند که اگر روی کار بیایند ما را ذبح خواهند کرد . آنها ابهامی باقی نگذاشته بودند . این خود ما بودیم که خود را فریب می دادیم . این دگماتیسم بود که ما را کور کرده بود . نه فداییان خلق و نه هیچ نیروی سازمانیافته ی دیگری از چپ نتوانست درک کند که فاجعه ای در شرف وقوع است . حزب توده ایران به عنوان پخته ترین نیروی چپ آن زمان ، پس از چیرگی گروهبندی حزبی آقای کیانوری و مسلط شدن سیاست مبتنی بر بسیج ضدغربی - ضد لیبرالی ، پیشاپیش در برابر رویدادهای هول انگیز کشور خلع سلاح شده بود . نیروهای خط ۳ نیز اسیر محاسبات خودشان بودند و کمتر تحلیلی مرتبط با واقعیت های ایران بدست می دادند . می توان گفت با چیره شدن بنیادگرایان بر جنبش عمومی ضد شاهی در نیمه ی نخست سال ۵۷ ، جنبش ضد دیکتاتوری دیگر منجمد شده بود و از آن پس مسیر ، مسیر تکوین فاجعه بود . از این رو حرکت چپ در این مسیر حرکت به سوی همان دوزخی بود که الهیون متعصب وعده ی آن را به کمونیست ها می دادند ، دوزخی که در پس سرایی برآمده از خواب و خیال پنهان شده بود تا به موقع ما را به آتش بکشد . متأسفانه جنبش چپ ما در آن زمان (همچنان که در این زمان) ندای برخی از روشنفکران و متفکرین مستقل را که بهتر از همه وضع را درک کرده بودند نمی شنید یا ناشنیده می گرفت . از آن جمله دکتر مهدی بهار در آستانه ی قیام تحلیلی ارائه داد که برای من به زندان کرمان ارسال شد . او در این تحلیل بسیار خردمندانه و آینده نگرانه به نیروی چپ و دموکرات صریحا هشدار داد که بسوی قتلگاه روان هستند و با قاطعیت اعلام کرد که اگر این جریان پیش برود این نیروها یا قتل عام خواهند شد . یا به زندان خواهند افتاد و یا به جلای وطن ناچار خواهند شد . او در تحلیل خود صریحا گفت که اگر این موج چیره شود روزی خواهد آمد که همین مردم انقلاب کننده دوران شاه را عصر طلایی نام بگذارند . متأسفانه این هشدارهای مسئولانه در هیاهوی انقلاب گم و فراموش می شدند .

جنبش فداییان خلق ایران با چنین وضعیتی در انقلاب شرکت کرد . از پیش می توانست روشن باشد که این جنبش و همه ی دیگر جنبش هایی که نتوانستند سمت فاجعه را تشخیص دهند بیش از پیش در بحران فرو خواهند رفت . انشعاب های متعددی که در جنبش فداییان خلق و دیگر یگان های چپ صورت گرفت ، پیش از آنکه پاسخی به یک بحران ایدئولوژیک - سیاسی باشد معلول همین بحران فراگیر بوده اند . بحران ندانم کاری . طبیعتا این پدیده انشعاب اقلیت را نیز در بر می گرفت .

تکوین زمینه های انشعاب

بر زمینه ی این شرایط بحرانی ، پس از انقلاب اختلاف های درون سازمانی رو به گسترش نهادند . نخستین تلاطم هنگامی به وقوع پیوست که رفقا اشرف دهقانی و حرمتی پور در اوایل اسفند ماه ۵۷ به ایران برگشتند . آنها از مدت ها پیش از آن ، از وقتی که سازمان در نشریه پیام دانشجو (آذرماه ۵۶) اعلام کرد که از آن پس نظریات رفیق جزنی را رهنمای فعالیت های خود می کند ، مخالفت با این سمتگیری را آغاز کردند . مذاکرات نمایندگان سازمان با رفقا در تهران به جایی نرسید . من به هیچوجه نمی توانم تایید کنم که کوشش های لازم برای قانع کردن رفقا صورت گرفته است . آنها در برخورد با خود یک محیط به اندازه ی کافی صمیمی را احساس نکردند . اما ، متأسفانه اشرف نیز جای واقعی خود را در جنبش تشخیص نداد و اجازه داد تا به دست هواداران

خود تباه شود. او انسانی بسیار صمیمی، پاک و مبارز، با روحی شاعرانه و سرشار از عشق به مردم است. کسی چون او، اگر هم می خواست انشعاب کند می بایست پس از یک نبرد گسترده تر برای بهسازی سازمانی که به خاطر آن جانبازی های بسیاری کرده بود این کار را می کرد. اما چنین نشد و این رفقا بیشتر از موضع دفاع از نظریات مسعود راه خود را از اکثریت سازمان جدا کردند. تشکیل نخستین مرکزیت سازمان پس از انقلاب (اردیبهشت سال ۵۸) هم نخستین گام جدی جدید در راستای سامانمایی سازمان بود و هم یک عامل تسریع کننده ی صف آراییی های جدید. این مرکزیت که طی یک جلسه ی با شرکت انحصاری رفقای چریک، دو تن از فدائیان سیاسی تازه آزاد شده (رفیق انوشیروان لطفی و من) و یک تن از مسئولین سازمان در خارج از کشور (رفیق حیدر) تشکیل شده بود، پس از یک رشته بحث و بررسی در باره ی وضعیت جدید جنبش و سازمان و ضرورت سپرده شدن رهبری به تواناترین کادرها، با رای رفقای سازمان یک مرکزیت ۷ نفره انتخاب شد. این ترکیب عبارت بود از مجید، منصور، امیر، حیدر، خسرو، فرخ، جواد و در این ترکیب، به جز حیدر که بعداً در رهبری انشعاب قرار گرفت همه (اگر چه با فاصله) از منتقدین ینش ناظر بر جنبش چریکی بودند. مرکزیت ۷ نفره اندکی پس از انتخاب در یک نشست ویژه به گسترش خود دست زد. این هفت نفر از میان کادرهای بر جسته ی سازمان با اکثریت آرا ۵ نفر را برای عضویت در ترکیب رهبری انتخاب کردند. این ۵ نفر عبارت بودند از انوشیروان لطفی، بهزاد کریمی، (بهمن، حسن) و بهرام (رفیق اکبر دوستدار صنایع). از رفقای جدیدی که به ترکیب اعضا مرکزیت افزوده شدند نیز هیچکدام از مدافعان ینش گذشته نبودند. به این ترتیب تناسب نیرو در مرکزیت دوازده نفره، یازده به یک به سود گرایش دورشونده از ینش گذشته بود. چنین تناسبی با تناسب واقعی نیرو در سازمان (در آن مقطع) منطبق نبود. این امر به نوبه ی خود این تاثیر را می گذاشت که تکوین انشعاب تا حدی زیر زمینی انجام گیرد.

از اسفند ۵۷ تا مهرماه ۵۸ که نخستین پلنوم وسیع سازمان، و در واقع یکی از مهمترین کنگره های سازمان برگزار شد، یعنی در طول هفت تا هشت ماه پس از انقلاب، دو گرایش موافق و مخالف ینش ناظر بر پیکار چریکی به سرعت از هم متمایز شده و در برابر هم قرار گرفتند و در همین راستا محور حیدر - هادی، از جمله بدلیل این که سخنگوی نگرش گذشته در مرکزیت شده بود، تدریجاً به کانون گرایش مدافع این ینش (بر پایه ی دفاع از نظریات رفیق بیژن) تبدیل گشت.

صف آراییی اقلیت و اکثریت آگاه و ناخودآگاه زیر تاثیر بحران های سه گانه ای بود که پیش از این بر شمردیم. اما چنانچه که خواهیم زمینه های ویژه ی فکری آن را باز شناسیم می توانیم به طور کلی بر دو گرایش نظری و سیاسی دست بگذاریم. گرایش نظری، همچنانکه پیش از این گفتم گرایشی مبتنی بر حفظ بخش های هر چه بیشتری از نگرش گذشته، بر پایه ی نظریات بیژن بود. می گویم گرایش، چرا که در اینجا بیشتر تمایل هنوز شکل نگرفته غالب بود و نه یک شناخت کامل از نگرش گذشته و کاستی های آن، اما در زمینه ی سیاسی اقلیت سازمان به طور بیشتر غریزی از رژیم ارزیابی منفی تری داشت و مایل به درگیری تندتری با آن بود. نکته ی بسیار مهم و بسیار منفی این بود که اقلیت هنگامی که می کوشید نظر منفی تر خود در باره ی جمهوری اسلامی را تئوریزه کند بدلیل نوعی دگماتیسم و کم تجربگی فکر می کرد که این کار را باید از راه اثبات بورژوازی بودن حکومت وقت وزد و بند آن با لیبرال ها مدلل کند، از دید رهبری اقلیت، دو چیز مشخص بود، یکی ارتجاعی بودن حکومت و دیگری نارتجاعی بودن خرده بورژوازی در آن مقطع. از این رو تلاش عمده ی این یاران صرف این می شد که ثابت کنند حکومت نه خرده بورژوازی بلکه بورژوازی است، یا آنچنان که بعدها می گفتند ارگان سازشی از خرده بورژوازی و بورژوازی است. آنها به جای اینکه در برابر این حکومتی که آن را ارتجاعی و آزادی ستیز اعلام می کردند به ضرورت نزدیکی با نیروی آزادخواه یا لیبرال جامعه برسند، می کوشیدند تا برعکس ثابت کنند که علت اصلی ارتجاعی بودن حکومت، سازش آن با بورژوازی و درست شدن یک ارگان سازش بورژوازی - خرده بورژوازی است. بدین ترتیب آنها فکر درست آزادی ستیزی حکومت را با فکر نادرست زد و بند آن با لیبرال ها ترکیب می کردند و از این طریق آنچه را بایک دست می یافتند با دست دیگر رشته می کردند. این در حالی بود که به چشم خود می توانستند ببینند که لیبرال ها روز به روز بیشتر زیر فشار حکومت قرار می گیرند و از نهادهای دولتی بیرون رانده می شوند. به نظر من (و این را همواره گفته ام) واقعی ترین تحلیل از ساختار نیروی حاکم در سالهای نخست انقلاب را

سازمان راه کارگر بدست داده بود. تحلیل راه کارگر چنانچه با اندیشه ی دفاع از آزادی (همچون آماج عمده و مقدم جنبش) ترکیب می شد و از جوانب ماجراجویانه ی آن پیراسته می گردید می توانست در سمت دهی جنبش تاثیر مثبتی بر جای بگذارد. مساله این بود که ما بایک کاست بایک اتحاد عمودی مرکب از روحانیون و پیروان بنیادگرای آنان روبرو بودیم و این کاست مافوق طبقات و تحزب معمول عمل می کرد. تحلیل های کلیشه ای مارکسیستی که همه مبتنی بر یک ارزیابی کنکرت طبقاتی بودند نمی توانست سر از کار این حکومت در آورد. بازی تاریخ چنان شد که بی پایه ترین ارزیابی، از آن با تجربه ترین یگان چپ، یعنی حزب توده ایران باشد، متاسفانه.

پلنوم مهرماه ۵۸

پلنوم مهرماه ۵۸ در واقع بک کنگره بود. تصمیم به برگزاری این پلنوم در مرکزیت گرفته شد وهدف عمده نیز تعیین تکلیف با مشی گذشته بود. هدف ابتدایی این بود که این پلنوم، به گونه ی یک پلنوم تدارکاتی، شرایط گسترش بحث ها و سازماندهی مبارزه ی ایدئولوژیک بر سر بینش گذشته و سیاست روز سازمان را فراهم کند. اما با تشکیل پلنوم روشن شد که کمابیش اکثریت شرکت کنندگان با سمتگیری مشخص به جلسه آمده اند و آنچه می خواستیم در آینده روشن شود خود پیش از آن روشن شده بود (البته با همان معیارهای پایین گذشته). در واقع این پلنوم نه آغاز پایان، بلکه پایان دفاع اکثریت سازمانی از بینش گذشته بود. صف آرای های قبلا تشکیل شده در این پلنوم رسمیت یافته و علنی شدند و به قول زنده یاد بهروز سلیمانی روندهای بازگشت شد. پلنوم مهر ۵۸ در شرایط بسیار خطرناکی تشکیل شد. برای کاهش خطر تصمیم گرفته شد این پلنوم به صورت نامتمرکز برگزار گردد. بدین گونه تا آنجا که به یاد دارم شرکت کنندگان در چهار گروه تقسیم شدند و به هر گروه نامی، یعنی شماره ای داده شد. این شماره ها با شماره ی گروه ها منطبق نبوده بلکه صرفا جای اسم را پر می کردند. من خود در گروه ۹ شرکت داشتم. از هر یک از این گروه ها دو نفر به عنوان مسئول هماهنگی در کمیسیون هماهنگی شرکت می کردند. به این خاطر دو نفر در نظر گرفته شده بود که هر نظر بتواند نماینده ی خود را به آن کمیسیون بفرستد. در جزوه ای که پس از پلنوم تهیه وبدون اجازه ی سازمان پخش شد بخش مهمی از مباحث گروه های ۳ و ۵ و ۹ آمده است. برآستی که چه اندوهی با این خطرات همراه است. نزدیک به نیمی از یاران شرکت کننده در آن پلنوم بدست جلادان جمهوری اسلامی تیرباران شدند. و بسیاری هم در گروه های جداگانه ای سنگر گرفتند.

باری، پلنوم ۵۸ عملا با مشخص کردن یک اکثریت مخالف و یک اقلیت مدافع بینش گذشته پایان یافت. سیاست در این پلنوم جای بزرگی را اشغال نکرد. با این همه این اقلیت و اکثریت هر یک گرایش سیاسی خود را نیز داشتند. این گرایش ها هنوز پخته شده نبودند و در یکدیگر تداخل هم می کردند. اکثر نظریات بسیار مغشوش بودند و آنچه از سوی هر جناح حقیقت نامیده می شد غالبا خود روی گرده ی یک توهم سوار شده بود. اگر بخواهم از دید خود این صف آرای را توصیف کنم آنگاه باید بگویم که، در عرصه ی ایدئولوژی اختلاف عمده نه بر سر یافته ها و نظریات تکوین یافته ی مشخص بلکه بیشتر بر سر سمت تفکر و دریافت بود. یعنی، نه نتیجه ی بحث ها بلکه سمت بحث ها نقش عمده را ایفا می کرد. در کنار این مساله، همان محفل مدارها و حلقه های خصوصی دوستان، همان روابط خصوصی و بلوکه شده ای که پیش از این به آنها اشاره کرده ام، و در نهایت نوعی گروه بندی نا آشکار، و نیز علاقه ی شگفت انگیز و پایان ناپذیر برخی از دوستان به پدیده ی انشعاب، به اختلافات دامن می زد و تدریجا افراد را از هم دور و دورتر می کرد.

فرایند انشعاب

با پلنوم مهرماه ۵۸ صف آرای میان دو گرایش اصلی سازمان کاملا وارد مرحله ی جدیدی شد. چنانچه مناسبات رفقا نزدیک تر و تجربه و شناخت آنها بیشتر می بود، چنانچه دگماتیسم بیکران ما را رنج نمی داد، قطعا می شد جلو انشعاب را در آن شکل و ابعاد گرفت. اما این ضعف ها و نیز برخی برخوردهای شخصی روند مخرب و اگرایی را پیش می تازاند. من خود تقریبا در همه ی انشعاب هایی که در سازمان صورت گرفت رابطه ام با انشعاب کنندگان به همان نزدیکی رابطه ام با جناح اکثریت بوده است.

کادراهی اصلی اقلیت از (چریک های قدیمی) ، کسانی چون رفقا هادی ، مستوره ، کاظم ، زهرا ، اسکندر و بسیاری دیگر در حوزه ی ایدئولوژیک من شرکت داشتند . در رابطه با انشعاب ۱۶ آذر باید بگویم که نزدیکترین و قدیمی ترین دوست من یعنی همایون در راس آن جریان بود . من هرگز در مقطع این انشعاب ها احساس نکردم که دو جریان دیگر نمی تواند با هم همکاری داشته باشند . از دید من آنجا که همدلی و پیوند متقابل وجود داشت امکان حفظ وحدت نیز وجود داشت . از این رو من ، علیرغم همه ی اختلافاتی که پدید آمده بود انشعاب های سازمان را در آن مختصاتی که رخ دادند بیشتر حادثه ارزیابی می کنم تا الزام . خصوصا انشعاب ۱۶ آذر و جناح چپ (با رهبری رفیق مصطفی مدنی) از دید من سخت متاثر از فضاهای غیر صمیمانه و غیر سازنده ای بودند که هر دو طرف در ایجاد آن نقش داشتند ، به خصوص باید بگویم که با مصطفی ، و بیش از همه با هلیل رودی برخوردهای نامناسب صورت گرفت و من هلیل رودی را از نزدیک می شناختم . او در کمیسیون ترجمه که زیر نظر من کار می کرد عضو بود . هلیل رودی یکی از باسوادترین و پاکدل ترین کادراهی سازمان ما بود و برخوردش با سازمان نیز یک برخورد صمیمانه و اصولی بود ، فرصت را غنیمت شمرده و به خاطره ی این سوسیالیست و مبارز صدیق درود می فرستم .

تجربه ی من این است که اغلب انشعاب های پس از انقلاب در جنبش چپ گاه کمتر و گاه بیشتر متاثر از کم و کیف روابط و فضای عاطفی موجود بوده اند . برای نمونه می توان ماجرای کار ۶۱ و تاثیر آن را در تسریع انشعاب اقلیت مثال آورد . با تصمیم قبلی قرار شد که از کار ۶۱ به بعد در این نشریه ویژه نامه ای برای مبارزه ی ایدئولوژیک اقلیت و اکثریت اختصاص داده شود . نوعی برخورد سیاسی ناسودمند باعث شد که در کار به جای اقلیت و اکثریت ، در یکی دوجا نوشته شود اقلیت و سازمان . این مساله هم به حق رفقای رهبری جناح اقلیت را به خشم آورده بود و هم به ناحق آنها را برآن داشت تا از این موضوع بهانه ای برای یکسره کردن کار درست کنند . من همان روز ۱۴ خرداد ۵۹ در نزدیکی تقاطع خیابان فاطمی و مصدق با ماشین سفید حیدر روبرو شدم که اکبر کامیابی ، هاشم و اگر اشتباه نکنم حماد شبیانی در آن بودند . ماشین ایستاد و من سوار شدم . اما یکباره احساس کردم در ماشین خشم و کین سوار شده ام . رفقا را دیگر به جا نمی آوردم . چنان خشمگین بودند که نمی شد با آنها حرف زد . به من اطلاع دادند که علیرغم توافقات قبلی فرخ رفته است در دفتر کار و اقلیت را به سازمان و اقلیت تبدیل کرده است . به نظر من چنین کاری می توانست به طور بدیهی از سوی هر یک از نویسندگان کار صورت بگیرد و لزومی نداشت که به منظور تشدید مشاجرات این همه بر موضوع تکیه گردد و به هر گونه پای رفیق فرخ پیش کشیده شود . من رو به اکبر گفتم که اگر مساله همین است من تلفن می زنم و مطلب را اصلاح می کنیم . بدبختانه احساس من این بود که انگار برخی از رفقا از این حادثه خوشحال شده و آن را بهترین بهانه برای انشعاب تشخیص داده اند . من کمی پایین تر پیاده شدم و به دفتر کار تلفن زدم و ماجرا را درمیان گذاشتم و درخواست کردم که کار به آن صورت بیرون نیاید . اما گویا دیگر کار از کار گذشته بود . اگر امروز به کار ۶۱ نگاه کنید می بینید که همه جا اقلیت و اکثریت آمده مگر در مقدمه مطلب . با این همه قبل از آنکه اولین شماره ی حاوی ویژه نامه بیرون آید انشعاب به مرحله ی عمل در آمده بود . در کار ۶۲ (۲۱ خرداد ۵۹) ما با اعلام انشعاب اقلیت از سازمان روبرو می شویم .

من امروز که به گذشته فکر می کنم در می یابم که تلاش کافی برای جلوگیری از انشعاب صورت نگرفته است و این انشعاب ، در آن شکل و با آن ابعادی که رخ داد تقریبا تحمیل شده بود . به نظر من این انشعاب و نیز انشعاب ۱۶ آذر و جناح چپ همگی ناپخته و زیانمند بوده اند . گناه این خطاها به نظر من بر عهده ی هر دو طرف است . من نمی گویم که می شد از همه ی انشعاب ها جلوگیری کرد . نه ! من می گویم می شد انشعاب را به همان انشعاب های ناگزیر محدود کرد و توان سازمان و جنبش چپ با این شقه شقه شدن ها از میان نمی رفت . همین امروز هم من از انشعاب اخیر سازمان راه کارگر متاسف هستم و تصور می کنم که این انشعاب تنها زیان به همراه دارد . این رفقا باید می توانستند با همکاری هم مباحثات خود را پیش می بردند . حداقل می توان وحدت را به اتحاد تنزل داد اما از فروپاشی سازمانی که این همه رنج برده و تازه آماده ی شکوفایی می گردد جلوگیری کرد . راست این است که این انشعاب ها معمولا نه وسیله ی غلبه بر بحران بلکه نمودار مغلوب شدن در برابر بحران هستند .

مصاحبه با رفیق توکل

رفیق توکل در پاسخ به سئوالات زیر مقاله ای را تدوین و ارسال داشته که از نظرتان می گذرد .

سئوالات

- ۱- اقلیت و اکثریت بطور رسمی در پلنوم مهرماه ۵۸ شکل گرفت ، ولی روند شکل گیری جناح بندی های درونی سازمان ، پس از انقلاب بهمین آغاز می شود. این روند چگونه بود ؟ حول چه مسائل نظری ، سیاسی و تشکیلاتی این جناح بندی ها شکل گرفت ؟ حول مسائل مهم از جمله برخورد به حاکمیت ، ارزیابی از گذشته و مشی چریکی ، جنگ اول سندج ، جنگ اول گنبد ، نامه به بازرگان ، جنگ مردادماه در کردستان و ... اختلاف و صف بندی ها در سازمان و رهبری چگونه بود ؟
- ۲- چه کسانی در شکل گیری جناح بندی های درونی نقش مهم داشتند ؟ پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک به چه نحوی بود ؟ و حول نحوه پیشبرد آن چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت ؟ نقش و تاثیر نیروهای دیگر در جناح بندی های درونی سازمان چه بود ؟
- ۳- چرا و بچه دلائلی تصمیم گرفته شد پلنوم مهرماه تشکیل شود ؟ این پلنوم با چه تدارکی و چگونه تشکیل گردید ؟ چه نوشته هایی به پلنوم ارائه شد ؟ مضمون اصلی اختلافات در پلنوم ، صف بندی ها و نتایج پلنوم چه بود ؟
- ۴- جناح بندی های اقلیت و اکثریت پس از پلنوم چه شکلی بخود گرفت ؟ مناسبات بین آن دو چگونه بود و تا مقطع انشعاب چه روندی طی کرد ؟ مبارزه ایدئولوژیک درونی در اقلیت و اکثریت در این فاصله چه تغییر و تحولی کرد و چگونه اعضا و فعالین سازمان در جریان اختلافات قرار داده می شدند ؟
- ۵- ایده انشعاب در اقلیت و اکثریت از چه زمانی مطرح شد ؟ در مقطع انشعاب موضوعات و اختلافات اصلی چه بود ؟ انشعاب چگونه عملی شد ؟
- ۶- چرا و بچه دلائلی از مرکزیت و هیئت سیاسی استعفا دادید ؟ چرا از شرکت در هیئت تحریریه نشریه کار خودداری کردید ؟ تاثیر این اقدام شما چه بود ؟
- ۷- در جناح اقلیت حول نحوه پیشبرد مبارزه با اکثریت و مساله انشعاب چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت ؟ نظر خود شما چه بود ؟
- ۸- چرا وقتی اکثریت به توافق خود برگشت و پذیرفت که عنوان سازمان و اقلیت را با عنوان اکثریت و اقلیت عوض کند ، جلوی انشعاب را نگرفتید ؟
- ۹- امروز که به گذشته نگاه می کنید ، این انشعاب را چگونه ارزیابی می کنید ؟ آیا می شد جلوی انشعاب را گرفت ؟ آیا انشعاب اقدام درستی بود یا نه ؟
- ۱۰- اگر نکته مهم دیگری به نظرتان میرسد که در سئوالات مطرح نشده است ، لطفا ذکر کنید .

همگان به این حقیقت اذعان دارند که سازمان ما در جریان قیام و سرنگونی رژیم شاه به بزرگترین و با اتوریته ترین سازمان چپ ایران تبدیل گردید که در میان کارگران و روشنفکران انقلابی از نفوذ قابل ملاحظه ای برخوردار بود .

از نظر من این موقعیت جدیدی که سازمان در آن مقطع کسب نمود ، محصول چیز دیگری جز مبارزات گذشته سازمان با تمام جوانب مثبت و منفی آن نبود ، لذا بر مبنای این پشتوانه مبارزاتی بود که یک سازمان چریکی محدود که تعداد اعضایش در آستانه قیام از ۲۰ تن نیز تجاوز نمی کرد ، طی چند ماه به چنان سازمانی بزرگ و قدرتمند تبدیل گردید که می توانست متینگ ها و راهپیمایی های چند صد هزار نفره در تهران برگزار کند و تشکیلاتش در سراسر ایران در عموم شهرهای بزرگ و کوچک مراکز مهم و حتی در پاره ای از دورافتاده ترین روستاهای کشور ، استقرار یافته بود . اما به همان نسبت که این تشکیلات وسعت گرفت بر دامنه معضلات آن نیز افزوده شد و روز به روز سازمان ما در بحران همه جانبه در وجوه ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی فرو رفت .

کارگران و زحمتکشان و روشنفکران پرولتری که مبارزه پیگیر سازمان، صداقت انقلابی، و یگانگی حرف و عمل را در سازمان ما دیده بودند، به سوی سازمان ما روی آوردند و به آن اعتماد کردند. این مهمترین چیزی است که یک سازمان سیاسی باید در طول حیات خود به آن دست یابد. یعنی اعتماد سیاسی بدست آورد. اما متأسفانه از این اعتماد سیاسی در خدمت پیشبرد امر انقلاب و اهداف و آرمان های طبقاتی کارگران استفاده نشد. مردمی که به سازمان اعتماد کرده بودند، خواهان ادامه مبارزه پیگیر سازمان، مانند گذشته، مبارزه آشتی ناپذیر با ارتجاع و تمامیت نظم موجود، و حصول به خواست ها و اهداف انقلابی خود بودند، ولی انجام این وظایف در آن مقطع از حیات سازمان امکانپذیر نبود، چرا که با تحول و دگرگونی اوضاع سیاسی، در چارچوب مواضع و شیوه های گذشته نمی شد به مبارزه ادامه داد، و از جانب دیگر سازمان هنوز ملزومات پیشبرد یک مبارزه نوین در شرایط جدید فاقد بود.

یک سازمان انقلابی پرولتری که وظیفه سازماندهی مبارزه طبقاتی و رهبری جنبش را برای برپایی انقلاب اجتماعی در برابر خود قرار می دهد باید دارای برنامه ای مشخص و مدون باشد که از واقعیت زندگی و مبارزه توده ها برخاسته و مطالبات و اهداف کارگران و زحمتکشان با دقت و به روشنی در آن فرمولبندی شده باشند. اما سازمان ما فاقد چنین برنامه مدون و مشخصی بود. ما بطور کلی به سوسیالیسم اعتقاد داشتیم. بطور کلی از مراحل انقلاب و وظایف پرولتاریا شناخت داشتیم و بطور کلی مطالبات مردم را مطرح می کردیم. چیزی در این میان مشخص و مدون نبود، یعنی شکل برنامه ای مشخص نداشت. در زمینه تاکتیک ها نیز وضع بر همین منوال بود. تاکتیک های گذشته، دیگر کار آیی گذشته را نداشت. اوضاع نوین، تاکتیک های نوینی را می طلبد. سازمانی که می خواست جنبشی با آن عظمت و وسعت را سازماندهی و رهبری کند بایستی اساسی ترین تاکتیک های خود را مشخص می ساخت و تاکتیک های روزمره خود را در خدمت تحقق تاکتیک های اساسی و به عنوان حلقه های بهم پیوسته برای تحقق استراتژی اتخاذ می نمود. سازمان در آن مقطع این را هم نداشت. سواى برنامه و تاکتیک، هدایت و رهبری جنبش انقلابی و پیروزی آن نیازمند کادرهایی است که از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی توانایی و تجربه لازم را داشته باشند، از میان توده های کارگر و زحمتکش برخاسته و در کوران مبارزه ی مورد اعتماد آنها قرار گرفته باشند.

کادرهای سازمان ما در میان توده مردم زیسته و از بطن مبارزه آنها برخاسته و امتحان خود را در کوران مبارزه پس داده بودند، اما متأسفانه دیکتاتوری و اختناق و سرکوب و کشتار دوران رژیم شاه، تشکیلات ما را از کادرهای به قول معروف همه فن حریف محروم کرده بود. از این گذشته کادرهای سازمان ما برای یک مبارزه چریکی تربیت شده بودند و نه اشکال متنوعی که پس از قیام با آنها روبرو بودیم. نکته آخر این که هدایت یک سازمان قدرتمند و جنبش طبقاتی کارگران، نیازمند یک رهبری فوق العاده توانا آگاه و با تجربه است که در جریان مبارزه صلاحیت و لیاقت خود را به اثبات رسانده و در نتیجه این صلاحیت در رهبری یک تشکیلات پرولتری قرار گرفته باشد. متأسفانه باید گفت که سازمان ما در این مقطع با یکی از ضعیف ترین رهبری های دوران حیات خود روبرو بود. رژیم شاه رفقای برجسته و با تجربه ما را نابود کرده بود.

نتیجتاً به علل فوق الذکر سازمان قادر نبود به مسائل جنبش پاسخ دهد و این جنبش را رهبری کند، و در عین حال به دلایلی که در همین واقعیت های فوق الذکر نهفته است، زمینه برای رشد گرایش اپورتونیسم راست در سازمان و بالاخره تسلط آنها در کمیته مرکزی و کل سازمان فراهم گردید.

لذا بدیهی است که در چنین اوضاعی می باید اختلافات شدیدی بروز کند و بحران های جدی به امری اجتناب ناپذیر تبدیل می گردند. بر این اساس درست از همان لحظه سرنگونی رژیم شاه و کسب قدرت توسط هیات حاکمه جدید، اختلافات جدی در سازمان بروز نمود.

نخستین عرصه درگیری اختلاف نظر، مسئله ماهیت حاکمیت و شیوه برخورد به آن بود. بروز این اختلاف را می توان از همان آغاز در مواضع کاملاً متفاوت کمیته مرکزی و هیئت تحریریه نشریه کار دید. مواضع اکثریت کمیته مرکزی را نامه به بازرگان منعکس می ساخت که از حاکمیت ملی و مترقی سخن می گفت و خواستار حمایت و پشتیبانی از آن بود. نشریه کار، بیان نظرات

گرایش بود که حاکمیت را در کلیت آن ارتجاعی و ضد انقلابی می دانست. نشریه کار در اولین شماره اعلام کرد که هر چند رژیم شاه سرنگون شده است، اما در اساس تغییری صورت نگرفته است، و همه چیز دست نخورده باقی مانده است. در شماره دوم نشریه کار از زبان یک کارگر شعار انقلاب مجدد مطرح گردید و در کل نشریه کار به افشای ماهیت ضدانقلابی هیئت حاکمه جدید پرداخت.

در جلساتی که در همین ایام به منظور بحث و بررسی در مورد ماهیت حاکمیت جدید تشکیل گردید، باز هم اختلاف و دو نگرش متفاوت نسبت به حاکمیت نشان داده شد. پس تا آنجا روشن است که اختلاف از همان فردای سرنگونی رژیم شاه بر سر مسئله حاکمیت و شیوه برخورد به آن آغاز گردید و روز به روز این اختلاف عمیق تر شد.

البته ناگفته نماند که در همین مقطع نیز گرایش که به نظرات رفیق مسعود احمدزاده معتقد بود، از سازمان جدا شد که البته مشکل جدی رهبری سازمان نبود و انعکاسی هم نداشت. آنچه که در این مقطع مسئله جدی سازمان بود، اختلاف بر سر ماهیت حاکمیت، اختلاف در تاکتیک ها و شیوه برخورد با حکومت را در پی داشت. گرایش انقلابی که رژیم جمهوری اسلامی را ضد انقلاب می دانست، بر سازماندهی کارگران و زحمتکشان برای مقابله با حکومت و آماده نمودن آنها برای سرنگونی حاکمیت تاکید داشت. پیگیرانه از خواست های رادیکال و انقلابی توده مردم دفاع می کرد. و خواهان مقابله و ایستادگی جدی در برابر هر گونه تعرض حکومت به دست آورد توده مردم حتی مقاومت مسلحانه توده مردم در برابر حملات مسلحانه حکومت بود. هیئت تحریریه نشریه کار در اوائل تیر ماه ۵۸ طی نامه ای به مرکزیت مواضع خود را در این مورد اعلام نمود و با تحلیل اوضاع جاری خواستار انجام اقدامات عاجل برای جلوگیری از تثبیت و استیلای کامل ضد انقلاب گردید. طبیعی بود که از مقاومت مسلحانه توده های مردم در گنبد، کردستان، خوزستان و غیره نیز در برابر حاکمیت دفاع کند.

اما گرایش اپورتونیستی که روز به روز بیشتر در منجلاب راست فرو می رفت، از آنجایی که حکومت جمهوری اسلامی را حاکمیت خلق میدانست، نه تنها از هر گونه درگیری با حکومت و سازماندهی توده های برای مقابله با آن خودداری می کرد بلکه برای سازش و اتحاد رسمی با حکومت تلاش می کرد. این اختلافات عمیق و روز افزون در زمینه تاکتیک ها و راست روی های مرکزیت بحران را عمیق تر کرد و برغم تلاش گرایش انقلابی برای برون رفت از این بحران از طریق یک مبارزه ایدئولوژیک علنی هیچکاری در این زمینه از سوی مرکزیت صورت نگرفت.

در همین ایام بود که اختلاف دیگری هم به اختلافات افزوده شد که مربوط به نحوه برخورد به گذشته سازمان بود. در پی مصاحبه رفیق اشرف دهقانی، مرکزیت تصمیم گرفت که برخوردی کوتاه با این مصاحبه صورت گیرد و در نشریه کار به چاپ برسد. اما نویسنده آن فرخ نگهدار که در پی فرصتی برای رد تمام گذشته سازمان و مواضع آن بود، یک جزوه مفصل تهیه کرد و به اظهار نظر در مورد مسائلی پرداخت که قرار بود در سازمان به بحث گذاشته شوند. انتشار بیرونی این نوشته با مخالفت اقلیت مرکزیت و هیئت تحریریه روبرو گردید و نقدی هم از جانب رفیق حیدر بر آن نوشته شد که قرار شد در اختیار تشکیلات قرار بگیرد، در واقع قرار نگرفت. بالعکس مرکزیت به تهدید و فشار متوسل گردید و در یک جلسه مشترک حتی تهدید به اخراج من از سازمان کردند. معهذا آنها در موقعیتی نبودند که بتوانند از طریق اخراج به این مخالفت پایان دهند. استدلال ما علیه آنها اصولی بود. ما می گفتیم، مسائل مربوط به گذشته سازمان ابتدا باید در درون تشکیلات به بحث گذاشته شوند و پس از آنکه کنگره فراخوانده شود و در این مورد تصمیم گیری کرد، موضع سازمان علنا اعلام شود. اما مرکزیت می خواست به شکلی غیر دموکراتیک نظر خود را به تشکیلات تحمیل کند و خط مشی و مواضع گذشته سازمان را بکلی رد کند. در هر حال آنها ناگزیر شدند برخی تغییرات در این نوشته بدهند، و به شیوه ای غیر دموکراتیک یعنی از طریق نظرخواهی صوری آن را منتشر ساختند.

لشکر کشی رژیم به کردستان، عملاً جناح راست را در بن بست قرار داد. این جناح که تاکنون در نقطه ای قرار گرفته بود که می بایستی حرف آخر خود را در زمینه مقاومت مسلحانه توده های زحمتکش بزند و رسماً مبارزه مسلحانه را در کردستان نفی کند. اما این موضع می بایستی با تایید باصطلاح تشکیلات همراه باشد. لذا مسئله فراخوانی پلنوم مطرح گردید. هدف کمیته مرکزی از

تشکیل این پلنوم ظاهراً تصمیم‌گیری در مورد کردستان بود، اما در واقع منظور اصلی کمیته مرکزی، تسویه حساب با جناح انقلابی سازمان، گرفتن تاییدیه‌ای از پلنوم برای ادامه خط سازش با بورژوازی حاکم، نفی تمام گذشته کمونیستی و مبارزاتی سازمان و بالاخره نفی مبارزه مسلحانه در کردستان بود.

جناح مارکسیست - لنینیست سازمان، پیش از تشکیل این پلنوم، مواضع خود را در مورد بحران سازمان و راه حل برون رفت از آن مطرح نمود. هیئت تحریریه کار در نامه‌ای خطاب به رفقای سازمان به تجزیه و تحلیل بحران عمیقی پرداخت که در کلیه سطوح و در زمینه‌های سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی سازمان را فرا گرفته است و هشدار داد که از این بابت خطری جدی سازمان ما را که نیروی عمده جنبش کمونیستی ایران است، تهدید می‌کند.

در این نامه هیئت تحریریه نشریه کار، خواهان یک مبارزه ایدئولوژیک همه‌جانبه و علنی برای حل مسائل سازمان و جنبش گردید.

راه حل فوری هیئت تحریریه برای مهار این جریان ۱- تدوین نقطه نظرات حول مسائل مشخص ۲- بررسی عملکرد سازمان در چند ماه پس از قیام ۳- پس از طی یک دوره، تشکیل یک اجلاس وسیع و تصمیم‌گیرنده در مورد مسائل مورد اختلاف. اما کمیته مرکزی به جای برخورد اصولی با پیشنهادات ما، به شیوه‌های بوروکراتیک برای حل معضلات سازمان از طریق تصفیه جناح انقلابی ادامه داد. یکی از کارهای حقیقتاً خنده‌آور و حیرت‌آور کمیته مرکزی لشکر کشی برای تسخیر نشریه کار و تحریریه آن بود. یک روز خبردار شدیم که مرکزیت تصمیم به تجدید سازماندهی تحریریه گرفته است و چندین عضو مرکزیت را به عضویت هیئت تحریریه در آورده است. این افراد بدون استثنا کسانی بودند که حتی در طول عمر خود یک مقاله و یک صفحه مطلب نوشته بودند. برای ما بدیهی بود که کمیته مرکزی با این شیوه در تلاش است، یک اکثریت در هیئت تحریریه برای خود دست و پا کند و مانع انتشار نظرات و خط مشی جناح انقلابی گردد. اما در عمل نتوانسته به اهداف خود جامه عمل بپوشاند، چرا که حتی نمی‌توانستند در تدوین یک مقاله کوچک و ساده شرکت داشته باشند. این برخوردهای بوروکراتیک و غیر اصولی در جریان برگزاری پلنوم نیز ادامه یافت.

هر کس که در آن مقطع در جریان مسائل سازمان و اختلاف نظرات قرار داشت، به خوبی می‌دانست که این پلنوم با عجله و بدون هرگونه تدارک و مقدماتی، صرفاً برای منکوب کردن جناح انقلابی سازمان تشکیل شده است. همه نیز واقف بودند که کانون مخالفت علیه اپورتونیزم کمیته مرکزی، در هیئت تحریریه نشریه کار است. اما کمیته مرکزی گذشته از این که تماماً با حق رای در این پلنوم شرکت کردند و نیروهای دستچین شده طرفدار خود را نیز به این پلنوم آوردند مانع از ورود نیروهای گرایش انقلابی سازمان به پلنوم شدند. آنها حتی برای تحریریه نشریه کار تنها این حق را قائل شدند که یک نماینده با حق رای در پلنوم داشته باشد. من دیگر از سایر مسائل شرم‌آور در این باصطلاح پلنوم سخنی نمی‌گویم و فقط اشاره می‌کنم به این که این پلنوم در چند نقطه جدا از هم تشکیل شده بود یعنی سازماندهی کار به نحوی بود که جناح انقلابی در اقلیت قرار بگیرد. بنابراین تعجب‌آور نبود که مشی صحیح اقلیت مبنی بر این که از کانال پاسخ به نیازهای مبرم جنبش و تدوین برنامه استراتژی و تاکتیک می‌توان و باید در جهت حل بحران حرکت کرد و در این پروسه با انحرافات گذشته هم برخورد کرد و مرزبندی نمود رد شد و بلعکس این دیدگاه مورد تأیید و تصویب قرار گرفت که ابتدا باید با گذشته برخورد کرد و سپس به مسائل مبرم، مشخص و اساسی پرداخت. یعنی قطعنامه‌ای تصویب گردید که مبلغ جدایی تئوری از پراتیک بود. البته قطعنامه دیگری هم بود که فقط به مسئله گذشته و اصول می‌پرداخت. در هر حال آنها بعداً نیز به همین مصوبه خود نیز عمل نکردند و چند ماه بعد بدون هر گونه برخورد و انتقاد به نادرستی آن اعتراف کردند. آنها همانگونه که اشاره شد هدف دیگری داشتند که تحت فشار قرار دادن جناح انقلابی سازمان و در نهایت تصفیه آن بود. پس از پلنوم، ما می‌بایستی سریعاً دست به کار می‌شدیم و مواضع خود را به عنوان جناح انقلابی سازمان یا اقلیت در برخورد به گذشته، تحلیل از حاکمیت و شیوه برخورد به آن و استراتژی و تاکتیک و ایضا مرزبندی با اپورتونیزم و اپورتونیزم در عرصه بین‌المللی مشخص می‌ساختیم. جریان اپورتونیزم موسوم به اکثریت به رغم این که هنوز در این زمینه

مواضع مدون و مشخص نداشت، معهدا مشکلی هم نداشت چرا که مواضع حزب توده حی و حاضر در خدمت آنها بود و زرادخانه اپورتونیسیم بین المللی نیز منبع دیگر تغذیه آنها بود.

ما در فرصت محدودی که در اختیار داشتیم، نمی توانستیم به همه مسائلی که فوقا به آنها اشاره شد پردازیم. لذا می بایستی روی دو مسئله حاکمیت و برخورد به گذشته متمرکز شویم. با توجه به مصوبه پلنوم و ضرب العجل محدودی که کمیته مرکزی برای ارائه بحث ها داده بود، با توجه به بحران سازمان و بحرانی که در سطح جامعه وجود داشت و سلطه جناح راست بر سازمان چاره ای جز این نبود که برخی از رفقا تمرکز بیشتری روی تدوین نظرات داشته باشند. لذا من و رفیق حیدراز هیئت تحریریه استعفا دادیم و ایضا من و رفیق هادی که اعضای مشورتی کمیته مرکزی بودیم و رفیق حیدر که عضو اصلی کمیته مرکزی بود، از این ارگان نیز استعفا دادیم. این استعفا یک جنبه اعتراضی به شیوه ها و برخوردهای غیر اصولی کمیته مرکزی داشت. در عین حال ناشی از نتیجه گیری ما بود مبنی بر این که وقتی ما نمی توانیم در یک ارگان تشکیلاتی نقشی داشته باشیم و موثر باشیم، بودن در این ارگان بیهوده است. ما دیگر نمی توانستیم در ارگانی که اکثریت بسیار عظیم آن عناصر اپورتونیست و ریویزیونیست بودند، حضور داشته باشیم. البته وقتی که در این مورد صحبت می شود باید به شیوه های غیر اصولی، فرصت طلبانه و بورکراتیک اپورتونیستها هم توجه داشت. البته تردیدی نیست که اگر ما استعفا هم نمی دادیم آنها ما را بهر حال تصفیه می کردند چنانچه در یک تجدید سازماندهی رفقای را که در تحریریه باقی مانده بودند، کنار زدند و گویا برای آنها مسئولیت های دیگر در نظر گرفتند و همچنین در جایی که مسئولیت تشکیلاتی قابل ملاحظه ای داشتند مسئولیت ها را به افراد مورد اعتماد خود واگذار کردند. باتمام این اوصاف اگر برغم همه اختلافات، برخوردهای اصولی وجود داشت و ما می توانستیم تاثیر مثبت خود را بر اعضای کمیته مرکزی و نظرات آنها بر جای بگذاریم. در آنصورت برغم این که تعداد ما در آن جمع مرکزیت بسیار هم محدود بود می بایستی به حضور خود ادامه دهیم. اما در واقعیت چنین جوی وجود نداشت و مرکزیت بعنوان یک باند و محفل عمل می کرد از این رو ماندن ما در آنجا کاملاً بی فایده بود.

پس از مجادلات شدید با کمیته مرکزی بالاخره آنها موافقت کردند که رفقای اقلیت برای پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک چند حوزه محدود تشکیل دهند. در این دوران که چندان هم به طول نینجامید، ما یک مبارزه ایدئولوژیک فعال در میان خود داشتیم، و در مدتی کوتاه نظرها را راجع به ماهیت و ترکیب حاکمیت، شیوه برخورد نسبت به آن ارزیابی اوضاع اقتصادی و سیاسی و بالاخره وظایف ما در این اوضاع و نیز مسائل مربوط به خط مشی گذشته سازمان روشن کردیم و آنها را در دو جزوه مدون ساختیم.

ما علیرغم برخوردهای غیر اصولی کمیته مرکزی در آغاز حداکثر تلاش خود را به کار بردیم که در جریان پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک دچار انحرافات غیر تشکیلاتی، از جمله فراکسیونیسیم نشویم. لذا حقیقتاً حوزه های ایدئولوژیک ما فوق العاده محدود بود، و نوشته ها در یک دایره کوچکی به بحث گذاشته می شد و از اینرو ما نمی توانستیم بحث های خود را به اطلاع نیروهای وسیع تشکیلات برسانیم. ما هنوز در آن مقطع فکر می کردیم که با تدوین مواضع اقلیت، مرکزیت آنها را در درون تشکیلات به بحث خواهد گذاشت اما مرکزیت نه تنها از انجام چنین اقدامی سر باز زد بلکه در درون تشکیلات به تبلیغات شدیدی علیه اقلیت پرداخت و در یکی از جلسات خود تهدید نامه ای علیه اقلیت صادر کرد. دیگر برای اکثریت نیروهای فعال اقلیت تردیدی باقی نمانده بود که با گرایش روز افزون کمیته مرکزی به حزب توده و یک خط مشی تماماً اپورتونیستی با محدودیت ها و موانعی که آنها برای پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک در سازمان پدید آورده بودند انشعاب امری حتمی است. خود من نیز همین نظر را داشتم. اما برخی ها تصور می کردند که هنوز می شود با اکثریت در درون یک تشکیلات کار کرد و حتی مبارزه ایدئولوژیک را پیش برد. این گرایش از اقلیت جدا شد و بعداً به نام جناح چپ اکثریت معروف گردید. بهر حال، پی از آن که اصلی ترین مواضع اقلیت مدون گردید، ما خواستار توزیع آنها در تشکیلات شدیم. مرکزیت از انجام این امر سر باز زد، از این زمان است که نیروهای اقلیت متشکل حرکت کردند. و نوشته هایی که تهیه شده بود در اختیار تعداد وسیع تری قرار گرفتند و حتی جلسات وسیع تری برگزار گردید. در اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ پاسخ اقلیت به نامه مرکزیت داده شد. در این نوشته که به تحلیل روند

اختلافات و بحران در سازمان و نقش مخرب کمیته مرکزی اپورتونیست اختصاص یافته بود ما راه حل بحران و جلوگیری از انشعاب را ارائه دادیم، در آنجا ما گفتیم که تا برگزاری یک کنگره و تعیین تکلیف قطعی باید حقوق دمکراتیک اقلیت برسمیت شناخته شود. ما خواستار مبارزه ایدئولوژیک علنی شدیم. ما مطرح کردیم که آن عده از رفقای اقلیت که مسئولیت های آنها در تشکیلات از آنها سلب شده، در همان مسئولیت ها به کار گمارده شوند و رفقای اقلیت در تمام ارگان های اجرایی و تصمیم گیرنده سازمان حضور داشته باشند.

پیشنهاد ما این بود که مسئله حاکمیت بنا به اهمیت آن و به عنوان مسئله محوری مورد اختلاف در کوتاهترین مدت مورد بحث قرار گیرد، نظرات در درون تشکیلات به شکل دمکراتیک به بحث گذاشته شوند و از هم اکنون تاریخ قطعی برگزاری کنگره مشخص گردد. ما خواسته بودیم که این نامه در اختیار تشکیلات قرار گیرد و تا ۱۵ روز بعد از وصول نامه توسط مرکزیت این ارگان موضع خود را در قبال مسائل مطرح شده در این نوشته روشن سازد. ماصریحا هشدار دادیم که اگر مرکزیت باز هم از پذیرش این خواست های اصولی ما سرباز زند مبارزه ایدئولوژیک را علنی خواهیم کرد.

کمیته مرکزی از پذیرش خواست های ما سرباز زد، اما هنگامی که پی برد ما جدا قصد داریم خودمان مبارزه ایدئولوژیک علنی را آغاز کنیم، ابتدا طرح مسئله مبارزه ایدئولوژیک در نبرد خلق را مطرح کرد که مورد پذیرش ما قرار نگرفت و سرانجام ظاهرا پذیرفت که در نشریه کار ستونی به این امر اختصاص یابد. ما هم پذیرفتیم که بدین طریق مبارزه ایدئولوژیک را تا رسیدن به یک تصمیم گیری و راه حل منطقی ادامه دهیم. ما نوشته ای را برای درج در این ستون فرستادیم که قبل از انتشار نشریه متوجه شدیم که باز هم توافقات را زیر پا گذارده، و قبل از اینکه یک ارگان ذی صلاح در مورد خط مشی سازمان تصمیم گیری کند، آنها با مواضع شان شده بودند سازمان و ما اقلیت. لذا راه دیگری نمانده بود جز اینکه خودمان نشریه کار ویژه مبارزه ایدئولوژیک را منتشر کنیم. آنها دوباره مطرح کردند که تغییراتی در نشریه کار در راستای توافقات خواهند داد و سپس آن را منتشر خواهند ساخت. اما به نظر ما دیگر مطلقا نمی شد به حرفهای آنها اعتماد کرد. از این رو به آنها اعلام کردیم که مبارزه ایدئولوژیک را خودمان علنی خواهیم ساخت. ما برغم این که مبارزه ایدئولوژیک را علنی کردیم، هنوز تلاش می کردیم که مرکزیت را واداریم که یک رشته مطالبات و ضوابط اصولی ما را بپذیرد، اما آنها طی اطلاعیه ای به انشعاب رسمیت دادند.

در این مسئله تردیدی نیست که انشعاب امری ناگزیر بود. ما و اکثریت دیگر نمی توانستیم در یک تشکیلات فعالیت کنیم، مواضع ما و آنها در زمینه های ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی کاملا متفاوت بود. معهذا ما می خواستیم تا حد ممکن تعداد بیشتری از نیروهای تشکیلات بویژه در شهرستان ها در جریان مواضع و نظرات قرار گرفته و آنگاه اگر مرکزیت از برگزاری کنگره سرباز می زد، ما راسا اقدام می کردیم و یا حتی اعلام جدائی می کردیم. اما رهبری تشکیلات چنین امکانی را به ما نداد. امروز هم من معتقدم که اگر شرایطی وجود می داشت که ما می توانستیم برای مدت کوتاهی هم که شده، به مبارزه ایدئولوژیک علنی در درون تشکیلات ادامه دهیم، طبیعتا به نفع جناح انقلابی سازمان و جنبش بود، البته این را هم اضافه کنم که تغییر جدی و اساسی در اوضاع پدید نمی آورد. این حقیقت را ماندن گروهی که بر خود نام جناح چپ اکثریت را گذاشته نشان داد. آنها بدون این که بتوانند بر روی نیروهای تشکیلات وابسته به اکثریت تاثیری بگذارند و یا نتیجه مثبتی از باقی ماندن در درون تشکیلات اکثریت بگیرند، در اینجا باید بر این نکته تاکید کنم که در هر حال در آن مقطع کمیته مرکزی نیز هرگونه امکانی را از ما گرفته بود، منتهای تلاشش این بود که صدای ما به جایی نرسد، لذا راه دیگری جز انشعاب را باقی نگذاشته بود. با تمام این اوصاف مستثنی از تمام مسائل فوق الذکر، انشعاب در سازمان و جدایی اقلیت و اکثریت امری حتمی و ناگزیر بود. این انشعابی برسر مسائل جزئی و بی اهمیت نبود. انشعابی بر سر دو خط مشی اساسا متفاوت در جنبش بود. اقلیت که از خط انقلابی مارکسیستی-لنینیستی دفاع می کرد، نمی توانست با خط اپورتونیستی-رفرمیستی اکثریت سازش و همزیستی داشته باشد.

اکنون که سال‌ها از آن انشعاب گذشته است، حداقل، نیروهای انقلابی جنبش به این حقیقت اذعان دارند که همه کسانی که به عنوان اقلیت رودروی اکثریت قرار گرفته و راه و خط خود را از آنها جدا کردند نگذاشتند که حیثیت کمونیسم و فدایی با افتضاحات اکثریت لکه دار شود.

قضاوت من هم این است که اقلیت با دفاع پیگیر خود از مارکسیسم - لنینیسم، با دفاع از سوسیالیسم و طبقه کارگر، با مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی، خدمت بزرگی به جنبش کمونیستی ایران کرد. این حقیقت چنان عیان است که امروز، انبوهی از نیروهای جنبش، حتی کسانی که دیگر با سازمان فعالیت نمی‌کنند، افتخار می‌کنند که در صفوف اقلیت مبارزه کرده‌اند.

مصاحبه با رفیق کاروان

س - کی و چگونه از شکل گیری اقلیت و اکثریت مطلع شدید ؟

ج - برای آگاهی از شکل گیری اقلیت و اکثریت، که مبنای آن باید پلنوم کمیته مرکزی س. چ. ف. خ. ادر پائیز سال ۱۳۵۸ در نظر شما باشد، نمی توانم تاریخی تعیین کنم. حداقل برای من و بسیاری از رفقای که در یک حوزه در یکی از مناطق کردستان فعالیت داشتیم، آگاهی از صف بندی درون پلنوم و چگونگی اختلافات و ترکیب و وزن دو طرف، نه با حصول گزارشی تشکیلاتی از لحظه ای معین بلکه در مدت زمانی دراز که حتی به بعد از انشعاب هم می رسید صورت گرفت. خصوصیت تشکیلاتی سازمان در آن زمان از یکطرف و شرایطی که در آن هنگام بر منطقه ی کردستان حاکم بود از طرف دیگر زمینه هایی می توانند باشند که بتوان عدم بازتاب وسیع این شکل گیری اختلافات را در آن جستجو نمود. بدین ترتیب که اولاً در کردستان بعد از قیام و دائر شدن دفاتر علنی سازمان در شهرهای مختلف، هر شهرستانی کمیته ای هدایت کننده داشت که تحت نظر شاخه کردستان که برخاسته از مسئولین کمیته های شهرستان ها تشکیل می شد فعالیت می کردند. اغلب مسئولین نه با انتخاب اعضای پایه ای نهاد بلکه بطور مستقیم از طرف مرکزیت منصوب شده بودند. این را هم در نظر بگیریم که بطور کلی اتوریته فدایی مسئله رهبری صرف از بالا و سانترالیزم شدید را ایجاد می کرد. دوما همانطور که می دانید فضای باز سیاسی در کردستان و بویژه در شهرهای آن با جنگ تحمیلی رژیم بر مردم کردستان دیری نپایید و تماس نهادهای مختلف سازمانی را بجز برای عده ای محدود با دیگر مناطق ایران محدود ساخت. نتیجه ی طبیعی این شرایط این می شد که نهادهای سازمانی در امور مختلف جنبش انقلابی خلق کرد مداخله کرده و بیشتر بجای عمده شدن مسائل نظری صرف به نکات و موارد روزمره سیاسی و بحث و فحص حول آنها را طلب بکنند و چنانچه گهگاه اخباری از مباحث درونی مرکزیت می رسید با نکاتی چون برخی از رفقا، نظریاتی دیگر ارائه می دهند روبرو می شدیم و تنها بعنوان اخباری نه زیاد تعیین کننده با آنها برخورد می شد. در خاتمه این را هم اضافه کنیم که هیچیک از رفقای اقلیت با افراد سازمان در منطقه کردستان تماس حاصل نکرده و نتوانستند برای آن نیز برنامه ریزی کنند.

س - اختلافات بین اقلیت و اکثریت در منطقه محل فعالیت شما چگونه و حول چه مسائلی مطرح گردید ؟

ج - اما در مورد صف بندی درون رفقا باید بگویم که تمامی نکات فوق نشان دهنده ی این امر نیستند که گویا پس در درون تشکیلات های منطقه کردستان اختلافی نبود و یا بحث هایی صورت نمی گرفت بلکه کاملاً بعکس از آنجا که این نهادها بطور روزمره با مسائل سیاسی درگیر بودند و نیز وقایع کردستان و تحولات جنبش در آنجا که خیلی سریع به صف بندی قاطعی میان نیروهای سیاسی و مردم از یکطرف و رژیم و طرفداران آن از طرف دیگر منتهی گشت این امکان بوجود آمد که بحث های کاملاً ملموس و پرمحتوایی در میان افراد سازمانی درگیرند. اما متأسفانه بخاطر همین دلایلی که در بالا ذکر شد یعنی سانترالیزم حاکم بر تشکیلات، وضعیت ویژه کردستان بلحاظ ارتباط گیری با سایر نقاط در ایران و تعلق داشتن اغلب مسئولین شاخه به جناح اکثریت و نبود تماس میان رفقای اقلیت با نهاد یا نهادهایی در منطقه کردستان نه تنها این بحث ها نمی توانستند در رهبری شاخه کردستان ره بجایی ببرند بلکه با مخفی نمودن چشم انداز واقعی تغییرات در رهبری سازمان و اعمال سانسور و گاهها زیگزاگ هایی در برخورد برخی از مسئولین منطقه ای به پیدایش گرایش یا گرایشاتی ملموس در تقابل با نظرات ارائه شده از جانب اکثریت نیز منجر شوند بدین سبب از آن صف بندی هم که مد نظران است نمی توان صحبتی بعمل آورد و اغلب این بحث ها بصورت اعتراضات فردی، پراکنده و گاهها در مواردی محدود در حوزه ای بیان می شدند. تا آنجا که بیاد دارم از مهمترین عرصه ی این بحث ها، زیر سؤال بردن سیاست مماشات با حزب توده و از آن طریق نقد روش و ماهیت برخورد کشورهای سابقاً سوسیالیستی موجود و نفی راه رشد غیر سرمایه داری، ماهیت رژیم و سرنوشت انقلاب و حقوق ملی ملت های تحت ستم و روش برخورد نیروهای چپ و انقلابی به آن، می توان یاد نمود. بدون اغراق حتی بعد از گذشت سال های سال فکر می کنم بحث های آن زمان که متأسفانه بیانی وسیع پیدا نمودند از پختگی لازمی برخوردار بودند.

س - مبارزه درونی اقلیت و اکثریت چه انعکاسی داشت ؟ چه جزواتی بدست شما رسید ؟

اما جزواتی که در آزمون در تشکیلات توزیع می شد نه بیانگر دو گرایش جداگانه در سازمان بلکه بیشتر همانطور که می دانید نظرات فردی اعضای از سازمان که نه موقعیت و نه وزن آنها قابل تشخیص بود را بیان می کرد. در نزدیکی های انشعاب کم کم محتویات این جزوات تغییر کردند بدین صورت که اول بیشتر با امضای یکنفر و عمدتاً شاخه کردستان که از عناصر اکثریت بود (فردی به نام جواد) منتشر می شدند و سریعتر از نشریه ی "کار" راه را برای تسلط هرچه بیشتر گرایش اکثریت بخصوص در زمینه ی ملی و در کردستان همواره می نمود. در این جزوات به یکباره کردستان سنگر آزادگان به کنام سلطنت طلبان و "ضد انقلاب ها" تبدیل می شد و با نفرتی از محیط خرفت روستاها در مقابل مدنیت شهری و کار سیاسی در کارخانه ها صحبت می شد. تشنج در نهادهای مختلف کم کم بالا می گرفت همین فرد نویسنده ی جزوات مجبور می شد با نفرتی از رهبری شاخه از این قرارگاه به آن مقرر در جولان باشند تا بحث توجیهی و اقناعی ارائه دهند اما در بیشتر موارد با غلیان افراد مختلف و فعالین سازمان روبرو می شدند پس می بایستی کاری صورت می گرفت که تا آرام شدن اوضاع کمترین صدمه ای به تشکیلاتی که دیگر سمت وسوی آن داشت مشخص می شد وارد نیاید. یکی از این اقدامات برگزاری مانوری کاملاً حساب شده علیه نیرویی محدود بنام "رزگاری" که از افراد شیخ عثمان نقشبندی از نزدیکان دربار شاه در منطقه میوان که بعد از انقلاب به عراق پناهجو شده بود، می باشد جناح اکثریت برای انحراف کشیدن اذهان و یا خوش خدمتی به یاران توده ای خود و یا شاید هم رژیم حاکم، در ارائه به لجن کشیدن جنبش ملی خلق کرد می خواست از یک طرف وانمود کند که هم ضد انقلاب ار کردستان عمده شده است پس اهمیت انقلابی آن زیر سؤال است و هم اینکه با سرگرم کردن تشکیلات امکانات سازمان را جمع و جور کنند و از همه مهمتر اینکه علیرغم تمایل اکثریت نهادها زیرکانه از زیر جنگ و مقابله با نیروهای رژیم بگریزد چرا که دیگر جنگ در کنار "ضد انقلاب" علیه حکومتی خرده بورژوازی که "سمت سوسیالیستی" دارد معنایی نداشت. این مانور، اغلب نیروهای مسلح سازمان در کردستان را در جنوب متمرکز ساخت و بعد از چند هفته سرگردانی غریب گونه هیچ تصادمی با نیروهای "رزگاری" صورت نگرفت بلکه بعد از برگشت به مناطق خود متوجه امر غریب تر جابجایی برخی امکانات تسلیحاتی و تدارکاتی مقرهای خود شدیم. انشعاب اقلیت و اکثریت صورت گرفته بود بدون اینکه بازتاب رسمی سریعی پیدا کند من شخصاً چند روز قبل از ماموریت کدایی در "مانور" یاد شده از فعالین "پیکار" در کردستان مطلع شده بودم. در جریان "مانور" متوجه شدم که فقط چند تن از رفقا از این مسئله آگاهی پیدا کرده اند بعد از برگشت از مانور و در شهریور ماه ۵۹ بود که با تنی چند از رفقا در حوزه ی خود انشعاب کردیم و متوجه شدیم که رفقایی از اقلیت توانسته اند در مهاباد که هنوز بدست رژیم نیفتاده بود جمع شده و ستادی برپا کنند متأسفانه دیری نپایید که مهاباد بدست نیروهای رژیم افتاد و اقلیت در بوکان یعنی تنها شهر منطقه که هنوز آزاد بود متمرکز شد آنجا بود که با رفقا تماس گرفتیم و فعالیت را در کنار اقلیت و سازمان جدید آغاز نمودیم. اکثریت مدتی در مناطق کردستان به حضور خود ادامه داد اما جو سیاسی شدید علیه وی سیاست های مماشات جویانه با رژیم و ضدیت با نیروهای انقلابی باعث شدند که بطور کلی از صحنه ی سیاسی کردستان لاقول در مناطق آزاد شده حذف شوند. بدینگونه انشعاب در کردستان به چند دلیل نتوانست آن کسانی را که بالقوه نیروی اقلیت بودند و یا بهتر بگویم نیروی اکثریت نبودند را جذب کند علاوه بر دلایلی که در آغاز اشاره کردم و همچنان برای انشعاب هم صادق هستند باید به ذکر نکته ای هم پرداخت که البته بصورت قطعی نمی توان تاثیرات آن را ارزیابی نمود ولی بهرحال اهمیت داشت و آن هم موضع گیری دو نیروی عمده ی جنبش ملی و انقلابی در کردستان یعنی کومه له و حزب دمکرات است. بدین معنی که به هنگام انشعاب (و البته نه دیگر بعد از خروج اکثریت از فضای سیاسی کردستان) از یک طرف حزب دمکرات که خود نیز آن زمان به سرنوشت مشابهی دچار آمده بود یعنی انشعاب گروهی از آن بنام "کنگره چهارمی ها" که خطی مشابه حزب توده و اکثریت داشت این سیاست را دنبال می کرد که بخاطر برخی مصالح سیاسی بتواند هم چنان با اکثریت رابطه ای سیاسی داشته باشد حتی با این وجود که بر خلاف اکثریت جناح انشعابی از حزب دمکرات اقلیت محدودی را تشکیل می دادند. و از طرف دیگر کومه له گرچه نه بطور رسمی اما تقریباً فعالین منطقه ای آنان در موضع گیری های خود این طور وانمود می ساختند و یا شاید هم واقعا اعتقاد داشتند که تو یا همه ی اینها یعنی اقلیت و اکثریت فرقی نداشته و از یک خانواده هستند. بدون اینکه به

واقعیت صف بندی این که بهر حال نیروی سیاسی جنبش چپ در آن زمان بود و قعی بگذارند بهمین سبب در چنین فضایی بود که آن عده ی محدود اقلیت فعالیت خود را ادامه دادند و باید بگویم نه تنها آسان نبود بلکه با فداکاری و از جان گذشتگی بسیاری از رفقا بود که توانست در فضای سیاسی کردستان باقی بماند و هر چند جزیی اما از دامنه ی تاثیرات منفی انحرافات اکثریت بر جنبش مردم کردستان و ایران بکاهد .

مصاحبه با رفیق رسول

۱- اقلیت و اکثریت بطور رسمی در پلنوم مهرماه ۵۸ شکل گرفت ، ولی روند شکل گیری جناح بندی های درونی سازمان ، پس از انقلاب بهمن آغاز می شود . این روند چگونه بود ؟ حول چه مسائل نظری ، سیاسی و تشکیلاتی این جناح بندی ها شکل گرفت ؟ حول مسائل مهم از جمله برخورد به حاکمیت ، ارزیابی از گذشته و مشی چریکی ، جنگ اول سندج ، جنگ اول گنبد ، نامه به بازرگان ، جنگ مردادماه در کردستان و ... اختلاف و صف بندی ها در سازمان و رهبری چگونه بود ؟

ج - شکل گیری جناح های اقلیت و اکثریت در سازمان همانطوری که اشاره کردید ، به دوره ی بعد از انقلاب بهمن برمی گردد . البته اختلاف نظری بر سر مبارزه ی مسلحانه و نقش آن در کلیت فعالیت های سازمان ، در سالهای قبل از انقلاب وجود داشت ، اما جناح های اقلیت و اکثریت بطور مشخص در دوره ی بعد از انقلاب شکل گرفتند و در پلنوم مهرماه ۵۸ رسمیت یافتند . محورهای اختلافات هم همین ها بودند که برشمردید . البته اهمیت و جایگاه آنها یکسان نبود . اختلاف نظر بر سر ارزیابی از گذشته سازمان و مشی چریکی ثابت و تمام شده بود بدین معنی که اقلیت به این یا آن شکل از مشی چریکی دفاع می کرد در حالی که اکثریت بر کلیت آن خط بطلان کشیده بود . مشی چریکی فصلی از تاریخچه سازمان را تشکیل می داد که با انقلاب بهمن به پایان رسیده بود و دیگر ما به ازای خارجی نداشت ، از این رو این موضوع نمی توانست عامل تعیین کننده ای برای صف بندی های درونی سازمان باشد چون با واقعیت های عینی جامعه سازگار نبود . بحث های زیادی حول مشی چریکی تا مقطع پلنوم صورت گرفته بود . بعد از پلنوم ، علیرغم تلاش های اکثریت مبارزه نظری بر سر مشی چریکی دیگر موضوعیت خود را از دست داده و تحت تاثیر حوادث پرتلاش آن زمان کمرنگ و کمرننگ تر شده بود . در حالی که اختلاف بر سر چگونگی برخورد به حاکمیت ، بر متن شرایط سیاسی و اجتماعی در حال غلیان اولین سال های بعد از انقلاب مدام زنده و زنده تر شده و با نیروی بیشتری گسترش یافت .

۲- چه کسانی در شکل گیری جناح بندی های درونی نقش مهم داشتند ؟ پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک به چه نحوی بود ؟ و حول نحوه پیشبرد آن چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت ؟ نقش و تاثیر نیروهای دیگر در جناح بندی های درونی سازمان چه بود ؟

ج - اختلافات سیاسی نخست از کمیته مرکزی و هیئت تحریریه شروع شد و سپس در سازمان گسترش پیدا کرد . زمانی که اختلافات نظری عمیق در باره ی ارزیابی از حاکمیت و شیوه ی برخورد به آن آشکار شد ، ایده ی ضرورت همفکری و همکاری نیروهای مخالف در درون سازمان به منظور تدوین یک خط مشی آلترناتیو و پیشبرد یک مبارزه موثر علیه خط اکثریت که با نوساناتی در جهت حمایت از حاکمیت سیر می کرد ، مطرح شد . پس از پلنوم ایده تشکیل حوزه های مبارزه ایدئولوژیک طرح شد . با این وجود ، اقلیت به این ارتباطات خود ادامه داد و از آن بعنوان حق دموکراتیک خود ، در جریان بحث با اکثریت دفاع می کرد . در واقع ، هدف اقلیت نه ایجاد تشکیلات در تشکیلات ، بلکه شکل دادن به یک گرایش سیاسی - ایدئولوژیک آلترناتیو در برابر خط حاکم بر سازمان بود . اندیشه اقلیت بر خلاف اتهاماتی که مدام علیه اش صادر می شد ، نه ایجاد یک فراکسیون تشکیلاتی که یک فراکسیون نظری بود که بتواند اپوزیسیون را بسیج کند . بحث های موجود در ارگان های مرکزی را در سطح تشکیلات دامن بزند و اعضا و فعالین سازمان را از خطراتی که ناشی از جهت گیری اکثریت کمیته مرکزی می شد و آینده سازمان را تهدید می کرد آگاه سازد .

بحث و جدل پیرامون مساله ارتباط و جلسات مستقل اقلیت ، بالاخره با عقب نشینی اکثریت و رسمیت یافتن حق گرایش نظری در سازمان به پایان رسید . از آن پس جلسات اقلیت رسماً و بطور منظم تشکیل می شد .

پیش از برگزاری پلنوم و در جریان آن ، اینکه کدامیک از دو موضوع ارزیابی از گذشته سازمان و ماهیت حاکمیت جدید می بایست به مساله محوری پلنوم تبدیل شده و صف بندی درونی سازمان بر آن اساس توضیح داده شود ، از دیگر عرصه های کشاکش بین اقلیت و اکثریت بود . برای اکثریت ، اساس قبول یا رد مشی چریکی در گذشته سازمان بود و هویت جناح های درونی

براین پایه تعیین و تبیین می شد. در حالی که ما بعنوان اقلیت بر ماهیت حاکمیت و مشی سازمان در برابر آن تاکید و پافشاری داشتیم.

در رابطه با نقش و تاثیر نیروهای دیگر در جناح بندی های درونی سازمان باید از رفقای راه کارگر صحبت کرد و اینکه بموازات بروز اختلافات درونی سازمان، فکر همگرایی و وحدت با راه کارگر - که از اعضای سابق سازمان و شماری از فعالین پر سابقه جنبش کمونیستی بر مبنای رد مشی چریکی تشکیل شده بود - مطرح شده ولی پیش شرط رفقای راه کارگر این بود که سازمان می بایست طی بیانیه ای مشی گذشته را رسماً و در سطح جنبش مردود اعلام نماید. باین ترتیب راه کارگر علیرغم آگاهی از چگونگی تحول نظرات در سازمان، شرطی را پیش کشید که از قبل میدانست تحقق آن در آزمون اصولاً عملی نبود. باین ترتیب راه کارگر این فرصت تاریخی را در نیافت و بهمین خاطر نقش و تاثیرش در تحولات درونی سازمان بسار ضعیف بود. اگر راه کارگر اوضاع را درست درک می کرد و وحدت عملی می شد، قطعاً نقش مهمی در صف بندی ها، نتایج پلنوم و بویژه در تحولات بعدی سازمان ایفا می کرد. گو اینکه موضع راه کارگر در قبال مشی چریکی به زیان اقلیت بود، اما آنجا که پای تاکتیک و استراتژی سازمان در برابر حاکمیت به میان می آمد - که همین هم در واقع حل و آینده سازمان را رقم می زد - حضور راه کارگر در سازمان بدون شک تعادل نیروها را بنحوی اساسی به سود اقلیت تغییر می داد و در این صورت چه بسا سرنوشت دیگری پیدا می کرد.

۳- چرا و به چه دلیلی تصمیم گرفته شد پلنوم همراه تشکیل شود؟ این پلنوم با چه تدارکی و چگونه تشکیل گردید؟ چه نوشته هائی به پلنوم ارائه شد؟ مضمون اصلی اختلافات در پلنوم، صف بندی ها و نتایج پلنوم چه بود؟

ج - در نخستین سال بعد از انقلاب حوادث و رویدادهای سیاسی بسیار سریع و ناگهانی بودند - بعلاوه سر هر بزنگاهی اختلاف نظرات بروز می کرد و لذا تشکیل این پلنوم را ضروری می ساخت. پلنوم اما بسیار ضعیف از لحاظ چگونگی پیشبرد بحث ها و جانبدارانه از جهت ترکیب شرکت کنندگان تدارک شده بود. بسیاری از نمایندگان بی خبر از کم و کیف اختلافات در پلنوم شرکت می کردند.

در پلنوم همانطور که پیشتر اشاره کردم، تمام هم رهبری اکثریت این بود که هویت و ماهیت عمیق جناح بندی درونی سازمان را بر پایه قبول یا رد مشی چریکی قرار دهد، چرا که حساب می کرد این پاشنه آشیل اقلیت است که با کوییدن روی آن می تواند اقلیت را ایزوله کند. پاره ای حتی چنین القا می کردند که دفاع اقلیت از مشی گذشته صرفاً به گذشته مربوط نمی شود و اقلیت در برابر حاکمیت بعد از انقلاب نیز گویا خواهان پیشبرد مشی چریکی است.

این البته یک تحریف آشکار بود که تنها در جاهایی می توانست کاربرد داشته باشد که فعالین سازمان بکلی با بحث های درونی بیگانه بودند. اما قابل ذکر است که اقلیت در دفاع از مشی گذشته همگون نبود. بیشتر یک طیف نظری وجود داشت. خلاصه کنم، من بر این عقیده ام که دفاع اقلیت از مشی چریکی اشتباه بود. این ضعف مهم اقلیت در رویارویی نظری با اکثریت بود. ما محق بودیم که مساله حاکمیت را در اختلافات درونی اساس قلمداد می کردیم ولی چسبیدن اقلیت به مشی چریکی به اکثریت امکان می داد که از بحث جدی روی مسایل اساسی طفره رود. کما اینکه، گرد و خاکی که در پلنوم بر سر مشی چریکی برپا شد عملاً باعث گردید که استراتژی و اهداف سازمان در پایان پلنوم همچنان در هاله ای از ابهام باقی ماند.

در پلنوم، همچنین حق داشتیم که جهت گیری عمومی اکثریت را در راستای پشتیبانی از حاکمیت تعیین کنیم گو اینکه در آن هنگام اکثریت هنوز در فاز به نعل و میخ زدن قرار داشت و ما هنوز از ماجرای گروگان گیری در سفارت آمریکا و پشتیبانی آشکار اکثریت از خط امام فاصله داشتیم.

۴ - جناح بندی های اقلیت و اکثریت پس از پلنوم چه شکلی بخود گرفت؟ مناسبات بین آن دو چگونه بود و تا مقطع انشعاب چه روندی طی کرد؟ مبارزه ایدئولوژیک درونی در اقلیت و اکثریت در این فاصله چه تغییر و تحولی کرد و چگونه اعضا و فعالین سازمان در جریان اختلافات قرار داده می شدند؟

ج - اختلافات بعد از پلنوم گسترش بیشتری پیدا کرد و با گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا توسط دانشجویان خط امام در آبانماه ۵۸ که پشتیبانی اکثریت را در پی داشت، حدت یافت. اکثریت با این اقدام جبهه اپوزیسیون را بطور تمام و کمال ترک گفت و به پشتیبانان رژیم پیوست. این نقطه عطفی در روند اختلافات اکثریت و اقلیت بود که نشان می داد اختلافات ما به نقطه بازگشت ناپذیری رسیده است. جو ضد امپریالیستی حاصله از گروگانگیری در سطح جامعه از یک طرف و پشتیبانی اتحاد شوروی و آکادمیسین هایش از رژیم ضد امپریالیستی و سپس نزدیکی جمهوری اسلامی به شوروی از طرف دیگر به رهبری اکثریت امکان می داد تا با کمک حزب توده خط حمایت از رژیم را جا انداخته و سرکوب ها و لگد مال شدن حقوق مدنی و آزادی های سیاسی را یا اساسا نادیده گرفته و یا به انجمن حجتیه ها نسبت دهد و در این راه تا آنجا پیش برود که همگان از آن آگاهیم. در این اثنا تحت تاثیر اقدامات پوپولیستی رژیم، فضای ضد آمریکایی حاکم و زیر فشار روانی - سیاسی اکثریت بخشی از رفقا هم که تا آن زمان با اقلیت همدلی نشان می دادند، از ما فاصله گرفتند و به تدریج به اکثریت نزدیک شدند که بعدا به جناح چپ اکثریت موسوم گشتند. این جریان البته بعد از جنگ ایران و عراق جبهه اکثریت را ترک کرد و مجددا به اقلیت نزدیک شد.

در باره ی چگونگی برخورد آرا و اطلاع یافتن اعضا و هواداران سازمان از اختلافات و مشارکت آنها باید بگویم. همانطور که اطلاع دارید اقلیت از مبارزه ی سیاسی ایدئولوژیک علنی جانبداری می کرد و خواستار انتشار همین نظرات مختلف در نشریه سراسری سازمان بود تا از این طریق همگان در جریان چند و چون نظرات در درون سازمان قرار بگیرند و بتوانند با اطلاع از واقعیات موضع گیری کرده و در تدوین نظرات شرکت کنند، در حالی که اکثریت بر آن بود که مسائل بنحوی در بالا رفع و رجوع شده و فیصله پیدا کند. آنها تحت این عنوان که مبارزه ایدئولوژیک سیاسی علنی وحدت عمل سازمان را خدشه دار کرده و مغایر با انضباط حزبی حاکم بر احزاب کمونیست جهانی ست با آن مخالفت می ورزیدند.

در مجموع می توانم بگویم شایستگی اقلیت در آن زمان یکی در دفاع از دموکراسی درون تشکیلاتی بود که بیش از هر چیز در ایده ی مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک علنی تجلی پیدا می کرد که در هیچ یک از احزاب کمونیست سنتی و بوروکرات پذیرفته نبود و دیگری در رد و مردود اعلام داشتن این باور باز هم باصطلاح انترناسیونالیستی بود که هر مبارزه ضد امپریالیستی لزوما ترقی خواهانه و انقلابیست. اقلیت با تاکید بر مفهوم عمیق مبارزه ضد امپریالیستی و ارتباط تنگاتنگ آن با آزادی و دموکراسی، و عدالت اجتماعی نشان داد که تضاد جمهوری اسلامی با آمریکا از موضع ارتجاعی ست و براین موضع درست خود تا به آخر ایستاد. تاریخ به این جهت گیری ها به نحو انکار ناپذیری مهر تایید زد.

۵ - ایده انشعاب در اقلیت و اکثریت از چه زمانی مطرح شد؟ در مقطع انشعاب موضوعات و اختلافات اصلی چه بود؟ انشعاب چگونه عملی شد؟

ج - ایده ی انشعاب تا آنجا که بیاد دارم زمانی بطور جدی مطرح شد که اکثریت صف اپوزیسیون را ترک کرد و به صف حزب توده و دیگر هواداران رژیم پیوست. به عبارت دیگر انشعاب زمانی چهره نمود که یکی استراتژی اکثریت مبنی بر شکوفایی جمهوری اسلامی و دیگری استراتژی اقلیت که بر پایه ی سرنگونی و مرگ رژیم جمهوری اسلامی مبتنی بود، بنحو آشکاری در برابر یکدیگر قرار گرفتند. از همین جا تضاد اقلیت و اکثریت خصلت آنتاگونیستی بخود گرفته و نطفه ی انشعاب بسته شد. از آن پس مسئله دیگر مسئله زمان زایمان و چگونگی آن بود که مطرح بود.

در مقطع انشعاب، محور اصلی اختلافات مبارزه ی سیاسی - ایدئولوژیک علنی و چگونگی آن بود. بعد از آنکه اکثریت بالاخره اصل مبارزه ی علنی بین دو جناح را پذیرفت و قرار شد نظرات دو جناح در نشریه ی کار انتشار یابد. در آستانه چاپ نشریه معلوم شد آنها قصد دارند به رغم توافق قبلی شان نظرات را نه تحت عنوان نظرات اکثریت و اقلیت بلکه با عنوان نظرات سازمان و اقلیت انتشار دهند. اقلیت در پاسخ اعلام کرد که چنانچه اکثریت به توافق صورت گرفته پای بند نباشد، انشعاب را عملی خواهد کرد. در اینجا، بعد از مدت زمان کوتاهی، اکثریت نظر اقلیت را پذیرفت. لکن با این وجود، اقلیت طی انتشار نشریه کار جداگانه ای انشعاب را در سطح جنبش اعلام کرد.

۷- در جناح اقلیت حول نحوه پیشبرد مبارزه با اکثریت و مساله انشعاب چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نظر خود شما چه بود؟

ج - در جناح اقلیت، نه بر سر ضرورت انشعاب بطور کلی که پیرامون شکل، چگونگی و زمان انشعاب بود که اختلاف وجود داشت. مثلا من شخصا در مقطع انشعاب مخالف آن بودم. به دیده ی من، انشعاب در آن هنگام هنوز زودرس بود، ماهیت اختلافات در مقیاس سازمان هنوز کاملا روشن نبود. بسیاری از اعضا و هواداران هیچ نوشته و سندی از اقلیت در دسترس نداشتند، سردرگمی در پیکره سازمان حاکم بود و علاوه بر این، در مجموع تناسب قوا بشدت به زیان اقلیت بود. ما علیرغم درستی سمتگیری سیاسی مان، بویژه در سطح کادرها و اعضای موثر سازمان بسیار ضعیف بودیم. تغییر این فاکتورها به زمان احتیاج داشت و گذشت زمان به نفع ما عمل می کرد. تحول واقعیت های جامعه و پراتیک سیاسی در هرگام به حقانیت خط مشی اقلیت گواهی می داد. حضور ما در تشکیلات و پیشبرد مبارزه از درون، امکاناتی را در اختیارمان می گذاشت که انشعاب ما را از آن محدود می کرد. تاکید من خصوصا بر انتشار نظرات اقلیت در نشریه سراسری سازمان بود که بر بسیاری از تحریفات رایج خط بطلان می کشید و به اعضای سازمان اجازه می داد که در جریان برخورد عقاید و نبرد اندیشه ها، خط خود را آگاهانه انتخاب کنند. و تازه اگر همه این استدلالها را هم کنار بگذاریم، انشعاب در آن مقطع بی معنا بود، چون اکثریت در نهایت به تمام درخواست های اقلیت پاسخ مثبت داده بود و انشعاب دیگر هیچ توجیه قانع کننده ای نداشت. و فقط می توانست به اعتبار اقلیت لطمه بزند. روش اقلیت در انشعاب، به شیوه و رفتار آدمهایی شبیه بود که از مبارزه رودر رو می گریزند و گویی شرط و شروط خود را فقط برای آن مطرح می کنند که پذیرفته نشوند!

۸- چه کسانی از مرکزیت و تحریره استعفا کردند و تاثیر این اقدام چه بود؟

ج - تا جائیکه بخاطر دارم، رفقا حیدر و اکبر، پس از پلنوم، تحریره نشریه را تحریم کردند و در سازماندهی جدید آن شرکت نکردند. البته رفیق حیدر قبلا هم به دلیل اختلاف نظری از هیئت سیاسی سازمان کناره گیری کرده بود من با این روش بایکوت مخالف بودم و فکر می کردم و هنوز هم فکر می کنم این شیوه به زیان اقلیت بود و یا دستکم کمکی به پیشبرد مبارزه اقلیت نمی کرد. بعد از کناره گیری این رفقا ما در تحریره نشریه کار طبعاضعیف تر شدیم، اما اختلاف نظر وصف بندی های بهمان شکل سایر جاها بود و رو به تعمیق داشت.

۹- پس از تغییر سازماندهی هیئت تحریره نشریه کار در پلنوم، اختلاف نظر وصف بندی ها در هیئت تحریره به چه نحوی بود؟

ج - بعد از پلنوم و تجدید سازماندهی تحریره اگر اشتباه نکنم، از اقلیت رفقای شهید منصور اسکندری، قاسم سید باقری، منوچهر کلاتری و من باقی ماندیم. رفقا حیدر و اکبر (توکل) حاضر به قبول مسئولیت نشده و از تحریره کناره گیری کردند. طبعاً کناره گیری این رفقا نیروی اقلیت در تحریره را تضعیف می کرد، اما اختلافات روز به روز گسترش پیدا می کرد و در نتیجه اغلب جلسات تحریره به تشنج کشیده می شد. تا جایی که بیاد دارم بعد از پلنوم، دو رویداد مهم که اختلافات را حادتر کرد، یکی جنگ دوم گنبد بود و دیگری انقلاب فرهنگی رژیم که به کشتار دانشجویان و بستن دانشگاه ها منجر شد. در جنگ دوم گنبد، جنبش انقلابی و دموکراتیک دهقانان به تحریکات بورژوازی لیبرال و عوامل امپریالیسم نسبت داده می شد و بشکلی سرکوب خلق ترکمن توسط پاسداران توجیه می شد. در مورد انقلاب فرهنگی رژیم هم خط اکثریت عدم مقاومت و تسلیم طلبی در برابر خواسته های رژیم بود. با این وجود در اغلب دانشگاه ها دانشجویان هوادار سازمان که در پیشگام متشکل بودند در مقاومت های دانشجویان در برابر چماقداران حزب اله شرکت کردند و بسیاری از آنان شهید، مجروح، زندانی یا محروم از تحصیل شدند.

۱۰- چرا وقتی اکثریت به توافق خود برگشت و پذیرفت که عنوان سازمان و اقلیت را با عنوان اکثریت و اقلیت عوض کند، جلوی انشعاب را نگرفتید؟

ج - من در حد توان تلاش کردم ، ولی خوب می دانید که یک دست بی صداست . در رهبری اقلیت گوش شنوایی برای استدلالهای من وجود نداشت که هیچ ، حتی پذیرفته شدن تمام شروط اقلیت هم نتوانست شور و هیجانات جوشان رفقا را که برای انشعاب بی تابی می کردند فروبشانند . با این توضیح فکر می کنم روشن باشد که چرا جلوی انشعاب را نگرفتیم .

۱۱- امروز که به گذشته نگاه می کنید ، این انشعاب را چگونه ارزیابی می کنید ؟ آیا می شد جلوی انشعاب را گرفت ؟ آیا انشعاب اقدام درستی بود یا نه ؟

ج - انشعاب اقلیت و اکثریت بطور کلی از دیدگاه من فی نفسه منفی ولی در عین حال اجتناب ناپذیر بود . همزیستی اقلیت و اکثریت برای دراز مدت در یک تشکیلات ، نه درست بود و نه اصولاً عملی . بهتر بگویم ، به نظر من چنانچه اقتضا نمی کرد ، با قرار گرفتن اکثریت در موضع حمایت از رژیم ، اقلیت نباید یک روز هم در کنار اکثریت باقی می ماند . من از این شرایط صحبت کردم و باتاکید بر همین شرایط است که می گویم انشعاب اقلیت در خرداد ماه سال ۵۹ زودرس بود و می شد جلوی انشعاب را تا یکسال دیگر یعنی تا پیش از کشتارهای ۳۰ خرداد سال ۶۰ گرفت . بهرحال انشعاب زودرس عملی شد ، اما مهمتر از زودرس بودن آن چگونگی پیشبرد انشعاب و آن رفتارها و شیوه هایی ست که افراد در هنگام بروز اختلافات حاد و جدایی از خود نشان می دهند . متأسفانه از این لحاظ ، انشعاب اقلیت و اکثریت نمونه ی خوبی به معنای متمدنانه کلمه در جنبش ما بشمار نمی رود . زیرا این انشعاب نه بر پایه ی دموکراسی و حقوق دموکراتیک که بر اساس اعمال قدرت صورت گرفت ، اعمال قدرت اکثریت علیه اقلیت . اکثریت هرگز نمی خواست این را بفهمد و بپذیرد - مگر به ضرب زور - که اقلیت جریانیست که باید موجودیت اش برسمیت شناخته شود ، دارای حقوقی ست که باید محترم شمرده شود و دارای آزادی هایی ست که باید از آن برخوردار باشد ، بلکه برعکس سعی می کرد آشکار و مخفی ، مستقیم و غیر مستقیم ، و باعزل و نصب های جهت دار زیر آب اقلیت را بزند . و آنگاه که در واکنش به شیوه های نادرست و سلطه جویانه اش با تدارک مخفیانه اقلیت برای انشعاب روبرو می شد (مثل ضبط مخفیانه امکانات چاپ و توزیع) ، اقلیت را به توطئه گری و اقدامات ضد اخلاقی متهم می کرد . اکثریت معلول را می دید ولی برعلت چشم می بست . اما این منطق ، جبر و زور است . کسی که سلطه گر است ، به آزادی ها پشت پا می زند و وقتی به حقوق دیگران نمی نهد نمی تواند انتظار واکنش های دموکراتیک داشته باشد . اعمال دیکتاتوری و سلب آزادی لاجرم واکنش های توطئه گرانه را به دنبال دارد و این همه جا صادق است ، خواه در سطح یک جامعه ، خواه در سطح یک سازمان سیاسی و یا حتی در مقیاس محدودتر روابط میان افراد . بله من امروز که بگذشته نگاه میکنم ، ریشه ی اصلی این شکل و شیوه نکوهیده ی انشعاب را در دیکتاتوری که اکثریت بر اقلیت اعمال می کرد می بینم .

مصاحبه با رفیق آزاد

کی و چگونه از شکل گیری اقلیت و اکثریت مطلع شدید؟

ج - از کانال رسمی و سازمان هیچوقت ، اما همچون دیگران از کانال های غیر رسمی و محفلی در جریان این واقعه قرار گرفتم . کمی بیشتر باید توضیح دهم . در شهرستانی که من در آن فعالیت می کردم ، تشکیلات فدایی بشکل خود جوش ، متشکل از چند هوادار ساده فدایی ، در جریان انقلاب تشکیل شد و پس از ۲۲ بهمن ظرف مدت بسیار کوتاه از یک هسته ۷ - ۸ نفره به یک تشکیلات وسیع با واحدهای گوناگون ، کارگران ، بیکاران ، دانش آموزان ، دانشجویان و ... تبدیل شد .

در شکل گیری این واحد هیچ یک از رفقای عضو سازمان یا حتی هواداران قدیمی یا نیروی از زندان در آمده حضوری نداشت . جمعی محدود ، فاقد هر گونه تجربه سیاسی - تشکیلاتی ، در اثر هجوم سیل هواداران فدایی ، از روی ناچاری در حالی که فاقد حداقل رابطه با سازمان در تهران بودند ، به نام فدایی شروع به کار کردند . حداقل دو ماه پس از شروع کار ، در حالی که تشکیلات به سرعت عریض و طویل شده بود ما موفق به برقراری تماس با تهران شویم . بعد از آن هم رابطه بسیار نامنظم و نامرتب بود . تنها رابطه منظم با پخش و توزیع بود که بطور مرتب کار و اعلامیه ها را به ما می رساند .

از سیاست های سازمان ما از طریق نشریه یا اعلامیه ها با خبر می شدیم . بدین ترتیب روشن است که از ابتدا کسی از رفقای تهران ، بخود زحمت چندانی برای در جریان گذاشتن واحدهایی که به زعم آنها یک واحد هواداری بود ، ندهد . ما برای مسائل مهمتر و پیچیده گئی هایی که روز مره با آن دست به گریبان بودیم ، ارتباط منظمی نداشتیم چه برسد به این . اما برعکس روابط محفلی بخوبی کار می کرد . در بین ما چند رفیقی بودند که به دلایل گوناگون روابطی با برخی از رفقا در تهران داشتند . از طریق این رفقا و برخی شایعات متوجه شدیم که ظاهرا در رهبری سازمان اختلافی بروز کرده است . طبعاً تعیین زمان دقیق ناممکن است ولی باید در همان حول و حوش شدت گیری اختلافات باشد .

س - اختلافات بین اقلیت و اکثریت در منطقه محل فعالیت شما چگونه و حول چه مسائلی مطرح گردید؟

ج - همانگونه که گفتم ، خبر اختلافات از کانال روابط محفلی به ما رسید . در رابطه ی سازمانی که وجود داشت ما از رفیق رابط ، سؤال کردیم ، پاسخ روشنی دریافت نکردیم . جواب بسیار کلی بود . اختلافات چندان مهمی نیست . همان مسائل قدیمی است ، و از این دست . در روابط محفلی به جستجو پرداختیم . طبعاً آنجا هم پاسخ ها یک جانبه بود . در نهایت پاسخی که ما یافتیم این بود که اختلاف بر سر مشی مبارزه مسلحانه است . جمعی می گویند مشی مبارزه مسلحانه باید ادامه پیدا کند و سازمان باید همچنان یک سازمان چریکی باقی بماند . جمع دیگری می گویند که شرایط تغییر کرده است و دیکتاتوری سرنگون شده و اکنون باید به مبارزه سیاسی پرداخت .

س - مبارزه درونی بین اقلیت و اکثریت چه انعکاسی داشت ؟ چه جزواتی بدست شما رسید ؟

ج - هیچ انعکاسی ، مطلقاً هیچ . هیچ جزوه و نوشته ای بدست ما نرسید . از کانال روابط محفلی باخبر شدیم ، که نوشته هایی منتشر شده است . از کانال رابط رسمی خواستار دریافت این جزوات شدیم ، پاسخ دادند که جزوات درونی است و در حد رهبری می باشد و فعلاً مباحث به حدی نرسیده است که بدست هواداران برسد و نکته جالب اینکه یکی از رفقای ما که با برادر یکی از رفقای رهبری در تهران رفاقتی قدیمی داشت ، از کانال وی جزوه ای بدست آورد که دست آخر ما هم توانستیم نیم نگاهی به آن بیاندازیم .

واقعیت این است که سازمان در فاصله کوتاهی بعد از انقلاب به یک سازمان وسیع توده ای تبدیل شد ولی این ابعاد نه حاصل کار سازمان یافته یک رهبری متشکل که حاصل نام فدایی و حرکت خودجوش دهها هزار هوادار سازمان چون ما بود . من فکر نمی کنم رهبری سازمان خارج از محدوده تشکیلات مرکزی حول و حوش خودش در تهران ، عملاً جایی را هدایت تشکیلاتی می کرد

. این تشکیلات خودجوش بود که خودش خودش را جلو می برد و به قول عزیزنسن همچون بچه یتیم بند نافش را خودش می برید .

س - صف بندی مابین رفقا چگونه بود ؟

ج - ما صف بندی خاصی بین خودمان نداشتیم . جمعی بودیم که در جریان انقلاب بدور هم جمع شدیم . از سر ناچاری سازمانده و هدایت گر یک واحد سازمان فدایی شدیم . در سنین جوانی از حداقل تجربه زندگی برخوردار بودیم . با خواندن چند کتاب جلد سفید و فکر می کردیم کمونیست تمام عیار شدیم . اگر یک ساعت می خواندیم ، ده ساعت می دودیم . در واقع کم خوانده بودیم و بسیار دویده بودیم . در برخورد به مسائل بیشتر به حکم غریزه عمل می کردیم تا حکم تئوری . اعتقاد به کار سازمانی و تشکیلاتی و احترام به رهبری سازمان که در واقع احترام به فدایی بود باعث می شد تا هر آنجا که حکم رهبری با حکم غریزی ما نمی خواند ، به حساب بی سواد خودمان می گذاشتیم و از حکم رهبری پیروی می کردیم . اختلاف اقلیت و اکثریت هم بین ما انعکاس خاصی نداشت . ما از پیش در جریان مباحث نبودیم به حکم غریزه و طبیعت کارمان ، طبعاً فعالیت چریکی و ادامه مشی مبارزه مسلحانه برای ما محلی از اعراب نداشت . کسی از ادامه مشی مسلحانه دفاع نمی کرد که هیچ ، آن را بسیار نادرست ارزیابی می کرد . اساساً مسئله ما نبود . ما خود آنقدر مسائل روزمره پاسخ نایافته داشتیم که فرصتی برای پرداختن به این بحث نداشتیم . جزوه و نوشته هم بدستمان نمی رسید . بحثی هم بطور زنده و فعال منتقل نمی شد . در نتیجه باقی می ماند برخی بحث های محفلی دست چندم و بیشتر برخوردهای عاطفی ، جمع بسیار اندکی هم در بین ما طرفداران اقلیت بود ، بیشتر از آنکه از جایگاه تئوریک طرفدار باشد بدلیل روابط محفلی خود با برخی رفقای اقلیت ، طرفدار این جناح بود . اینان خود بحثی نداشتند که با ما بکنند خودشان از پیش می دانستند که نمی توانند ما را قانع کنند ، چرا که خودشان قانع که نه ، به حکم عاطفه مجاب شده بودند .

س - از انشعاب چگونه باخبر شدید ؟

ج - ابتدا از طریق روابط محفلی و سپس از طریق رسمی ، نشریه کار . رفقای اقلیت در جمع ما محدود بودند در نتیجه سازماندهی بخصوصی نشده بودند و پی از مدتی که از انشعاب گذشت ، فکر می کنم غالباً به جای دیگری رفتند . همین رفقا بودند که از انشعاب در ابتدا با خبر شدند و ما را نیز در جریان گذاشتند .

س - دلایل و اختلافات انشعاب چگونه به شما منتقل شد ؟

ج - گفتم که خبر انشعاب از کانال رفقای اقلیت رسید . طبعاً دلایل هم در ابتدا همان دلایلی بود که رفقای اقلیت مطرح می کردند . سپس نشریه کار رسید و توضیحات رسمی هر دو طرف در نشریه ی کار . خود من هم در همان حول و حوش انشعاب ، از آن شهرستان رفتم و نمی دانم آیا بعداً رهبری سازمان توضیحی بیشتر از مقالات نشریه کار به آن جمع فعالین داد یا نداد .

س - موضع شما چه بود ؟

ج - بگذارید بگویم موضع من و رفقای من و رفقای من که با هم کار می کردیم چه بود ؟ هیچ . مائی که خیلی مبهم و کلی در جریان اختلافات قرار گرفتیم ، بحثی جدی حول آن نکردیم و از انشعاب پس از وقوع حادثه خبردار شدیم ، چه موضع خاصی می توانستیم داشته باشیم تاסף از این انشعاب . در واقع در جمع ما یک حداقل نیروی فعال اقلیتی نبود ، در نتیجه ما بدون آنکه در جریان باشیم ، در حاشیه قرار گرفتیم و اتوماتیک وار اکثریتی شدیم . بدون آنکه خودمان بدانیم چرا ، بدون آنکه فرقی در فعالیت های روزمره ما بکند . در واقع به فاصله یک روز یک لغت اکثریت به پشت اسم سازمان مان اضافه شد .

امروز که به گذشته نگاه می کنم ، نمی دانم آیا باز هم اگر آن جمع ، در بطن ماجرا قرار می گرفت ، از جریان مباحث مطلع می شد و می توانست آگاهانه ، در حد شناخت خود ، تصمیم بگیرد ، آیا باز هم همان در صد اکثریتی می شد یا نه ؟ سوالی است که پاسخی برای آن ندارم . ولی حداقل روشن می کند که انشعاب زودرس بود . انشعاب اکثریت - اقلیت تجربه تلخی برای یک جنبش جوان چپ بود .

مصاحبه با حیدر

۱- اقلیت و اکثریت بطور رسمی در پلنوم مهرماه ۵۸ شکل گرفت، ولی روند شکل گیری جناح بندی های درونی سازمان، پس از انقلاب بهمین آغاز می شود. این روند پس از انقلاب چگونه بود؟ حول چه مسائل نظری، سیاسی و تشکیلاتی این جناح بندی ها شکل گرفت؟ حول مسائل مهم از جمله برخورد به حاکمیت ارزیابی از گذشته و مشی چریکی، جنگ اول سندج، جنگ اول گنبد نامه به بازرگان، جنگ مردادماه در کردستان و... اختلافات و صف بندی ها در سازمان و رهبری چگونه بود؟

پیش از پرداختن به روند شکل گیری جناح بندی های درونی سازمان، لازمست اشاره بسیار کوتاهی به وضعیت و صف بندی نیروهای فدایی پیش از انقلاب بکنم.

از هنگام آغاز مشی چریکی در سیاهکل تا انقلاب بهمین سازمان و جنبش فدایی مراحل مختلفی را طی کرده است که بطور عمومی می توان آن را به دوره های متعددی تقسیم کرد. هر کدام از این دوره ها از ویژگی هایی برخوردار است. در اینجا فرصت پرداختن به این دوره بندی و ویژگی هر کدام از این مراحل نیست ولی همین قدر اشاره کنم که هفت دوره مهم را از هم می توان تمیز داد. ۱- از سیاهکل تا پاییز سال ۵۰، ۲- از پاییز سال ۵۰ تا پاییز سال ۵۱، ۳- از پاییز ۵۱ تا زمستان ۵۲، ۴- از اوائل سال ۵۳ تا اوائل سال ۵۴، ۵- از اوائل ۵۴ تا ضربات سال ۵۵، ۶- از ضربات سال ۵۵ تا اوائل سال ۵۷، ۷- از اوائل سال ۵۷ تا مقطع انقلاب. سازمان با از سر گذراندن فراز و نشیب های مختلف و با تداوم مبارزه انقلابی در مقطع انقلاب توانست به پرنفوذترین نیروهای چپ ایران با پایگاه نسبتاً توده ای تبدیل شود ولی درست هنگامی که رهبری با تجربه توانمند و کادرهای آزموده برای هدایت جنبش توده ای پیش از هر زمان دیگری مورد نیاز بود، بدلیل شهادت بهترین رفقایمان، سازمان فاقد آن بود.

تا سال ۵۴ سازمان علیرغم ضربات سنگین و اوج و فرودهای متعدد، توانسته بود در عرصه عملی و نظری گام های جدی به پیش بردارد. تیرباران جنایتکارانه رفیق بیژن جزنی و یارانش در فروردین ماه سال ۵۴ خلا جدی ای را در رهبری نیروهای قدیمی در زندان بیار آورد که هیچگاه نتوانست ترمیم شود. با این وجود در آغاز سال ۵۴ سازمان از امکانات گسترده و رهبری نسبتاً قوی و با تجربه برخوردار بوده و روند تکاملی خود را طی می کرد. با ضربات سال ۵۴ و ۵۵، شهادت رهبری و بخش اعظم کادرهای با تجربه و از بین رفتن بخش مهمی از امکانات، توان سازمان بشدت افت کرد و حفظ حیات سازمان به مساله ای اصلی تبدیل گردید. در چنین شرایطی مساله مشی چریکی به موضوع بحثی حاد تبدیل شد و به شکل گیری سه طیف نظری منجر گردید. رفقای که به نظرات رفیق بیژن جزنی گرایش داشتند، رفقای که به نظر رفیق مسعود احمدزاده گرایش داشتند و رفقای که مشی چریکی را رد می کردند.

در سال ۵۵ انشعابی در سازمان رخ داد و رفقای که مشی چریکی را رد کرده بودند، جدا شده و تحت نام گروه منشعب از سازمان چریک های فدایی خلق ایران حرکت مستقلی را آغاز کردند. این گروه که گرایش روزافزونی به حزب توده نشان می داد پس از انقلاب رسماً به حزب توده پیوست.

در بخش خارج از کشور سازمان که ارتباط اش با داخل پس از ضربه ۸ تیرماه ۵۵ قطع شده بود نیز صف بندی در جهت نظرات رفقا بیژن و مسعود وجود داشت.

در داخل زندان نیز سه طیف نظری در رابطه با برخورد به مشی چریکی بتدریج بوجود آمد و بخشی از رفقای زندان مشی چریکی را رد کردند. بخشی از این رفقا در تشکیل راه کارگر پس از انقلاب شرکت داشتند. در سال ۵۴ نظرات رفیق بیژن در سازمان پذیرفته شد و با انتشار جزوه پیام دانشجو که توسط رفیق هاشم نوشته شده بود در سطح جنبش اعلام گردید. بخشی از رفقای خارج و زندان که گرایش به نظرات رفیق مسعود داشتند (از جمله رفقا محمد حرمتی پور و اشرف دهقانی، فریبرز سنجری، رحیم صبوری و...) به این موضع گیری انتقاد داشتند ولی در چارچوب سازمان باقی ماندند. در اوائل سال ۵۷ در شرایطی که جنبش انقلابی توده ای اوج گرفته و گسترش می یافت و بر شمار هواداران سازمان بطور تصاعدی افزوده می گشت، سازمان در داخل بلحاظ کمی و کیفی و امکانات محدود بود و اساساً بصورت تیم های چریکی سازمان داده شده بود و ارتباط ها با افراد و گروه های

هوادار سازمان ضعیف و غالباً بصورت ارتباط های یک طرفه بود. در خارج از کشور نیز که ارتباط با داخل همچنان قطع بود، تعداد رفقای سازمان محدود بود ولی با افراد و گروه های هوادار ارتباطات تنگاتنگ و متقابل وجود داشتند و امکانات مالی، تسلیحاتی و تبلیغی قابل توجه بود. وصل ارتباط داخل و خارج در سال ۵۷ سازمان را بلحاظ مالی و تسلیحاتی تا حدودی تامین نمود ولی ضعف کادرهای با تجربه و بویژه رهبری که نتیجه ضربات سنگین دوره های گذشته بود، کاملاً چشمگیر بود. آزادی تدریجی زندانیان سیاسی و پیوستن بخشی از این رفقا به سازمان نیز این ضعف را جبران نکرد.

در مقطع قیام بهمن، اعضای سازمان (داخل و خارج) حدود چهل پنجاه نفر بود و به لحاظ کیفی سازمان در موقعیت ضعیفی قرار داشت. با سرنگونی رژیم شاه و دگرگون شدن اوضاع سیاسی، شرایط فعالیت، ترکیب و ساختار سازمان دگرگون شد. جنبش فدایی در عرض مدت کوتاهی به نیروی وسیع سراسری تبدیل گردید و سیل نیرو و امکانات بسوی سازمان سرازیر شد. با دایر شدن ستادها و دفاتر سازمان و هواداران این مراکز به محل تجمع و هدایت فعالیت های نیروهای فدایی تبدیل گردید. مرزها و مناسبات تشکیلاتی گذشته در هم ریخت و ساختار و مناسبات نوین، کمابیش بطور خود بخودی در حال شکل گیری بود و نوعی آناارشی بر فعالیت ها حاکم بود و هر رفیقی به ابتکار خویش کارها را پیش می برد.

رهبری سازمان از آنچنان توان و کیفیتی برخوردار نبود که بتواند تغییر و دگرگونی در اوضاع کشور را بسرعت تحلیل کرده و سیاست مشخصی ارائه دهد. اگر هم تحلیلی وجود داشت، عمدتاً مکتوب نشده بود و بصورت خام در بحث های شفاهی و جلسات از جانب رفقا مطرح می گردید و اختلاف نظرها بیشتر حول موضع گیری های مقطعی بروز می یافت. با این وجود در رابطه با مساله حاکمیت دو گرایش عمومی در راستای ضد انقلابی و ملی داشتن حاکمیت نوین وجود داشت که طبیعتاً در نحوه موضعگیری در قبال حاکمیت و تاکتیک ها نیز متجلی می شد. بعنوان نمونه نامه به بازرگان که توسط فرخ نگهدار نوشته شده بود از جمله موضعگیری هایی بود که به بحث و اختلاف نظر حول حاکمیت و نحوه برخورد با آن دامن زد و اغلب رفقای هیئت تحریریه نشریه کار به این موضع گیری انتقاد داشتند. انتقاد عبارت از این بود که این نامه نسبت به حاکمیت توهم بر می انگیزد و ملی بودن حاکمیت از آن مستفاد می شود.

در آغاز صف بندی روشنی حول این مسائل وجود نداشت و تغییر می کرد ولی بطور عمومی می توان گفت که گرایش به ضد انقلابی بودن حاکمیت و عدم اعتماد به آن غالب بود. اولین تحلیلی از حاکمیت که بطور درونی تکثیر شد و در حد محدودی پخش گردید، تحلیل مختصری بود که من نوشته بودم و در آن حاکمیت ائتلافی از نمایندگان بورژوازی متوسط و رده های فوقانی خرده بورژوازی با ماهیت ضد انقلابی ارزیابی شده و مشی دفاع از دستاوردهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی انقلاب با تکیه به توده ها از پایین پیشنهاد شده بود. گرچه برخی از رفقا به آن انتقاد داشتند ولی نوشته کتبی ای در نقد آن ارائه نشد.

جنگ اول سندانج و گنبد، اختلافات حول تاکتیک را تا حدودی عمق بخشید. یک گرایش با تاکید بر اهمیت حفظ امکان فعالیت علنی در شهرهای بزرگ و زیر ضرب نرفتن نیروهای سازمان، تمایل به عدم حضور فعال و علنی در کانون های حاد در گیری نظیر کردستان و ترکمن صحرا را داشت و گرایش دیگر ضمن تاکید بر اهمیت حفظ امکان فعالیت علنی، بر حضور فعال علنی در این مناطق نیز تاکید داشت و بر این باور بود که سازمان فشارهای ناشی از آن را باید تحمل کند. لشکر کشی ارتجاع به کردستان در مردادماه سال ۵۸، فرمان جهاد خمینی، بسته شدن ستاد تهران و محدود شدن آزادی های سیاسی، گام دیگری در جهت تعمیق و تشدید اختلافات در این زمینه بود که بصورت برجسته ای حول مساله جنگ بی نام یا با نام در کردستان متجلی شد.

بحث حول مساله مشی چریکی نیز پابای بحث های دیگر پس از انقلاب تداوم یافت. پیوستن بخشی از رفقای که در زندان مشی چریکی را رد کرده بودند به سازمان به دامن زدن بحث ها حول این مساله کمک کرد. در آغاز بحث ها عمدتاً حول محوری بودن مبارزه در گذشته متمرکز بود ولی بتدریج به رد کامل مشی چریکی و نفی گذشته سازمان کشیده شد.

رفقای طرفدار نظر رفیق مسعود احمد زاده که در این بحث ها شرکت فعالی نداشتند در اوائل بهار سال ۵۸ جدا شده و حرکت مستقلی را آغاز کردند. این جدایی بحث های جدی ایراد دامن نزد ولی جزوه ای که تحت عنوان پاسخ به رفیق اشرف دهقانی^۴

توسط فرخ نگهدار نوشته شد و منتشر گردید ، موضوع بحث و اختلاف واقع شد . هم مضمون و هم نحوه تصمیم گیری در مورد انتشار این جزوه مورد انتقاد بود و نقدی هم بر آن نوشته شد که بطور درونی البته در سطحی بسیار محدود پخش گردید .

بتدریج سه گرایش عمومی شکل گرفت ، گرایشی که از نظرات رفیق بیژن جزینی در رابطه با مشی چریکی دفاع می کرد و اقلیت بسیار محدودی بود ، گرایشی که از زوایای مختلف به مشی چریکی و گذشته سازمان انتقاد داشت ولی از ضرورت مبارزه مسلحانه و گذشته سازمان دفاع می کرد و اقلیت قابل توجهی بود و گرایشی که بطور کامل مشی چریکی و گذشته سازمان را رد می کرد و اکثریتی را تشکیل می داد . البته باید خاطر نشان شود که تمامی این گرایشات در رابطه با این که مشی چریکی موضوعیت خود را پس از انقلاب از دست داده است متفق القول بودند و بر ضرورت کار سازمانگرانه در میان توده ها و تشکیل حزب طبقه کارگر تاکید داشتند و شعار پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر یکی از شعارهای اصلی نشریه کار بود و در همین رابطه یک سلسله مقالات در رابطه با ساختمان حزب و رابطه اش با تشکل های توده ای و صنفی در نشریه کار درج گردید .

انتشار بیانیه ای بمناسبت سالگرد ۸ تیر و شهادت رفیق حمید اشرف که در آن به گذشته برخورد شده بود ، موجب تشدید اختلافات در رابطه با گذشته سازمان و درگیری های درونی شد .

۲- چه کسانی در شکل گیری جناح بندی های درونی نقش مهم داشتند ؟ پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک به چه نحوی بود ؟ و حول نحوه پیشبرد آن چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت ؟ نقش و تاثیر نیروهای دیگر در جناح بندی های درونی سازمان چه بود ؟

با انقلاب بهمن ، شرایط فعالیت ، ترکیب و ساختار سازمان دگرگون شد . با دایر شدن ستادها و دفاتر سازمان و هواداران ، این مراکز به محل تجمع و هدایت فعالیت های نیروهای فدایی تبدیل شد . این ستادها و دفاتر بر دو دسته بودند ، در بخشی از آنها اعضای سازمان هم حضور داشتند یکی از اعضای سازمان مسئولیت ستاد یا دفتر را بعهده داشت و ستاد یا دفتر سازمان در منطقه یا شهر بشمار می آمد و دفاتری که هواداران سازمان دایر کرده بودند و مسئولیت مستقیم آن با عضوی از سازمان نبود و دفاتر هواداری محسوب می شد .

رفقایایی که در ستادها و دفاتر سازمان فعالیت می کردند ، ترکیبی بود از اعضای سازمان ، رفقای زندان و یا هواداران سازمان که در جریان انقلاب و یا با دایر شدن ستادها و دفاتر علنی به سازمان پیوسته بودند . مرزها و مناسبات و شکل تشکیلاتی گذشته در شرایط نوین ، کاملاً در هم ریخته بود و ساختار و مناسبات جدید ، کمابیش بطور خود بخودی در حال شکل گیری بود و نوعی آناارشی بر فعالیت ها حاکم بود و هر رفیقی به ابتکار خویش کارها را پیش می برد .

ستاد تهران بدلیل تجمع بیشترین رفقای با تجربه تر و نیز حضور رهبری سازمان ، نقش مرکز و هدایت کننده ی سایر ستادها و دفاتر را بعهده داشت . روزانه ده ها و شاید صدها تلفن از مناطق و شهرهای مختلف و اقصی نقاط کشور به مرکز ارتباطات و تهران زده می شد و رهنمود خواسته می شد و ستاد تهران قادر به پاسخگویی نبود و غالباً با جواب داده نمی شد و یا هر رفیقی که دم دست تر ، بود رهنمودی می داد . در واقعیت امر ستاد تهران نه تنها در سراسر ایران بلکه حتی در خود شهر تهران نیز نمی توانست بطور واقعی هدایت گر باشد .

کمیته مرکزی پیش از انقلاب سازمان (که یکی از اعضای آن رفیق قاسم سیادت در جریان گرفتن رادیو شهادت رسید) پس از قیام بهمن ، از نظر تعداد محدود و بلحاظ توان و تجربه سیاسی و تشکیلاتی ضعیف بود و کمیته مرکزی باضافه تعدادی از رفقا عملاً به نوعی رهبری سازمان محسوب می شدند . گاه حتی یک یا دو رفیق موضعی گرفته و یا اعلامیه ای منتشر می کردند که به موضع سازمان بدل می شد و حتی بودند رفقای که رسماً عضو مرکزیت نبودند ولی در تصمیم گیری ها و موضع گیری های سیاسی ، نقش فعال تر و موثرتری داشتند .

در ستاد تهران بخش های مختلفی تشکیل شده بود و هر بخش فعالیت ها را پیش می برد . اغلب شبها جلساتی تشکیل می شد که حدود ۳۰ الی ۴۰ نفر از رفقا (بخشی از اعضای سازمان و بخشی از رفقای فعال در ستاد تهران) در آن شرکت می کردند . این جلسات عمدتاً برای بحث بود ، ترکیب آن همواره ثابت نبود و تصمیم گیری در آن ها صورت نمی گرفت و غالباً مسائل سیاسی ،

موضوع گیرها و نیز مسائل مربوط به مشی چریکی در این جلسات مطرح شده و مورد بحث قرار می گرفت و در مواردی نظرخواهی صورت می گرفت. در این جلسات تفاوت نظرها مطرح می شد و هر چند صف بندی ای وجود نداشت ولی گرایشات مختلف را بطور کمرنگ می شد تشخیص داد.

در خود ستاد تهران نیز جلسات متعدد بحث تشکیل می شد که رفقای مختلف در آنها شرکت می کردند علاوه بر این هر از چند گاهی اعضای سازمان که در تهران بودند در بیرون ستاد جلساتی تشکیل می دادند که عمدتاً به بحث های تشکیلاتی پرداخته می شد. این جلسات در مواردی تصمیم گیری نیز می کرد و از جمله در یکی از این جلسات با توجه به اینکه به نحوه موضعگیری های سیاسی سازمان انتقاد وجود داشت، چهار نفر انتخاب شدند که بطور موقت مسئولیت موضعگیری های سیاسی و اعلامیه های سازمان را بعهده داشته باشند این چهار نفر عبارت بودند از رفقا، امیر، جواد، فرخ و من.

در چنین شرایطی که عملاً ارگان های شکل گرفته و جا افتاده ای وجود نداشت، بحث ها نیز عمدتاً شفاهی بود، و صف بندی روشنی نیز شکل نگرفته بود، هر رفیقی که تا حدودی توانایی نظر دادن و ارائه ی بحثی داشت در شکل گیری نظرات نقش ایفا می کرد. پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک نیز بدون برنامه از طریق بحث های شفاهی در جلسات و یا جمع های چند نفره پیش برده می شد و معمولاً بحث ها در تهران شروع می شد و به مناطق مختلف جریان می یافت. در جریان این بحث ها رفقای که بلحاظ نظری احساس توافق می کردند بهم نزدیک تر می شدند ولی سابقه آشنایی و شناخت ها و رفاقت های گذشته گاه بیشتر عمل می کرد، بخصوص در مورد رفقای زندان سابقه محفل بندی های درون زندان نقش مهمی ایفا می کرد. تشکیل هیئت تحریریه نشریه کار و انتخاب کمیته مرکزی جدید در شکل گیری جناح بندی ها نقش ایفا کرد.

پس از انقلاب خبرنامه ای منتشر می شد و بحث حول انتشار نشریه نیز بود ولی رفقای با این استدلال که ما توان انتشار نشریه را نداریم با آن موافق نبودند و بحث ها به نتیجه قطعی نرسیده بود در همین زمان چند نفر از رفقا در ستاد تهران، نخستین شماره نشریه کار را برای چاپ آماده کرده بودند و این ابتکار رفقا موجب شد که تصمیم گیری در این مورد قطعی شود و نشریه کار انتشار یابد و من مسئولیت نشریه را بعهده بگیرم. هیئت تحریریه کار سرعت گسترش یافت و تعدادی از رفقا که توانایی کار در این زمینه را داشتند به هیئت تحریریه اضافه شدند. اعضای هیئت تحریریه کار حدود ۱۰ الی ۱۲ نفر بود که تعداد زیادی زیر حوزه داشت و بلحاظ سازماندهی کمابیش مستقل بود. ابتدا نشریه هفتگی بود و با جا افتادن نسبی سازماندهی نشریه، هر هفته دو شماره منتشر گردید. هیئت تحریریه نشریه بنا به خصلت کار خود مرتب جلسه می گذاشت و تمامی مقالات بطور جمعی خوانده شده و اصلاح می شد و نظر جمعی هیئت تحریریه بود، بجز سرمقاله ها که اگر فرصت نبود با مسئولیت مسئول نشریه درج می شد. بلحاظ موضعگیری نیز نشریه کاملاً مستقل بود و کنترلی بر آن وجود نداشت و اگر انتقادی بود، پس از انتشار نشریه به هیئت تحریریه فرستاده می شد. در کنار هیئت تحریریه حوزه هیئت تحریریه نشریه کار تشکیل شد که اغلب اعضای هیئت تحریریه عضو این حوزه بودند و خانه ای تهیه شد که بخشی از اعضای حوزه بطور جمعی در آن زندگی می کردند. کار وزندگی مشترک همگونی نظری نسبی بین اعضای تحریریه بوجود آورد و با اعتباری که نشریه کار پیدا کرد بتدریج هیئت تحریریه نیز وزنی در تشکیلات یافت.

تغییر رهبری سازمان پس از انقلاب مساله ای بوده که کاملاً احساس می شد و بالاخره در بهار سال ۵۸ تصمیم گرفته شد که کمیته مرکزی جدیدی انتخاب شود و قرار شد هر رفیقی به پانزده نفر بعنوان کمیته مرکزی رای بدهد. رای گیری کتبی و مخفی بود و کاندیدا نیز معرفی نشده بود و هر رفیقی بنا به تشخیص خود رای می داد و تنها اعضای رسمی سازمان از حق رای دادن و انتخاب کردن برخوردار بودند که طبیعتاً تعدادشان هنوز محدود بود و کسانی انتخاب می شدند که دوسوم مجموع آرا را داشته باشند. نتیجتاً فقط ۷ نفر، رفقا منصور (غبرائی) خسرو، مجید، امیر، جواد، فرخ و من حد نصاب دوسوم را آورده و انتخاب شدیم. جلسه ای از این هفت نفر به منظور گسترش کمیته مرکزی تا ۱۵ نفر تشکیل شد. در این هنگام موضع گیری ها و صف بندی ها تا حدودی شکل گرفته بود و بهمین دلیل انتخاب بقیه اعضای مرکزیت که عمدتاً با توجه به آرای که رفقای مختلف آورده بودند

صورت می گرفت با بحث های جدی توام بود. بعنوان نمونه من رفقا هادی و توکل را برای مرکزیت پیشنهاد کردم که توافق حاصل نشد و بالاخره این رفقا بعنوان مشاور انتخاب شدند، رفقای نیز از جانب رفقای دیگر برای مرکزیت پیشنهاد که بدلیل مخالفت من توافق حاصل نشد. بالاخره در حد دوازده نفر متوقف شدیم و نتوانستیم به تعداد پانزده نفر برسیم و رفقا انوشیروان لطفی، بهزاد، بهمن، اکبر (دوستار صنایع) و حسن به جمع کمیته مرکزی اضافه شد و تعدادی از رفقا بعنوان مشاور مرکزیت انتخاب شدند.

مرکزیت دوازده نفره در نخستین نشست خود چهار نفر رفقا، منصور، مجید، خسرو، حسن را بعنوان کمیته تشکیلات یا (هیئت اجرایی) و چهار نفر رفقا امیر، جواد، فرخ و من را بعنوان کمیته یا هیئت سیاسی انتخاب کرد. هیئت اجرایی مسئولیت کارهای تشکیلاتی و اجرایی و هیئت سیاسی مسئولیت موضوعگیری های سیاسی را بعهده داشت.

در مرکزیت جدید گرایش غالب در راستای رد کامل گذشته حرکت می کرد، رفقای نظر روشن نداشتند و تنها من علیرغم انتقاد جدی به مشی چریکی از گذشته دفاع می کردم. من از آنجا که در هیئت تحریریه کار بودم و معمولاً قبل از شرکت در جلسات کمیته مرکزی با رفقای تحریریه نیز مشورت میکردم، موضع گیری های من در این جلسات بطور نسبی بیانگر مواضع هیئت تحریریه کار نیز بود و بهمین دلیل و نیز با توجه به وزنی که هیئت تحریریه کار پیدا کرده بود، اختلافات و درگیریهای بین هیئت تحریریه کار و اکثریت مرکزیت در شکل گیری جناح بندی ها نقش مهمی ایفا نمود. البته باید خاطر نشان کنم که اختلافات و درگیری ها فقط منحصر به اختلافات این دو ارگان نبود و کانون های مخالفت دیگری در تهران علیه اکثریت مرکزیت وجود داشت که از آن جمله به مخالفت رفقا هادی، کاظم و نظام و... و حوزه ارتباطات باید اشاره کنم که به سهم خود در شکل گیری جناح بندی ها نقش ایفا نمودند. در ابتدا هماهنگی بین کانون های مختلف وجود نداشت و تنها در تابستان سال ۵۸ رفیق هادی خواستار این شد که در جلسات هفتگی حوزه کار شرکت کند که با موافقت رفقای حوزه، رفیق هادی در این جلسات شرکت می کرد. در عین حال باید توجه داشت که تفاوت نظر در عرصه های مختلف چه در زمینه برخورد به گذشته و اهمیت آن و چه مسائل جاری بین این کانون ها وجود داشت.

حول پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک، در شکل و مضمون اختلاف وجود داشت. اختلاف حول مضمون مبارزه ایدئولوژیک از اهمیت بیشتری برخوردار بود. برای بخشی از رفقا که گرایش اکثریت مرکزیت از آن جمله بود، جاری ساختن مبارزه ایدئولوژیک حول نقد مشی چریکی از الویت و اهمیت اساسی برخوردار بود و این رفقا تلاش می کردند بحث ها را در این جهت کانالیزه کنند. بخش دیگری از رفقا که هیئت تحریریه کار از آن جمله بود بر این باور بودند که مبارزه ایدئولوژیک، حول مسائل مبرم باید متمرکز شود و اختلاف دیدگاه در برخورد به گذشته را به حال و آینده باید گسترش داده و نشان داد که در این عرصه اختلافات چگونه است و در حد گذشته نباید متوقف شد.

در همین رابطه به نقش رفقای که راه کارگر و راه فدایی را تشکیل دادند باید اشاره کرد. رفقای که راه کارگر را تشکیل دادند بخشی از رفقای ارزنده زندان بودند که مشی چریکی را رد کرده بودند و پس از آزادی از زندان و پس از قیام بهمن به سازمان پیوستند. رد مشی چریکی پیش شرط آنها برای پیوستن به سازمان بود و از کانال های مختلف در جهت رد مشی چریکی به سازمان فشار می آوردند، و عملاً در راستای نظر نخست، تقویت گرایش اکثریت مرکزیت و کانالیزه شدن بحث ها در جهت مشی چریکی نقش ایفا نمودند. رفقای راه کارگر پس از ۲۸ مرداد سال ۵۸ و لشکرکشی رژیم به کردستان، با تکیه به این استدلال که شرایط سیاسی تغییر کرده و مختنق شده و سازمان گام هایی در جهت رد مشی چریکی برداشته است خواستار پیوستن به سازمان شدند این پیشنهاد در جلسه اضطراری مرکزیت که به منظور تصمیم گیری در باره ی جنگ در کردستان و بررسی وضعیت جدید تشکیل شده بود، مطرح شد. با توجه به اینکه این مساله از پیش در دستور اجلاس مرکزیت نبود و بطور غیر مترقبه ای مطرح شد و نیز بدلیل الویت و اهمیتی که سایر مسائل داشت، من پیشنهاد کردم، تصمیم گیری در این باره به بعد موکول شود و در این فاصله نظرات این رفقا در درون تشکیلات پخش شود تا رفقای ما بتوانند فرصت مطالعه و بررسی نظرات و اظهار نظر در این باره را داشته

باشند. این نظر پذیرفته شد و تصمیم گیری در باره ی پیوستن رفقای راه کارگر به بعد موکول شد و چند جزوه که نوشته رفقای راه کارگر بود در اختیار رفقای تشکیلات قرار گرفت. نقدی نیز بر این نظرات بعدا توسط رفقای هیئت تحریریه کار نوشته شد که بطور درونی پخش گردید. با عقب افتادن این مساله بتدریج نظر گرایش اکثریت مرکزیت در رابطه با پیوستن رفقای راه کارگر تغییر کرد و این وحدت عملی نشد.

رفقای راه فدایی جمعی از هواداران سازمان بودند که عمدتا در جنب تحریریه نشریه کار، فعالیت می کردند و از مدافعین نظر رفیق بیژن جزنی بودند این رفقا با توجه به عدم پیشرفت مبارزه ایدئولوژیک درونی تصمیم گرفتند که نظرات شان را بطور علنی در سطح جنبش پخش کنند. اولین جزوه ای که بصورت کتابی چاپ و پخش شد نظرات این رفقا در باره ی حاکمیت و مضمون اصلی جنبش بود. این رفقا نیز بر ضرورت متمرکز شدن مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل مبرم جنبش و علنی بودن مبارزه ایدئولوژیک تاکید داشتند و نظرات مدون خود را در این باره بصورت کتابی منتشر ساختند. فعالیت این رفقا در جهت تقویت گرایش اقلیت بود.

در رابطه با شکل مبارزه ایدئولوژیک همانطور که اشاره کردم، در آغاز بحث ها شفاهی بود ولی بتدریج نوشته ها و جزوات بطور درونی پخش می شد و در این رابطه محدود بودن دامنه پخش و یا پخش نشدن نظرات مخالف نظرات گرایش اکثریت رهبری مورد انتقاد بود. در هیئت تحریریه کار بتدریج ایده مبارزه ایدئولوژیک علنی شکل گرفت. در همین رابطه رفیق منصور اسکندری (یکی از اعضای هیئت تحریریه) که بزبان انگلیسی مسلط بود، مجموعه ای از نقل قول های لنینی را در این رابطه از کلیات آثار لنینی ترجمه کرد که بطور درونی در هیئت تحریریه مورد مطالعه قرار گرفت. در پلنوم مهرماه ۵۸ گرایش اقلیت پیشنهاد مبارزه ایدئولوژیک علنی را کرد که به تصویب پلنوم نرسید.

۳- چرا و به چه دلایلی تصمیم گرفته شد پلنوم مهرماه تشکیل شود؟ این پلنوم با چه تدارکی و چگونه تشکیل گردید؟ چه نوشته هایی به پلنوم ارائه شد؟ مضمون اصلی اختلافات در پلنوم، صف بندی ها و نتایج پلنوم چه بود؟

سازمان در شرایط پس از قیام بهمن در عین حال که بسرعت رشد و گسترش می یافت با بحران درونی فزآینده ای نیز روبرو بود. تقریبا همه رفقا به وجود بحران اعتراف داشتند. از جمله در تابستان سال ۵۸ هیئت تحریریه نشریه کار طی نامه ای به تمامی رفقای سازمان در باره ی این بحران هشدار داده بود. البته در رابطه با علل و راه برون رفت از بحران ارزیابی های متفاوتی وجود داشت.

پس از لشکر کشی به کردستان و تعطیل شدن ستاد تهران، اختلافات دامنه وسیعتری بخود گرفت موضع گیری در قبال جنگ در کردستان و جنگ با نام یا بی نام مورد اختلاف جدی بود، بحث حول مشی چریکی که گرایش اکثریت مرکزیت بطور کامل آن را رد کرده بود جنبه حادی یافته بود، اختلاف حول مضمون و شکل مبارزه ایدئولوژیک و غیره، جنبه بر جسته تری یافته بود، تعطیل شدن ستاد که مرکز تجمع رفقا و بحث و برخوردهای جمعی بودند، اختلالی را در روابط درونی ایجاد کرده بود برخوردهای نادرست از هر دو طرف نیز بر چنین متنی، بحران را حادث کرده بود. جابجایی ها و تغییر در سازماندهی تشکیلات که از جانب هیئت اجرایی و اکثریت هیئت سیاسی صورت می گرفت این ایده را در بخشی از رفقا بوجود آورده بود که این اقدامات هدفش کنار گذاشتن مخالفین گرایش اکثریت مرکزیت است که البته بی پایه هم نبود. که بطور نمونه در تعیین مسئولین و دادن مسئولیت به رفقای مختلف، جابجایی امکانات مالی، تسلیحاتی، انتشاراتی و ... تلاش برای تغییر ترکیب هیئت تحریریه و غیره متجلی می شد. یکبار رفیق هادی مطرح نمود در حالی که وی مسئول تدارکات می باشد، رفقای اجرایی یکی پس از دیگری امکانات را از وی می گیرند و می خواهند او فقط اسما مسئول باشد و نه عملا و اضافه کرد که در برابر آن مقاومت خواهد کرد. و یا بمنظور تغییر ترکیب هیئت تحریریه، رفقا، امیر، جمشید، جواد و فرخ بتدریج به تحریریه اضافه شدند که بدلیل مقاومت رفقای تحریریه عملی نشد در مقابل برخوردهای مخالفین نیز بنوبه خود در مواردی غیر تشکیلاتی بود. مثلا هیئت تحریریه بدون توجه به نظر مرکزیت، نظر خویش را در نشریه می برد و تقریبا مستقل عمل می نمود و یا رفقای در دادن امکانات و غیره طفره می رفتند و

مجموعه این شرایط و برخوردها وضعیت بحرانی شدیدی را بوجود آورده بود و مرکزیت ناتوان از تصمیم گیری بود و بهمین دلیل ایده مراجعه به رفقای سازمان برای تصمیم گیری حول مسائل حاد مطرح شد. برخی رفقا پیشنهاد تشکیل شورایی عالی سازمان را کردند، من از جمله رفقای بودم که با تشکیل شورای عالی مخالف بودم و تشکیل پلنوم را صحیح تر می دانستم. حول دستور کار پلنوم نیز اختلاف نظر وجود داشت و بالاخره تشکیل پلنوم مورد موافقت قرار گرفت و طی نامه ای به رفقای سازمان دلایل و دستور کار پلنوم وسیع بدین شکل فرموله شد: رفقای مرکزیت سازمان با ارزیابی کیفیت، موقعیت و توانایی خود و بعد و اهمیت مسائلی که مطرح است و در راس همه این مسائل چنانکه گفتیم تعیین مضمون عمده فعالیت در آینده کوتاه مدت و همچنین تعیین رابطه این وظیفه عمده با سایر وظایف و بدنبال آن تعیین یک خط مشی عمومی برای جزبجز مناطق ایران و بویژه با تاکید خاص، کردستان را بر عهده پلنوم وسیع سازمان دانسته است. این مساله بطور مشخص با رفقای مرکزیت مورد بحث و تبادل نظر وسیع قرار گرفت که ارگان تصمیم گیری در باره ی دو مسئله یکی وظایف عمده تشکیلات در مقطع کنونی و دیگری بررسی مجدد موضع و سیاست سازمان در کردستان، در رابطه با وظیفه عمده تشکیلات کدام است؟ مرکزیت سازمان یا چیزی فوق آن؟ به دلایلی که برشمرديم، نظر مرکزیت آنست که در شرایط فعلی نمی تواند بطور یکجانبه بدون اتکا به کل تشکیلات در موارد فوق تصمیم بگیرد ...

در جریان بحث ها عده ای از رفقا پیشنهاد تشکیل شورای عالی سازمان را دادند. این نظر پس از بحث و تبادل نظر بدلائل زیر رد شد:

۱- شورای عالی که عالی ترین ارگان تصمیم گیری سازمان است (و عملاً جانشین کنگره حزبی تلقی می شود) دارای اختیارات نامحدود برای تعیین مواضع ایدئولوژیک - خط مشی ارگان های تصمیم گیری و هر مسئله دیگریست که ممکن است مطرح باشد. اکنون که بحث ها در درون سازمان در باره ی مسائل مشخصی که مطرح است به نتیجه نرسیده است، فراخوان شورای عالی نمی تواند منتج به نتیجه ای شود. باید بحث ها راجع به اصول ایدئولوژیک مورد تایید به پایان رسد و آنگاه شورای عالی راجع به آنها تصمیم گیری کند.

۲- راجع به تعیین ارگان های تصمیم گیری، باز هم از آنجا که بحث های ایدئولوژیک پایان نیافته است مرزبندی بین کادرها قطعیت نیافته و یا حتی مشخص نشده است، لذا تجدید انتخابات ارگان های تصمیم گیری با ضوابط ایدئولوژیک میسر نیست. از رفقای مرکزیت پیشنهاد پلنوم وسیع کردند که فقط دو مسئله فوق را در دستور بحث های خود قرار دهد و در پایان زمان تشکیل شورای عالی سازمان را معین سازد.

پلنوم شتابزده و بدون تدارک لازم تشکیل شد. حدود ۴۰ الی ۵۰ نفر در پلنوم شرکت کردند که یک چهارم آن اعضای مرکزیت بودند. دو نوشته به پلنوم ارائه شد که بدلیل نبود فرصت پس از آغاز کار پلنوم در اختیار شرکت کنندگان قرار گرفت. نوشته اول را رفیق امیر نوشته بود که بیانگر اکثریت مرکزیت بود. در این نوشته بحران سازمان ناشی از تضاد سیستم ایدئولوژیک گذشته سازمان با اندیشه نوین ارزیابی شده و وظیفه مقدم تعیین تکلیف با اندیشه گذشته و در حقیقت مشی چریکی پیشنهاد شده بود و بهمین منظور طرح شده بود که فعالیت های سازمان تا حد نود درصد کاهش یابد و حوزه های مطالعه و بحث در باره مارکسیسم و مشی گذشته تشکیل گردد و پس از پایان بحث در باره گذشته، مانیفست مواضع در این باره اعلام شود و قطعیت یابد و سپس به سایر مسائل پرداخته شود.

نوشته دوم نظر هیئت تحریریه نشریه کار بود، این نوشته از چهار بخش تشکیل می شد. ۱- تحلیل بحران اقتصادی و سیاسی ۲- تحلیل ماهیت و ترکیب حاکمیت جدید ۳- ارزیابی موقعیت جنبش کارگری و توده ای، روحیات توده ها در مناطق مختلف ۴- رابطه جنبش مقاومت خلق کرد با مبارزات سراسری در سایر مناطق و ادامه سیاست مشخص در قبال جنگ در کردستان مبتنی بر شرکت فعالانه در جنبش مقاومت خلق کرد و دفاع صریح از حقوق دمکراتیک و حق تعیین سرنوشت خلق کرد و اعلام رسمی این سیاست. در این جزوه پیش بینی شده بود که ممکنست حاکمیت عقب نشینی کرده و تن به صلحی موقت (نظیر ترکمن صحرا)

بدهد که پیروزی موقتی برای جنبش انقلابی خواهد بود. بخش یکم را رفیق توکل، بخش سوم را رفیق منصور اسکندری و بخش دوم و چهارم را من نوشته بودم.

مضمون اصلی مقالات این جزوه ها اتفاقی نبود و از دو دیدگاه مختلف در رابطه با مضمون اصلی مبارزه ی ایدئولوژیک ناشی میشد که بیشتر به آن اشاره کردم.

بحث ها در پلنوم، حول ریشه های بحران آغاز شد و بلافاصله به مسئله مشی چریکی و گذشته سازمان کشیده شد. اکثریت مرکزیت خواهان عمده شدن بحث حول مشی چریکی بود و هیچگونه تدارکی نیز در رابطه با مسائل مبرم و پیشروی سازمان ندیده بود و علیرغم اینکه در دستور کار پلنوم از پیش مساله ی تعیین خط مشی و مساله کردستان مورد تاکید قرار گرفته بود، تمایلی به کشیده شدن بحث ها، به این عرصه ها را نداشت و بحث مشی چریکی را می خواست عمده کند و در این جهت نیز علیرغم مخالفت اقلیت پلنوم موفق گردید و تمام وقت چند روزه پلنوم به بحث حول بحران و مشی چریکی گذشت و بدلیل و یا شاید بتوان گفت به بهانه فقدان وقت به بحث های دیگر پرداخته نشد.

پلنوم در چهار حوزه مجزا سازماندهی شده بود و شب ها دو نماینده از هر حوزه برای انتقال و هماهنگ کردن بحث های حوزه ها گرد هم می آمدند و در خود این جلسات هماهنگی نیز بحث ها گاه تا دیروقت ادامه می یافت و اختلافات و درگیری ها در این جلسات نیز ادامه داشت.

گرایش اکثریت مرکزیت تلاش داشت صف بندی حول نحوه برخورد به مشی چریکی و گذشته سازمان را به پلنوم تحمیل کند و گرایشی که نظر هیئت تحریریه کار و اقلیت مرکزیت را داشت تلاش می نمود صف بندی ها حول مسائل مبرم صورت بگیرد و نمی خواست به این صف بندی تن دهد. یک شب در یکی از جلسات هماهنگی رفیق هیئت معینی که بعنوان نماینده حوزه اش در این جلسه شرکت داشت و شاهد بحث های داغ دو طرف در این باره بود طنز جالبی را مطرح کرد و خطاب به رفقای که به گرایش اکثریت مرکزیت تعلق داشتند گفت رفقا شما زنگوله ای را بدست گرفته اید و بزور می خواهید به گردن گربه ببندید.

در رابطه با بحران و راه برون رفت از آن دو نظر وجود داشت که یکی نظر اکثریت مرکزیت و دیگری نظر هیئت تحریریه نشریه کار بود. نظر اکثریت مرکزیت بطور کتبی همانطور که اشاره شد ارائه شده بود ولی نظر هیئت تحریریه بطور کتبی به پلنوم ارائه نشده بود ولی رئوس آن در نامه هیئت تحریریه خطاب به رفقای سازمان که در تابستان نوشته شده بود، آمده بود که تشتت ایدئولوژیک، نداشتن مواضع روشن سیاسی - ایدئولوژیک و خط مشی مشخص علت بحران ارزیابی شده و تلاش برای تدوین برنامه، استراتژی و تاکتیک مشخص راه برون رفت پیشنهاد شده بود. این گرایش بر این باور بود که برخورد به گذشته باید در خلال تدوین برنامه، استراتژی و تاکتیک مشخص صورت بگیرد.

در رابطه با مشی چریکی، اکثریت پلنوم از رد کامل مشی چریکی دفاع می کرد، اقلیتی ضمن رد نقش محوری، از ضرورت کاربرد تاکتیک های مسلحانه در گذشته دفاع می کرد و اقلیت بسیار محدودی (رفیق محسن شانه چی، نماینده حوزه ارتباطات) نقش محوری مبارزه مسلحانه را در گذشته قبول داشت ولی دفاع چندانانی از آن نکرد.

از جانب گرایش اقلیت پلنوم، مبارزه ایدئولوژیک علنی پیشنهاد شد که اکثریت پلنوم مخالف آن بود.

پلنوم تنها در باره ی ریشه های بحران و راه برون رفت از آن به نتیجه مشخص رسید و نظر گرایش اکثریت مرکزیت را تصویب کرد و حول سایر مسائل نتوانست تصمیمی بگیرد و تصمیم گیری به مرکزیت محول شد.

اکثریت کمیته مرکزی با موضع گیری اکثریت رفقای شرکت کننده در پلنوم در باره ی رد مشی چریکی به اهداف رسیده و موقعیت خویش را تثبیت کرده بود و صف بندی حول برخورد به مشی چریکی را در پلنوم رسمیت بخشید. اقلیت پلنوم مخالف این صف بندی بود و صف بندی حول مسائل مبرم جنبش را اصولی می دانست ولی نظرش چنانچه اشاره شد پیش نرفت.

۴- جناح بندی های اقلیت و اکثریت پس از پلنوم چه شکلی بخود گرفت؟ مناسبات بین آن دو چگونه بود و تا مقطع انشعاب چه روندی طی کرد؟ مبارزه ایدئولوژیک درونی در اقلیت و اکثریت در این فاصله چه تغییر و تحولی کرد و چگونه اعضا و فعالین سازمان در جریان اختلافات قرار داده می شدند؟

اکثریت مرکزیت که موقعیت اش پس از پلنوم تثبیت شده بود به جابجایی ها و تغییر در سازماندهی شتاب بخشید که دگرگون ساختن سازماندهی و ترکیب هیئت تحریریه از آن جمله بود. هدف این اقدامات تضعیف موقعیت جناح اقلیت بود. در جناح اقلیت در راستای مصوبات پلنوم، دامن زدن به بحث های درونی و ایجاد همگونی نظری، ایده ایجاد حوزه های مبارزه ایدئولوژیک مطرح شد. هرچند مرکزیت با ایجاد این حوزه ها مخالف بود ولی جناح اقلیت در این جهت اقدام کرد و رفقای که آمادگی شرکت در این حوزه ها را داشتند، حوزه بندی شدند و جلسات منظم هفتگی داشتند که اساسا بحث های نظری بود. این حوزه ها منحصر از اعضای سازمان و در تهران تشکیل شد و هیچگونه شرط نظری برای ورود به آنها وجود نداشت در آغاز حتی برخی رفقای که مشی چریکی را رد کرده بودند در این حوزه ها شرکت داشتند ولی با مخالفت شدید مرکزیت با ایجاد حوزه ها این رفقا خودشان کناره گیری کردند. لیست رفقای که در این حوزه ها شرکت داشتند در اختیار مرکزیت قرار گرفت و ترکیب حوزه ها مخفی نبود. مرکزیت این اقدام را غیر تشکیلاتی دانسته و آن را محکوم کرد ولی عملا به آن تن داد و پذیرفت. رفقای که در این حوزه ها شرکت داشتند، مسئولیت های تشکیلاتی خود را در بخش های مختلفی که قرار داشتند همچنان پیش برده و به وظایف شان عمل می کردند.

جناح اقلیت که خود را پای بند مصوبات پلنوم می دانست، ابتدا بحث در باره ی گذشته و مشی چریکی را در دستور خود قرار داد و بحث در حوزه های مبارزه ایدئولوژیک حول این مساله آغاز شد. لیستی در آثار کلاسیک مارکسیستی و تجارب جنبش های انقلابی در دستور مطالعه حوزه ها قرار گرفت و نوشته هایی در این باره نوشته می شد که بتدریج در حوزه ها مورد بحث و مطالعه قرار گرفته و تصحیح و تکمیل می شد. دو جزوه در باره ی گذشته نوشته شد یکی در باره ی مبارزه مسلحانه و دیگری در باره ی حزب، جزوه اول بطور کامل در حوزه های مبارزه ایدئولوژیک مورد بحث قرار گرفت و بعد ها بصورت کتاب منتشر گردید. جزوه دوم بدلیل حاد شدن مساله حاکمیت پخش نشد و تصمیم گرفته شد بحث حاکمیت در دستور حوزه ها قرار بگیرد. در رابطه با این بحث یکسری آثار مارکسیستی در دستور مطالعه حوزه ها قرار گرفت و نوشته در باره حاکمیت بتدریج و در بخش های مختلف در این حوزه ها مورد بحث و تصحیح قرار گرفت. این جزوه شامل یک مقدمه، سه بخش و یک ضمیمه بود که توسط رفقا، منصور اسکندری، رسول، توکل و من نوشته شد و بعد از انشعاب در نبرد خلق شماره ۱ دوره جدید منتشر گردید. در آغاز تفاوت نظرهایی وجود داشت که پس از یکدوره بحث حول خطوط اساسی توافق حاصل گردید. این جزوه برای پخش درونی در اختیار مرکزیت قرار گرفت ولی عملا پخش نشد. در اغلب مناطق بطور محدود نیز در اختیار رفقای تشکیلات قرار نگرفت و بعنوان مثال ما خبردار شدیم که مسئول منطقه خوزستان چهل نسخه تکثیر شده از این جزوه را یکجا آتش زده و حتی یک نسخه را پخش نکرده است.

پس از پلنوم مرکزیت اهرم های تشکیلاتی را بیش از پیش در اختیار گرفت و عملا به کنار گذاشتن و واگذاری مسئولیت های بی اهمیت به رفقای که در جناح اقلیت قرار داشتند مبادرت ورزید. رفیق رضا ستوده، بشوخی، کار و مسئولیت رفقای جناح اقلیت را به آتلیه های خاک برداری تشبیه می کرد (این اشاره ای بود به انقلاب بورژوازی فرانسه که کارگران را برای آنکه مشغول کنند به آتلیه های خاک برداری می فرستادند). پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک درونی نیز با موانع بیشتری روبرو می گردید و مرکزیت عملا سد راه جاری شدن مبارزه ایدئولوژیک درونی و پخش نظرات مخالف بود و در جهت جا انداختن نظر خویش تلاش می کرد.

اکثریت مرکزیت که خود تدوین کننده مصوبات پلنوم بود و به آن رای داده بود، پس از پلنوم به این مصوبات عمل نکرد. بطوری که رفیق مصطفی مدنی برای ما نقل کرد، برخی از این رفقا مدتی بعد در جلسه مرکزیت مطرح کرده بودند که در همان پلنوم نیز

به نادرستی و غیر عملی بودن چنین مصوباتی معتقد بودند ولی بلحاظ مصلحت و ایزوله کردن کسانی که بطور کامل گذشته را رد نمی کردند به آن رای داده اند . چند ماه بعد نیز مرکزیت در سطح تشکیلات از خود انتقاد کرد که مصوبات پلنوم نادرست بوده است .

جناح اقلیت بتدریج به یک فراکسیون نظری تبدیل گردید . در جناح اقلیت نیز رفقای بودند که از دادن امکانات و ارتباطات به هیئت اجرایی خودداری می کردند . البته در این مورد تصمیم جمعی گرفته نشده بود و هر رفیق بنا به تشخیص خود عمل می کرد و بسیاری از رفقای جناح اقلیت چنین برخوردی نداشتند ولی در عین حال برخوردی انتقادی نیز با آن رفقا صورت نمی گرفت . مناسبات اقلیت و اکثریت بر متن چنین برخوردهای متقابلی و بویژه با چرخش مرکزیت به راست پس از واقعه گرفتن سفارت امریکا و پیشرفت در راستای حمایت روز افزون از حاکمیت بشدت تیره شده و به وخامت گرائیده بود .

ایده مبارزه ایدئولوژیک بویژه با توجه به مشکلات روز افزونی که بر سر راه مبارزه ایدئولوژیک درونی ایجاد می شد ، در جناح اقلیت قوت گرفت و بعنوان یک اصل پذیرفته شد . البته بنظر من بخشی از رفقای اقلیت به این اصل عمیقاً باور نداشتند و مبارزه ایدئولوژیک علنی برای آنها پرچمی برای انشعاب بود ، این مساله برای خود من در جریان مبارزات درونی اقلیت پس از انشعاب بیشتر روشن شد .

۵- ایده انشعاب در اقلیت و اکثریت از چه زمانی مطرح شد ؟ در مقطع انشعاب موضوعات و اختلافات اصلی چه بود ؟ انشعاب چگونه عملی شد ؟

ایده انشعاب در جریان فدایی پس از انقلاب پیدا نشد . جریان فدایی خود با برش از جریان های سنتی و باصطلاح سیاسی کار متولد شده بود . بطور مشخص پس از ضربات سال ۵۵ بخشی از رفقایمان که مشی چریکی را رد کرده بودند ، از سازمان انشعاب کردند . در داخل زندان نیز رفقای که مشی چریکی را رد کرده بودند ، صف خود را از مدافعین مشی مسلحانه جدا کرده بودند ، اغلب این رفقا در مقطع انقلاب نیز به سازمان نپیوستند که نشان دهنده نوعی انشقاق بود . رفقای طرفدار نظر رفیق مسعود نیز اندکی پس از قیام بهمین انشعاب کردند .

بیش از شکل گیری جناح اقلیت در میان رفقای که جناح اقلیت را تشکیل دادند ، نظرات متفاوتی در این باره وجود داشت . یک نظر بر این باور بود که حول مشی چریکی باید صف ها متمایز شود و نظر دیگر اعتقاد داشت که صف بندی ها حول مسائل مبرم جنبش باید صورت بگیرد و نه برخورد به گذشته . البته جناح اکثریت نیز به ضرورت صف بندی حول برخورد به گذشته تاکید داشت .

در یکی از جلسات مرکزیت که اگر اشتباه نکنم در تابستان ۵۸ تشکیل شد و گرایش اکثریت مرکزیت گذشته را بطور کامل رد کرده ، رفقای از من سؤال کردند آیا اگر سازمان بطور کامل گذشته را رد بکند ، انشعاب خواهیم کرد یا نه ؟ پاسخ من این بود که سر برخورد به گذشته نه ، ولی چنانچه حول مسائل آینده و مبرم و مشی اختلافات اساسی باشد ، باید جدا شد . این موضع فردی من نبود و اغلب رفقای هیئت تحریریه نشریه کار چنین نظری داشتند . البته رفیق هادی بعداً بمن انتقاد کرد که این موضوع گیری سازشکارانه بوده است .

بنابر این تا آنجا که به جناح اقلیت بر می گردد می توانم بگویم هنگامی که رد کامل گذشته از جانب اکثریت مرکزیت مسجل شد ، برخی از رفقای اقلیت ایده انشعاب برایشان مطرح شد ولی برای اغلب رفقا بویژه اغلب رفقای هیئت تحریریه کار چنین نبود . پس از پلنوم و با چرخش به راست مرکزیت در برخورد به حاکمیت و پیشرفت روز افزون اش در این راستا و روشن شدن اینکه تحلیل حاکمیت و مشی ای که در قبال آن باید اتخاذ شود ، اختلافات اساسی وجود دارد ، ایده انشعاب در جناح اقلیت قوت گرفت و اغلب رفقا به این نتیجه رسیدند که انشعاب اجتناب ناپذیر می باشد . البته حول محورها ، شکل و زمان آن تفاوت نظر وجود داشت . بتدریج در جناح اقلیت این ایده که صف بندی ها حول مسائل مبرم جنبش و بطور مشخص تحلیل حاکمیت و مشی ما در قبال آن باید صورت بگیرد کاملاً جنبه غالب پیدا کرد .

ایده مبارزه ایدئولوژیک علنی نیز بمثابة یک اصل مورد قبول همه رفقا قرار گرفت .

جناح اقلیت که پس از پلنوم دست به نوعی عقب نشینی زده و به بحث تدوین نظرات پرداخته بود با تدوین بخشی از نظرات و بویژه تحلیل حاکمیت و مشی ما در برابر آن ، همگون شدن نسبی کانون های مخالفت علیه مرکزیت و نیز با توجه به اینکه رشد گرایش راست روانه در مرکزیت ابعاد جدی و خطرناکی بخود گرفته بود ، از اوائل بهار سال ۵۹ آماده تعرض بود . در بهار سال ۵۹ نامه ای توسط جناح اقلیت خطاب به مرکزیت تنظیم شد که دو خواست اصلی در آن مطرح شده بود .

۱- پذیرش مبارزه ایدئولوژیک و اختصاص ستونی در نشریه کار برای بحث و پلمیک . ۲- حضور رفقای از اقلیت در ارگان های اصلی تصمیم گیری سازمان . پانزده روز هم مهلت تعیین شده بود که مرکزیت به آن پاسخ دهد . مرکزیت ابتدا در پاسخ به این نامه تعلیل کرد ولی بعد از اینکه دید جناح اقلیت در تصمیم خود مصمم است ، بلاخره پذیرفت که مبارزه ایدئولوژیک علنی در نبرد حلق صورت بگیرد . بخشی از رفقای اقلیت بر این عقیده بودند که این پیشنهاد را باید پذیرفت ولی اکثر رفقا بر این عقیده بودند که بر پذیرش مبارزه ایدئولوژیک علنی در نشریه کار باید اصرار کرد . استدلال این رفقا این بود که مرکزیت در چاپ و پخش نبرد خلق می تواند تعلل و سنگ اندازی کند و یا آن را بصورت محدود پخش کند ولی در مورد نشریه کار نمی تواند . مضافا دامنه پخش نشریه کار بسیار وسیع می باشد . پس یکدوره کشمکش بالاخره مرکزیت خواست اول یعنی مبارزه ایدئولوژیک علنی در نشریه کار را پذیرفت .

البته همین جا باید خاطر نشان کنم که تا آنجا که من اطلاع دارم اکثریت مرکزیت اعتقادی به مبارزه ایدئولوژیک علنی نداشت و حتی خود مانع جاری شدن مبارزه ایدئولوژیک سالم درونی بود و تحت فشار اقلیت به چنین خواستی تن داد. در صحبت هایی که در همین زمان با برخی از رفقای مرکزیت داشتم ، نظر آنها این بود که این مبارزه ایدئولوژیک علنی در کار چند شماره ای بیشتر نمی تواند ادامه یابد و انشعاب قطعی می باشد .

در باره این هم که ایده انشعاب در جناح اکثریت چه زمانی شکل گرفت بهتر است خود آنها اظهار نظر کنند . بنظر من آنها نیز یکدست نبوده تفاوت نظر داشتند ولی عموما به صف بندی حول برخورد به مشی چریکی اعتقاد داشتند و تمام تلاش شان این بود که چنین صف بندی ای را به سازمان تحمیل کنند و تا پیش از پلنوم مهر ماه ۵۸ به انشعاب حول این مساله فکر می کردند یا حداقل خطر آن احساس می کردند ولی پس از پلنوم و تثبیت موقعیت گرایش اکثریت مرکزیت و تصفیه جناح اقلیت عمل می کردند . بیاد دارم در مشاجره ای که با فرخ نگهدار پس از پلنوم سال ۵۸ داشتیم ، وی مطرح نمود که پس از این پلنوم اگر شما جدا هم بشوید این انشعاب بمراتب کم اهمیت تر از انشعاب رفقای طرفدار نظر مسعود خواهد بود .

پس از پذیرش مبارزه ایدئولوژیک ، خلاصه ای از تحلیل حاکمیت برای درج در نشریه کار ارسال شد و جناح اقلیت پذیرفت که مبارزه ایدئولوژیک علنی آغاز شود . البته رفقای به این تصمیم اقلیت اعتراض داشتند . از جمله رفیق هادی قرار با من گذاشت و چند ساعت حول این مساله با من صحبت کرد رفیق هادی از این تصمیم اقلیت بشدت ناراضی بود و می گفت این تصمیم اشتباه است و ارزیابی اش این بود که مرکزیت این خواست را پذیرفته است تا بدنبال آن امکانات و ارتباطات را از دست جناح اقلیت گرفته و آنها را تصفیه تشکیلاتی کند .

جناح اقلیت در تصمیماتی که می گرفت از همه رفقای اقلیت نظر خواهی کرده و نظر اکثریت را پیش می برد با توجه به وقت گیر بودن این مساله و مشکلات اش مدتی پیش از انشعاب نشستی با شرکت رفقای اقلیت که در تهران بودند برگزار شد . در این نشست که در دو حوزه صورت گرفت تحلیل حاکمیت مورد تصویب قرار گرفت و نیز قرار شد پنج رفیق برای پیش بردن بحث با مرکزیت و تصمیم گیری ها انتخاب شوند تا در هر مورد نظر خواهی عمومی نشود . رای گیری برای انتخاب رفقا مخفی بود و حد نصاب دوسوم آرا برای انتخاب تعیین شد و کاندیدا نیز معرفی نشد و هر رفیقی خودش تعدادی از رفقا را انتخاب کرد . سه نفر ، رفقا توکل ، رسول و من انتخاب شدیم . در نشست سه نفر به ترتیب آرای که رفقا آورده بود رفقا هادی ، هاشم و منصور

اسکندری به این جمع اضافه شدند. به این جمع اعتبار داده شد در موارد مختلف تصمیم بگیرد پس از انشعاب این جمع کمیته مرکزی اقلیت را تشکیل داد.

در این جمع رفقا هاشم و رسول با پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک علنی در نبرد خلق نیز موافق بودند با پذیرش مبارزه ایدئولوژیک علنی در نشریه کار بجز رفیق هادی بقیه رفقا با آن موافقت کردند.

پیش از پخش نشریه کار به ما خبر رسید که مرکزیت توافق خود را زیر پا گذاشته و عنوان سازمان اقلیت بجای عنوان اکثریت اقلیت درج شده است بدنبال این خبر این جمع تصمیم گرفت که نشریه کار شماره ۶۱، پخش شود که بدنبال آن انشعاب جنبه عملی بخود گرفت.

۶- چرا و بچه دلالتی از مرکزیت و هیئت سیاسی استعفا دادید؟ چرا از شرکت در هیئت تحریریه نشریه کار خودداری کردید؟ تاثیر این اقدام شما چه بود؟ در جناح اقلیت حول نحوه پیشبرد مبارزه با اکثریت و مساله اکثریت و مساله انشعاب چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نظر خود شما چه بود؟

بدنبال پلنوم مهرماه ۵۸، گرایش اکثریت مرکزیت، موقعیت خود را تثبیت کرده بود و تغییر در سازماندهی تشکیلات و از جمله هیئت تحریریه کار آغاز شده بود و بویژه بدنبال گرفتن سفارت امریکا، چرخشی در نظر گرایش اکثریت مرکزیت رخ داده بود. البته به نظر من این واقعه گرچه ممکنست نظر برخی رفقا را دگرگون کرده باشد ولی بعضی از اعضای هیئت سیاسی چنین تمایلاتی را از پیش داشتند و بطور صریح آن را بیان نمی کردند و این واقعه فرصتی بود که نظرات شان را صریح تر ابراز کنند. در چنین وضعیتی ارزیابی رفقا هادی، توکل و من این بود که تاثیر چندانی در تصمیم گیری های مرکزیت نمی توانیم داشته باشیم. از سوی دیگر بدلیل درگیری در کارهای مختلف، تا این مقطع، فرصت چندانی برای تدوین نظرات نداشتیم. لذا تصمیم گرفتیم استعفا دهیم که بنوانیم فرصت برای تدوین نظرات داشته باشیم. البته این استعفا بنوعی جنبه اعتراضی نیز داشت.

من در نشست کمیته مرکزی که در همین زمان تشکیل شد، استعفای خود را در جلسه مطرح کرده و دلالت آن را توضیح دادم. اغلب اعضای کمیته مرکزی مخالف این استعفا بودند ولی من روی نظر خود ماندم. در همین جلسه رفقای جدیدی با رای اکثریت اعضای کمیته مرکزی، به کمیته مرکزی اضافه شدند که اگر درست بخاطرمانده باشد رفقا مصطفی مدنی و جمشید طاهری پور و اصغر بودند.

رفیق مصطفی عضو هیئت تحریریه بود و در پلنوم نیز از نظرات اقلیت دفاع می کرد ولی مدت کوتاهی پس از انتخاب شدن به کمیته مرکزی نظرش روی حاکمیت تغییراتی کرد و از اقلیت فاصله گرفت.

مدتی پس از این استعفا فرخ نگهدار که مسئول نشریه کار شده بود، با رفیق توکل و من تماس گرفت و پیشنهاد کرد که عضو هیئت تحریریه جدید کار بشویم. ما هر دو این پیشنهاد را رد کردیم و حاضر نشدیم هیئت تحریریه جدید کار شرکت کنیم. با استعفای ما برخی از رفقای اقلیت هیئت تحریریه کار موافق و برخی مخالف بودند و قرار شد هر رفیقی خودش تصمیم بگیرد و بجز ما دو نفر سایر رفقای هیئت تحریریه مسئولیت هایی که به آنها پیشنهاد شد پذیرفتند.

این استعفا گرچه بما فرصت داد که بتوانیم به تدوین نظرات بپردازیم ولی تاثیرات منفی در کل تشکیلات بجای گذاشت. اگر ما استعفا نمی دادیم اولاً تصویر عینی تر و واقعی تر از وضعیت تشکیلات و ارگان های رهبری و صف بندی های آن داشتیم و در بطن بحث های مرکزیت قرار داشته و موضع می گرفتیم و این امر جناح اقلیت را در برخورد به مسائل سیاسی و تشکیلاتی فعال تر می کرد. ثانیاً دست مرکزیت در اقداماتی که به آن دست زد کاملاً باز نبود و ما بسهم خود، هر چند محدود در تصمیم گیری ها می توانستیم تاثیر داشته باشیم و با استفاده از ارگان های تشکیلاتی در به جریان افتادن مبارزه ایدئولوژیک درونی می توانستیم نقش ایفا کنیم. گرچه رفیق مصطفی هنگام انتخاب شدن به مرکزیت در جناح اقلیت قرار داشت ولی با تغییر نظرات و فاصله گرفتن اش از اقلیت در حقیقت جناح اقلیت فاقد نماینده در ارگان های رهبری بود و فقط در هیئت تحریریه رفقای حضور داشتند.

بنابراین در مجموع بنظر من استعفای ما یک اشتباه جدی بود. البته به این اشتباه اغلب ما کمابیش پیش از انشعاب نیز پی برده بودیم و بهمین دلیل نیز یکی از خواست های اقلیت در نامه ای که به مرکزیت نوشت، حضور رفقای بی از اقلیت در ارگان های اصلی تصمیم گیری بود.

۷- در جناح اقلیت حول نحوه پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک با اکثریت و مساله انشعاب چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نظر خود شما چه بود؟

در رابطه با اختلاف حول نحوه پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و مساله انشعاب در جناح اقلیت در سؤال های قبلی پاسخ دادم، ولی همین قدر اضافه کنم که من به صف بندی حول مسائل مبرم جنبش اعتقاد داشتم و از تابستان ۵۸ از ایده مبارزه ایدئولوژیک علنی دفاع می کردم و هنگامی که اختلافات حول مساله حاکمیت و مشی ما در قبال آن روشن تر شد و مشخص گردید که اکثریت مرکزیت در راستای حمایت از حاکمیت سمت گیری کرده است، انشعاب به امری قطعی و اجتناب ناپذیر برای من مبدل شد.

۸- چرا وقتی اکثریت به توافق خود برگشت و پذیرفت که عنوان سازمان اقلیت را با عنوان اکثریت و اقلیت عوض کند جلوی انشعاب را نگرفتید؟

وقتی خبر رسید که اکثریت به توافق خود برگشته و پذیرفته است عنوان سازمان و اقلیت را با عنوان اکثریت و اقلیت عوض کند، نشریه کار شماره ۶۱ اقلیت پخش شده بود. شش ریفقی که انتخاب شده بودیم تا در اینگونه موارد تصمیم بگیریم تشکیل جلسه دادیم. اختلاف نظر وجود داشت یک نظر معتقد بود که باید بپذیریم نشریات توزیع شده را جمع آوری کنیم و نظر دیگر این بود که دیگر نشریه پخش شده و دیر شده است. با توجه به اینکه اختلاف جدی و مساله حساس بود، لذا از تک تک رفقای جناح اقلیت نظرخواهی کردیم و نظر اکثر رفقا این بود که نشریه پخش شود و در نتیجه نشریه پخش شد. عکس العمل مرکزیت در قبال این اقدام قطعیت بخشیدن به انشعاب بود.

۹- امروز که به گذشته نگاه می کنید این انشعاب را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا می شد جلوی انشعاب را گرفت؟ آیا انشعاب اقدام درستی بود یا نه؟

راجع به این انشعاب تاکنون اظهارنظرهای مختلفی شده است. جناح اکثریت همواره بر این ایده پای فشرده است که این انشعاب حول برخورد به مشی چریکی صورت گرفته است و همواره در تبلیغات خود بر آن تاکید کرده است و هنوز به نظر می رسد که بر این باورند. حال آنکه نگاهی واقع بینانه و منصفانه به سیر رویدادها و اختلافات آن دوره نشان می دهد که چنین نیست و محور انشعاب حول تحلیل حاکمیت و مشی ما در قبال آن بوده است. همراه شدن رفقای بی از اعضای با سابقه سازمان که مشی چریکی را بطور کامل رد کرده بود با اقلیت در هنگام انشعاب، خود دلیلی بر این امر است. پس از انشعاب نیز رد یا قبول مشی چریکی یا دیدگاه نسبت به گذشته سازمان معیاری برای پذیرش رفقا در اقلیت نبود. در سطح جامعه نیز تمایز بین اقلیت و اکثریت بصورت مخالفین و موافقین حاکمیت، منعکس گردید و جا افتاد. بنابراین تا آنجا که به جناح اقلیت برمی گردد، می توانم بگویم اگر اختلافات حول تحلیل حاکمیت و مشی ما در قبال آن به چنان ابعدی نمی رسید، و دو مشی کاملاً متفاوت و متضاد در برابر هم قرار نمی گرفت، حداقل اغلب رفقای اقلیت انشعاب را اجتناب ناپذیر ارزیابی نمی کردند.

در جناح اکثریت حداقل تا مقطع پلنوم مهرماه این ایده غالب بود که صف بندی و تعیین تکلیف حول برخورد به گذشته سازمان باید صورت بگیرد. پس از پلنوم مهرماه با رشد اختلافات سیاسی و تقابل دو تحلیل متفاوت از حاکمیت و دو مشی اساساً متضاد در قبال آن بعید می دانم که اهمیت این مساله دست کم برای بخشی از اعضای مرکزیت جنبه کاملاً فرعی داشته است.

تاکید بر محور برخورد به گذشته از جانب رهبران اکثریت در مقطع انشعاب و پس از آن تا چه حد از روی اعتقاد بوده و تا چه میزان بلحاظ مصلحت و کشیدن نیروی بیشتر، موضوعی است که من شخصاً بدلیل عدم حضورم در ارگان های رهبری پس از استعفا و نیز قطع دیالوگم با آنها اظهارنظر مستندی که حاصل برخورد مستقیم من باشد نمی توانم بکنم ولی براساس شنیده هایم ارزیابی ام این است، که در مورد افراد مختلف مرکزیت برخوردها متفاوت بوده و هر دو جنبه نقش داشته است. رای مصلحتی

برخی از اعضای مرکزیت به مصوبات پلنوم مهرماه همانطور که پیشتر اشاره کردم، نمونه روشنی از این گونه برخوردهای باصطلاح مصلحتی است. طبعاً پس از گذشت بیش از هفده سال از انشعاب، تجارب بسیاری را از سر گذرانده ایم، دیدگاه های ما متحول شده است و نتیجتاً ارزیابی مان نیز تغییر کرده است.

سازمان فدایی پس از انقلاب خصوصیات جبهه چپ انقلابی را داشت که فاقد هویت کاملاً مشخص ایدئولوژیک بود و گرایشات، تمایلات و سایه روشن های مختلف نظری را در بر می گرفت. وحدت گرایشات مختلف در سازمان فدایی، دارای زمینه تاریخی و چارچوب کلی عمومی بود. انشعاب اقلیت و اکثریت جدایی بین گرایشات راست و چپ در سازمان و جنبش فدایی بوده و بطور عمده خصلت سیاسی بخود گرفت. مشخصه دیگر این انشعاب اینست که ابتدا در بالا، بین طیف محدود اعضای سازمان و بطور عمده در تهران صورت گرفت و پس از آنکه در سطح جامعه اعلام گردید، بتدریج در میان پایه های تشکیلاتی و طیف هواداران گسترش یافت.

این انشعاب، انشعابی نارس، ناقص و زودرس بود که پیش از روشن و مشخص شدن کامل و جا افتادن صف بندی های ضروری بر جنبش فدایی از بالا تحمیل گردید. کم تجربگی، نبود انعطاف های لازم و جبهه گیری های شتاب زده و مهمتر از همه فقدان مناسبات دموکراتیک درونی و اهمیت لازم ندادن به نقش توده های تشکیلاتی، در زودرس و نارس بودن انشعاب نقش مهمی ایفا نمود.

بدین لحاظ بنظر من انشعاب اقلیت و اکثریت با انحرافات و اشکالات جدی توأم بود، با این وجود، در آن دوره حساس و سرنوشت ساز پس از انقلاب بهمن که جنبش فدایی یک جنبش سراسری با پایگاه توده ای بود، انشعاب در شرایطی که دو گرایش، یکی در راستای حمایت از ارتجاع حاکم و دیگری در جهت مبارزه با آن در درون سازمان و این جنبش پدید آمده بود، انشعاب امری اجتناب ناپذیر بود.

جنبش عمومی توده ای که علیه رژیم دیکتاتوری شاه از سال ۵۶ آغاز شده با سرنگونی رژیم سلطنتی و بقدرت رسیدن ارتجاع مذهبی روند تجزیه اش آغاز گشت و همپای آن صف آرای نیروهای سیاسی نیز بتدریج دستخوش تغییر و تحول شد. جنبش فدایی نیز تحت تاثیر این شرایط، با گرایشاتی که در درونش بویژه پس از گرفتن سفارت امریکا، پدید آمده بود در مسیر روند تجزیه پیش می رفت. بهمین دلیل نیز جلوی انشعاب را نه می شد گرفت و نه درست و اصولی بود که از آن جلوگیری کرد.

در آستانه انشعاب اقلیت و اکثریت، اقلیت با تحلیل ضد انقلابی بودن حاکمیت از مشی مبارزه و تقابل با حاکمیت، مبارزه مسلحانه توده ای در کردستان علیه حکومت و ... دفاع می کرد و اکثریت با تحلیل مترقی بودن حاکمیت، از مشی پشتیبانی از حاکمیت، ترک سنگر مبارزه مسلحانه توده ای در کردستان دفاع کرده و حتی حرکت هایی را در جهت خلع سلاح پیشمرگه های فدایی در کردستان (آش به تال) آغاز کرده بود و این دو مشی متضاد نمی توانستند درون تشکیلات واحدی برای مدتی طولانی با هم همزیستی داشته باشند. کسانی که معتقدند می شد و می بایست از انشعاب در جنبش فدایی جلوگیری کرد، نه تنها شرایط آن دوره و ماهیت اختلافات را به درستی مد نظر قرار نمی دهند، بلکه دچار فیتیشسم سازمانی بوده و به ایده تعدد احزاب بالخص در جنبش کارگری عمیقاً باور ندارند.

اجتناب ناپذیر بودن انشعاب، البته به معنی نادیده گرفتن اشکالات و انحرافات انشعاب اقلیت و اکثریت نیست. علیرغم وجود انحرافات و اشکالات جدی، اگر چنانچه مبارزه ایدئولوژیک علنی در نشریه کار آغاز می شد و انشعاب به عقب می افتاد نه تنها صف بندی ها بطور سراسری آگاهانه تر صورت می گرفت و جا می افتاد، بلکه علاوه بر آن فشار توده های تشکیلاتی می توانست در چگونگی و شکل انشعاب نیز تاثیر مهمی داشته و تناسب و ترکیب نیروها نیز تغییر می کرد.

البته مشکل است که دقیقاً بتوان گفت که اگر مبارزه ایدئولوژیک علنی در نشریه کار آغاز می شد، سیر تحولات درونی سازمان چگونه پیش می رفت. بنظر من به احتمال زیاد مبارزه ایدئولوژیک علنی چند ماه بیشتر و حداکثر تا جنگ بین ایران و عراق نمی توانست دوام بیاورد و جدایی صورت می گرفت ولی در این صورت چه بسا انشعاب جناح چپ اکثریت صورت نمی گرفت و ما

با رفقای جناح چپ علی‌رغم اختلافات معین که داشتیم ، در برابر اکثریت ، مجموعه واحدی را تشکیل می دادیم . جدایی رفقای جناح چپ ، چهار ماه پس از انشعاب اقلیت و اکثریت ، تصویب امر وحدت با اقلیت از جانب این رفقا و نظر موافق اغلب رفقای اقلیت نسبت به وحدت با جناح چپ نشان می دهد که چنین زمینه ای وجود داشته است .

اگر چنین روندی طی می شد در شکل و مضمون انشعاب سازمان و جنبش فدایی و حرکت های بعدی و سرنوشت بخش های مختلف آن تاثیرات مهمی می توانست داشته باشد .

۱۰- اگر نکته مهم دیگری به نظرتان می رسد که در سئوالات مطرح نشده است . لطفا ذکر کنید .

در پایان به این نکته باید اشاره کنم که در مصاحبه هایی که در رابطه با انشعاب اقلیت و اکثریت در صفحات برگی از تاریخ درج شده است ، عمدتاً به بازگویی وقایع و روندهای طی شده پرداخته شده است و لازم است که در فرصت های دیگر این روندها تحلیل شده و درس آموزی از آن ، صورت گیرد . علاوه بر این در حد روشن شدن حقایق نیز این مصاحبه هاتمامی جوانب روندهای طی شده را روشن نمی کند و هنوز ناگفته ها کم نیستند . در مواردی هم پاسخ های داده شده با هم خوانایی ندارند و یا دقیق نیستند . از همین رو ضروری می باشد که با اظهارنظر مجدد کسانی که با آنها مصاحبه صورت گرفته و یا اظهارنظر صورت نگرفته است و نیز گردآوری و انتشار اسناد مربوط به آن دوره ، وقایع و روندهای طی شده ، دقیق تر ، روشن تر و همه جانبه تر بیان شود .

مصاحبه با قربانعلی عبدالرحیم پور (مجید)

سئوالات

- ۱- اقلیت و اکثریت بطور رسمی در پلنوم مهرماه ۵۸ شکل گرفت، ولی روند شکل گیری جناح بندی های درونی سازمان، پس از انقلاب بهمن آغاز می شود، این روند پس از انقلاب چگونه بود؟ حول چه مسائل نظری سیاسی و تشکیلاتی این جناح بندی ها شکل گرفت؟ حول مسائل مهم از جمله برخورد به حاکمیت ارزیابی از گذشته و مشی چریکی، جنگ اول سندج، جنگ اول گنبد، نامه به بازرگان، جنگ مردادماه در کردستان و... اختلاف و صف بندی ها در سازمان و رهبری چگونه بود؟
 - ۲- چه کسانی در شکل گیری جناح بندی های درونی نقش مهم داشتند؟ پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک به چه نحوی بود؟ حول نحوه پیشبرد آن چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نقش و تاثیر نیروهای دیگر در جناح بندی های درونی سازمان چه بود؟
 - ۳- چرا وبه چه دلائلی تصمیم گرفته شد پلنوم مهرماه تشکیل شود؟ این پلنوم با چه تدارکی و چگونه تشکیل گردید؟ چه نوشته هایی به پلنوم ارائه شد؟ مضمون اصلی اختلافات در پلنوم، صف بندی ها و نتایج پلنوم چه بود؟
 - ۴- جناح بندی های اقلیت و اکثریت پس از پلنوم چه شکلی بخود گرفت؟ مناسبات بین آن دو چگونه بود و تا مقطع انشعاب چه روندی طی کرد؟ مبارزه ایدئولوژیک درونی در اقلیت و اکثریت در این فاصله چه تغییر و تحولی کرد و چگونه اعضا و فعالین سازمان در جریان اختلافات قرار داده می شدند؟
 - ۵- آیا قبل و بویژه بعد از پلنوم مهرماه ۵۸ نظر و دیدگاه اعضا را در سازماندهی دخالت می دادید؟ دلائل و هدف اصلی تغییرات در سازماندهی تشکیلات از جمله نشریه کار پس از پلنوم چه بود؟
 - ۶- ایده انشعاب اقلیت و اکثریت از چه زمانی مطرح شد؟ در مقطع انشعاب موضوعات و اختلافات اصلی چه بود؟ انشعاب چگونه عملی شد؟
 - ۷- در جناح اکثریت حول نحوه پیشبرد مبارزه با اقلیت و مساله انشعاب چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نظر خود شما چه بود؟ چرا مصوبه پلنوم مهرماه در رابطه با مضمون اصلی مبارزه ایدئولوژیک پیش برده نشد؟
 - ۸- چرا پیشنهاد اقلیت برای مبارزه ایدئولوژیک در پلنوم مهرماه رد شد و در مقطع انشعاب ابتدا پذیرفته شد در نبرد خلق صورت بگیرد و سپس در نشریه کار پذیرفته شد و چرا و به پیشنهاد چه کسی عنوان سازمان و اقلیت انتخاب گردید و سپس به اکثریت و اقلیت تغییر یافت؟
 - ۹- امروز که به گذشته نگاه می کنید این انشعاب را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا می شد جلوی انشعاب را گرفت؟ آیا انشعاب اقدام درستی بود یا نه؟
 - ۱۰- اگر نکته مهم دیگری به نظرتان می رسد که در سئوالات مطرح نشده است، لطفا ذکر کنید.
- طی سال های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ نظرات رفیق جزنی در سازمان پذیرفته شد، و ما آن را، در آذر ماه ۱۳۵۶ در یک جزوه ای بنام پیام دانشجویان بعنوان نظرات رسمی سازمان اعلام کردیم، بدین وسیله از مشی اولیه سازمان، فاصله گرفتیم و گام بلندی بسوی کار سیاسی - صنفی و کاربست همه اشکال مبارزاتی برداشتیم، ولی مسایل نظری و عملی فراوانی همچنان بی پاسخ ماند. رشد جنبش توده ای در سال ۱۳۵۶ از یکسو و سطح بحث های جاری میان نیروهای جنبش مسلحانه از سوی دیگر، تعیین تکلیف با مشی چریکی را در دستور قرار داده بود. نظرات رفیق جزنی در زمینه محوری بودن مبارزه مسلحانه و اینکه حزب در پروسه مبارزه مسلحانه و تشکیل ارتش خلق بوجود می آید، با شرایطی که در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ بوجود آمده بود، انطباق نداشت. ما در تداوم بحث و راه جویی برای برون رفت از بحران، ضمن شرکت فعال و گسترده در جنبش توده ای، کار سیاسی و صنفی در میان طبقه کارگر را وظیفه اساسی سازمان اعلام کردیم. ما با این کار از نظرات رفیق جزنی نیز فراتر رفتیم. این مباحث، توسط رفیق شهید علیرضا شاندیزی (جواد) جمع بندی شده و در تابستان سال ۱۳۵۷ در یک جزوه ای بنام وظایف اساسی ما در سطح جنبش منتشر شد. در این فاصله رفیق جمشید طاهری پور و رفقا نقی حمیدیان و مصطفی مدنی که در زندان بودند، در دو جزوه جداگانه،

نظرات خود را برای ما ارسال کرده بودند. سمت اصلی نظر جمشید، رد مشی چریکی بود. رفقا نقی و مصطفی نیز نه با صراحت جمشید ولی با مشی چریکی برخوردهای انتقادی کرده بودند. ما این جزوات را تکثیر کرده و در اختیار تیم های سازمانی قرار دادیم. البته تعدادی از رفقا با این کار موافق نبودند. بعد از اینکه رفیق نگاهدار بالاخره در آبان ماه سال ۱۳۵۷ مخفی شد، جزوه دیگری در این زمینه، تحت عنوان «باز هم در باره وظایف اساسی ما» توسط وی تحریر و منتشر شد، اگر چه سمت اصلی مواضع اعلام شده در این جزوات، رد مشی چریکی (هم بروایت رفیق مسعود و هم بروایت رفیق بیژن) بود، اما، هنوز با مشی چریکی و نظرات ناظر بر آن، بویژه با مشی چریکی بروایت رفیق بیژن، تعیین تکلیف نشده بود، بخاطر همین، بیشتر حساسیت آن بخش از رفقا را بر انگیخت که طرفدار نظرات رفیق مسعود احمدزاده بودند. اواخر سال ۱۳۵۷، بویژه بعد از انقلاب، تعیین تکلیف با مشی چریکی و نظرات ناظر بر آن (اعم از نظرات بیژن و مسعود)، بویژه تعیین تکلیف با روش و اشکال مبارزاتی چریکی و سمت گیری بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر از طریق کار سیاسی - صنفی و کار آگاهگرانه به مسئله حیاتی سازمان بدل شده بود.

رفقا، اشرف دهقانی، حرمتی پور، رحیم صبوری، رحیم کریمیان، فریبرز سنجرى و ... منتظر مباحث بعدی نماندند و از موضع دفاع از نظرات رفیق مسعود، از سازمان جدا شدند و تحت نام چریک های فدایی خلق ایران به فعالیت ادامه دادند. البته این رفقا، بر این گمان بودند که استقرار حاکمیت جدید، نقشه امپریالیزم آمریکا است. در این زمینه هیچ بحث جدی میان ما در میان نبود. اسفند ۱۳۵۷ و اوایل سال ۱۳۵۸، بحث ها بطور عمده روی دو محور متمرکز شده بود. تحلیل از حاکمیت و تعیین موضع و سیاست و روش مبارزاتی از یکسو، تعیین تکلیف با مشی گذشته از سوی دیگر. همه جا سخن از بحران بود. مهرماه ۱۳۵۸ پلنوم وسیعی با شرکت ۶۰ نفر، جهت رسیدگی به دو موضوع تشکیل شد. ۱- بررسی گذشته و مشی چریکی. ۲- بررسی روش مبارزاتی ما در کردستان (اینکه موضع ما نسبت به مبارزه مسلحانه در کردستان چه باید باشد).

در عین حال، در این پلنوم، موضوع علل و عوامل بحران درون سازمان، مورد بحث و گفتگو میان شرکت کنندگان قرار گرفت. بعد از یکی دو دور بحث، نسبت به مشی مسلحانه، کاربست آن در گذشته و آینده و نسبت به علل و عوامل بحران و راه بیرون رفت از آن، عمدتا، دو موضع نسبتا مشخصی وجود داشت.

۱- الف - مشی مسلحانه، مشی جدا از توده بود، اما مبارزه مسلحانه بعنوان تاکتیک، در گذشته، می توانست و می بایستی بکار گرفته می شد این تاکتیک در آینده نیز می تواند مورد استفاده قرار گیرد. ب - بحران ناشی از ابهام در خط مشی سیاسی و فقدان برنامه است. راه برون رفت از بحران، در دستیابی به برنامه و خط مشی سیاسی است.

۲- الف - مشی مسلحانه، مشی جدا از توده بود و مبارزه مسلحانه به عنوان تاکتیک، در گذشته درست نبود. ب - بحران، ناشی از عدم وجود حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک در سازمان است. راه برون رفت از بحران و بازگشت به اصول و تدوین برنامه و مشی سیاسی است. در پلنوم وسیع مهرماه ۱۳۵۸، نزدیک به ۹۰٪ مدافع نظر دوم بودند.

تا آنجا که من خاطر م است، در این پلنوم، هیچ یک از طرفین از کلیت مشی مسلحانه (اعم از نظر رفیق بیژن و رفیق مسعود) دفاع نمی کردند. هیچ یک از طرفین مخالف کار سیاسی و صنفی و کار آگاهگرانه میان طبقه کارگر و حرکت در جهت تشکیل حزب طبقه کارگر نبودند، بلکه مدافع آنها بودند. در این پلنوم، بحث این نبود که آیا، سیاست و استراتژی سیاسی سازمان مبنی بر سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه درست بود یا غلط. از آنجا که استراتژی و سیاست نبرد با دیکتاتوری شاه مورد تایید همه بود، مورد بحث نیز قرار نگرفت. بحث ها عمدتا بر سر شکل و روش مبارزه متمرکز بود. هیچ کس، هیچ برنامه و خط مشی سیاسی جدا از آنکه بطور رسمی از طرف مرکزیت اعلام شده بود، ارائه نکرد. اساسا در این پلنوم راجع به برنامه و خط مشی بحثی انجام نگرفت تا حول آن جناح بندی شود. در این پلنوم ما روی اصول تاکید داشتیم و مشی گذشته را از این زاویه مورد نقد و انتقاد قرار می دادیم و راه برون رفت از بحران را در تجهیز سازمان به مارکسیسم - لنینیسم جستجو می کردیم، آن رفقا، این بحث را بی مورد می دانستند و معتقد بودند، ایدئولوژی سازمان، مارکسیسم - لنینیسم است و مشکل سازمان، مشکل نداشتن برنامه و سیاست روشن است.

متأسفانه، اتخاذ مواضع خام از جانب طرفین، و بدتر از آن اصرار بر این مواضع نادرست و ناپخته توسط هر کدام از ما، منجر به جناح بندی، اقلیت و اکثریت در سازمان شد.

تا این پلنوم، اگر چه، کمیته مرکزی سازمان، تحلیل همه جانبه و روشنی از حاکمیت نداشت ولی در تحلیل نهایی، حاکمیت را، حاکمیت خرده بورژوازی واپس گرا شناخته و مشی مخالفت و مبارزه با آن را در پیش گرفته بود. رای ندادن به جمهوری اسلامی، و نامه به بازرگان، از نمونه های بارز مخالفت کمیته مرکزی با جمهوری اسلامی بود. در آن مقطع، برخی از رفقا نظیر حیدر، بر این نظر بودند که، حاکمیت، ارگان سازش خرده بورژوازی واپسگرا و لیبرالها است. ولی نامه به بازرگان، در کمیته مرکزی، قبل از انتشار بیرونی، هیچ مخالفتی نداشت. مخالفت با نامه به بازرگان، بعد از انتشار، از طرف اعضای سازمان مطرح شد. موضع گیری در برابر حاکمیت، علیرغم وجود نظرات متفاوت در کمیته مرکزی، تا پلنوم وسیع و در پلنوم وسیع، به یک موضوع اختلافی که منجر به جناح بندی در کمیته مرکزی و پلنوم وسیع شود، تبدیل نشده بود. این اختلاف نظر، آنقدر غیرجدی بود که حتی در پلنوم وسیع بعنوان یک موضوع جدی مورد بحث و تبادل نظر قرار نگرفت. تا آنجا که خاطر ام است، رفیق حیدر که از طراحان اصلی ارگان سازش بود، هیچ سندی را در باره مشی سیاسی سازمان، جهت تصویب، به کمیته مرکزی و پلنوم وسیع ارائه نکرد. و هیچکس دیگر نیز این کار را نکرد. برای روشن شدن حد اختلاف نظرات موجود در کمیته مرکزی تا مقطع پلنوم وسیع، لازم است گفته شود که رفیق نگهدار که نویسنده اصلی نامه به بازرگان بود، بعدها، در اواخر پائیز سال ۱۳۵۸، در کار شماره ۳۵، طی مقاله ای، خمینی را مورد انتقاد قرار داد که چرا لیبرالها را در راس حکومت قرار داده است. این مقاله را رفیق فرخ و رفیق امیر نوشته بودند و رفیق مصطفی مدنی که در عمل سردبیر نشریه بود آن را در نشریه درج کرده بود. چرخش از موضع مخالفت با حاکمیت خرده بورژوازی واپسگرا و گرایش مثبت به دولت موقت، به موضع مخالفت با دولت بازرگان و نزدیکی به حاکمیت، بعد از پلنوم وسیع انجام گرفت. در آبان سال ۱۳۵۸، فرخ طی مقاله ای در مورد تسخیر لانه جاسوسی، به سایش دگم های خرده بورژوازی اشاره کرده و تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان خط امام را، اقدام ضدامپریالیستی اعلام می کند. اختلافات اصلی در مورد تحلیل از حاکمیت، در درون سازمان، در واقع از کار شماره ۳۵ (آبان ماه ۱۳۵۸) و کار شماره ۳۷ (آذر ۱۳۵۸) شروع می شود. این مقالات از یکسو حزب توده ایران را، سازشکار اعلام می کند، از سوی دیگر نسبت به اردوگاه جهانی ضد امپریالیستی (سوسیالیسم واقعا موجود) نگاه مثبت دارد. این مقالات، در واقع، بازتاب سایش دگم های خرده بورژوازی (حکومتیان) نبود بلکه آغاز سایش مخالفت با جمهوری اسلامی و نزدیکی به آن بود. اساسا از این به بعد است که موضع گیری نسبت به حاکمیت، بتدریج، به موضوع اختلاف جدی میان اقلیت و اکثریتی که قبلا بر سر مشی گذشته شکل گرفته بود، بدل می شود. هیچیک از رفقای اقلیت، علیرغم مخالفت با سمت گیری این مقالات، هیچ سندی را، جهت بررسی و تصویب، به کمیته مرکزی، ارائه ندادند.

و اما در باره اینکه آیا جنگ اول کردستان و گنبد، از جمله موارد اختلافی بود که منجر به جناح بندی در کمیته مرکزی شود، می توانم بگویم این طور نبود. اولاً این جنگ ها را ما ایجاد نکرده بودیم که بر سر ایجاد یا عدم ایجاد آن اختلاف نظر داشته باشیم. دیگران ایجاد کرده بودند و دامنگیر ما هم شده بود. ثانياً، موضع گیری در برابر جنگ های جاری، نمی توانست، جدا از مواضع عمومی ما نسبت به حاکمیت باشد و موجب جناح بندی شود. در آن موقع کمیته مرکزی مخالف حاکمیت بود. ثالثاً، در کمیته مرکزی وقت، قبل از اینکه بتوان، از اختلاف نظر در باره جنگ اول کردستان سخن گفت، باید به اغتشاش نظر و ناروشنی ها انگشت گذاشت.

باید توجه داشت که، اگر چه سازمان، در آن مقطع کمیته مرکزی داشت، ولی هنوز، سیستم و مکانیزم و قواعد و ضوابط حزبی روشن و مدونی وجود نداشت، تا باتکیه بر آن، هم بتوان سیاست و مواضع اصلی سازمان را تدوین و تصویب کرد و هم اجرای آن سیاست و افراد کمیته مرکزی را کنترل کرد. آن زمان، ما هنوز هیات سیاسی به مفهوم واقعی کلمه و دبیر اول و سخنگو و تشکیلات حزبی و ... نداشتیم. بسیاری مواقع، حوادث بگونه ای پیش می رفت که هر یک از ما، ناچار بودیم بدون اطلاع دیگر

رفقای کمیته مرکزی، در برابر این حوادث موضع بگیریم. در آن موقع، این مواضع، براحتی مواضع سازمانی می شد. این وضع شامل اعضای کمیته مرکزی و مسئولین تشکیلاتی نیز بود. علیرغم وجود کمیته مرکزی، افراد کمیته مرکزی و مسئولین استان ها و شهرها، بسته به اینکه کجا قرار گرفته بودند و به چه امکانات و به کدام یک از رفقای کمیته مرکزی دست رسی داشتند، نظرات خود را بجای نظرات کمیته مرکزی پیش می بردند. بعنوان مثال، وقتی که رفیق بهروز سلیمانی بعنوان مسئول سندج از سندج با من تماس تلفنی گرفت (من در ستاد سازمان در خیابان میکده بودم) و گفت که ما در سنگر هستیم و چه باید بکنیم، من پاسخ دادم، ما مخالف جنگ هستیم و شما نباید بشکل مسلحانه در جنگ شرکت کنید، بهروز چنین کرد. وقتی که این موضوع را با فرخ در میان گذاشتم، او مرا مورد انتقاد قرار داد که چرا تو چنین رهنمودی دادی.

من انتقاد را قبول نکردم و روی نظر خود باقی ماندم. البته خوشبختانه جنگ نشد.

در مورد جنگ اول گنبد نیز، کمیته مرکزی آشکارا مخالف جنگ بود و حتی هیئتی برای فرونشاندن جنگ، به منطقه اعزام کردیم. هیچ رفیقی از کمیته مرکزی مدافع جنگ نبود.

یکی از مواردی که در پلنوم وسیع مورد بحث و جدل قرار گرفت، موضوع جنگ مسلحانه در کردستان بود. دو موضع نسبتاً متفاوتی در پلنوم وجود داشت. یکی آشکارا می گفت، ما باید در برابر جنگ حکومت علیه مردم کردستان، وارد مبارزه مسلحانه شویم، دیگری می گفت، سازمان نباید به نام خود در جنگ شرکت کند. طیف های مخالف و مدافع این دو نظر، بگونه ای بود که در قالب تنگ جناح بندی اقلیت و اکثریتی که بر سر مشی گذشته شکل گرفته بود، نمی گنجید. بعنوان مثال، من و رفقا جواد (علیرضا شاندریزی، عضو کمیته مرکزی، بعد از چند سال زندانی شدن، بدست مامورین جمهوری اسلامی تیرباران شد) و محمد کردستان (بهزاد کریمی)، جزو اکثریت بودیم ولی نسبت به موضوع جنگ مسلحانه در کردستان دو موضع کاملاً متفاوتی داشتیم. من موافق شرکت مسلحانه نبودم. برای روشن شدن موضوع، لازم است، خاطره ای را در این جا بیان کنم. قبل از پلنوم وسیع، وقتی که ارتش و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی به سرپرستی چمران، شهر سردشت را محاصره کرده بودند و مردم سردشت، شهر را بعنوان اعتراض تخلیه کرده و در اطراف شهر اطراق کرده بودند، کمیته مرکزی سازمان، هیئتی مرکب از رفقا انوشیروان لطفی و محسن شانه چی (این رفقا توسط رژیم تیرباران شدند) را تحت مسئولیت من، جهت بررسی و رسیدگی به مسئله جنگ به کردستان اعزام کرد. در همان روز، سازمان های سیاسی، از جمله سازمان ما در سندج، به عنوان اعتراض به حکومت و حمایت از مردم سردشت، یک راه پیمایی از سندج به سردشت ترتیب داده بودند. ما دوشب و دو روز در میان مردم سردشت بودیم. در این فاصله، ما با رفقای خود و برخی از مسئولین کومله نظیر کاک فواد، و حزب دموکرات کردستان در باره جنگ بحث و گفتگو داشتیم. لازم است گفته شود که کمیته مرکزی سازمان در آن مقطع، موضع روشنی در این مورد که آیا سازمان در برابر حکومت، در کردستان وارد مبارزه مسلحانه بشود یا نه، نداشت. بعد از ورود به منطقه، دیدار با مسئولین سازمان و دیگر جریانات سیاسی و بررسی اوضاع از نزدیک، من به نمایندگی از هیئت اعزامی سازمان، همراه رفیق بهروز سلیمانی، مسئول تشکیلات سندج، در یک جلسه حدوداً ۲۰ نفره، مرکب از افراد شورای شهر سردشت، حزب دموکرات کردستان و کومله و سازمان ما شرکت کردم. در این جلسه، شهید کاک فواد و ابوکریمی (از نمایندگان حزب دموکرات کردستان ایران در اروپا) که خوشبختانه زنده است حضور داشتند. بعد از شنیدن سخنان تعداد قابل توجهی از دوستان مبنی بر دفاع مسلحانه از حقوق و مبارزات مردم کردستان در برابر حکومت، من طی صحبت ۱۰ دقیقه ای، موضع خود مبنی بر مخالفت با جنگ مسلحانه و دلایل مخالفت خود را توضیح دادم. من به دوستان توضیح دادم که در لحظه کنونی، با توجه به روانشناسی مردم و نفوذ خمینی در میان اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران، جنگ ما و شما در کردستان علیه حکومت خمینی، علیرغم حقانیت و مواضع ما و شما، جنگ علیه اکثریت مردم ایران تلقی خواهد شد. ما نباید با شرکت در جنگ ناخواسته، بدست خمینی بهانه بدهیم تا بتواند مردم را در برابر ما قرار بدهد. به دوستان توضیح دادم که ما و شما نه تنها به لحاظ سیاسی، بلکه به لحاظ تدارکاتی و تسلیحاتی نیز شرایط شرکت و ادامه جنگ نابرابر را نداریم. با خالی کردن یکی دو تا پادگان نمی شود، این جنگ را به سرانجام موفقی رساند. به دوستان گفتم که در شرایط کنونی

، حتی اگر همه مردم کردستان ، از پیر و جوان و زن و مرد و کودک ، تا دندان مسلح شوند و دست به مبارزه مسلحانه علیه حکومت بزنند ، متاسفانه قادر نخواهند شد حکومت را در چشم انداز نزدیک ، شکست بدهند و به اهداف خود برسند . حل مسئله مردم کردستان ایران بدون حل مسئله کل مردم ایران شدنی نیست و اکثریت مردم ایران متاسفانه با حکومت است و در لحظه کنونی جنگ مسلحانه با حکومت دزست نیست . جلسه همان شب بدون نتیجه به پایان رسید . روز بعد ، نمایندگان شورای شهر و نمایندگان دولت چمران ، بعد از مذاکرات چند ساعته ، به توافقاتی رسیدند و مردم به خانه و کاشانه خود برگشتند . خوشبختانه در سردشت جنگ نشد . من از آنجا به بانه رفتم و بعد از ملاقات و گفت و گو با رفقای بانه و رفیق یوسف کشی زاده ، مسئول تشکیلات سازمان در بانه (رفیق یوسف بدست رژیم تیرباران شد) رهسپار مهاباد شدم .

بعد از دیدار و گفتگو با رفیق محمد کردستان (بهزاد کریمی) ، از او خواستم جلسه ای تشکیل داده و این مواضع را با رفقا در میان بگذارد ، از آنجا که رفیق محمد با مواضع مطرح شده از جانب من ، موافق نبود ، گفت ، نمی تواند مسئولیت این موضع را بپذیرد و نمی خواهد این موضع را در جلسه توضیح دهد . او گفت می تواند جلسه ای تشکیل دهد و من راسا این مسائل را در جلسه توضیح بدهم . او گفت در این جلسه شرکت نخواهد کرد . من از رفیق محمد خواستم ، چنین جلسه ای را با مسئولیت من ترتیب بدهد . ولو چنین کرد ، اکثریت رفقای شرکت کننده در جلسه (فکر می کنم بیش از ۸۰ نفر می شدند) بعد از شنیدن حرف ها و دلایل من ، به مخالفت با مواضع من و به دفاع از دفاع مسلحانه از حقوق مردم کردستان در برابر رژیم برخاستند . شب همان روز ، وقتی که ما در ستاد سازمان در مهاباد بودیم ، خبر رسید که نیروهای رژیم ، می خواهند آن شب یا فردا به مهاباد حمله کنند . روز بعد ، من رهسپار ارومیه شدم . همان روز و یا یک دور روز بعد ، نیروهای مسلح رژیم به مهاباد حمله کرد و نیروهای مسلح حزب دموکرات کردستان ایران ، و نیروهای مسلح سازمان ما و دیگر احزاب و سازمان ها به دره احزاب عقب نشینی کردند . در این زمان ، کمیته مرکزی سازمان هنوز موضع روشنی در زمینه شرکت یا عدم شرکت مسلحانه در برابر رژیم نداشت . این ناروشنی تا پلنوم وسیع نیز ادامه داشت ، اما چنانکه قبلا گفته شد ، صف بندی روی این موضوع ، مشابه صف بندی روی مشی چریکی نبود . اقلیت و اکثریتی که روی این موضوع در سازمان و پلنوم وسیع بوجود آمده بود با اقلیت و اکثریتی که روی گذشته وجود داشت ، انطباق نداشت . تعداد زیادی از رفقا که با مشی چریکی موافق نبودند و جزو اصولیون بودند ، تا پلنوم و حتی بعد از پلنوم نیز طرفدار دفاع مسلحانه از حقوق و مبارزات مردم کردستان بودند . و برخی رفقای مشهور به اقلیت ، چنین نظری نداشتند .

این بود روند شکل گیری اقلیت و اکثریت تا پلنوم وسیع ، اما لازم است برای روشن شدن موضوع به یک نکته مهم اشاره کنم . چیزی که تاکنون هیچ جا مطرح نشده است . تا کنون همه بر این گمان هستند که ، گویا نطفه های سازماندهی انشعاب ، در پلنوم وسیع مهرماه ۱۳۵۸ بسته شده است . رفقای اقلیت ، بویژه حیدر ، بر این تصور بودند که اگر ، اکثریت ، این نظر را می پذیرفت که حاکمیت ، ارگان سازش خورده بورژوازی واپس گر ولیبرال هاست ، انشعاب انجام نمی گرفت . این رفقا کوشش می کردند و هنوز هم کوشش می کنند ، اختلاف سیاسی را مبنای اصلی سازماندهی انشعاب قلمداد کند .

البته این بخشی از واقعیت است . اگر در باره تحلیل از حاکمیت و موضع گیری در برابر آن اختلاف جدی وجود نداشت ، رفقای که قبل از پلنوم وسیع ، قصد انشعاب داشتند ، بشدت تضعیف می شدند و شاید انشعابی رخ نمی داد . اما واقعیت اینست که ، هادی (حسن غلامی) ، قبل از پلنوم وسیع ، در حال تدارک انشعاب بود . برای هادی قبل از اینکه ، تحلیل از حاکمیت مهم باشد ، نوع برخورد با گذشته و کاربست تاکتیک مسلحانه در گذشته و حال مهم بود . او زمانی که تشخیص داد ، روند حرکت عمومی سازمان ، رد مشی مسلحانه (حتی بروایت رفیق جزنی) است ، تصمیم خود را گرفت . بعد از اینکه هادی ، در جریان اولین انتخابات سازمانی جهت تعیین کمیته مرکزی ، از عضویت در مرکزیت سازمان حذف شد و به عضویت مشاورت کمیته مرکزی درآمد ، بدینی او نسبت به روند جاری و به تعدادی از رفقا نظیر فرخ و اطرافیان نشان بیشتر شد . وقتی هنوز در ستاد سازمان بودیم ، او مبلغ زیادی پول ، تسلیحات و امکانات انتشاراتی را ، به همراه چند تن از رفقا ، مخفی کرده بود . هادی ، به من خیلی اعتماد داشت . من چندین بار به او اعتراض کردم که این کار صحیح نیست و تو نباید صف خود را از سازمان جدا کنی . او در برابر اعتراض من ،

همیشه سکوت می کرد. یکبار قرار بود، هادی مبلغ کلانی از پول های سازمان را به من تحویل بدهد. او گفت، وقتی که حسین زهری پول ها را در یک کیف دستی با خود حمل می کرد، مورد هجوم قرار گرفته و مهاجمین پول ها را برده اند. من قانع نشدم گفتم حسین زهری کیست و از هادی توضیح خواستم. من و هادی یک عمری با هم زندگی کرده و کارهای سخت و پیچیده ای را با هم سازمان داده بودیم و روش کار همدیگر را می شناختم. من از او توضیح خواستم و او برخلاف معمول توضیح نداد. من گفتم که می خواهم در حضور تو با حسین زهری صحبت کنم ولی او قبول نکرد. (این موضوع که آیا پول را واقعا از دست حسین زهری گرفته بودند یا نه برایم روشن نبود. فکر می کردم اگر پول را از دست زهری گرفته اند، چرا هادی، حاضر نیست در حضور او با زهری صحبت شود) گفتم هادی، ما در چند سال گذشته، کم اختلاف نداشتیم (هادی در سال ۱۳۵۵ و اوایل ۱۳۵۶ هنوز در برابر نظرات جزئی مقاومت می کرد و بحث های تند و جدی میان ما جاری بود) ولی هرگز برسر اختلافات، این برخوردها را نداشتیم. او گفت، من ترا دوست دارم ولی نباید امکانات سازمان را دست اپورتونیست ها داد. یک بار دیگر، وقتی که او پول فروش نشریات سازمان را تحویل نداد، ومن اعتراض کردم، گفت می دانی که من علیرغم نظرات تو نسبت به گذشته، ترا قبول دارم و به تو اعتماد دارم ولی حاضر نیستم امکانات سازمان را به اینها (منظورش فرخ و اطرافیانش بود) بدهم. من نمی دانم، آیا هادی این مسایل را بعدا به رفقای اقلیت گفته است یا نه، ولی آنچه روشن است، این است که رفقای اقلیت می دانند که هنگام انشعاب، پول و تسلیحات و امکانات انتشاراتی وسیعی داشتند. بخش وسیع آنها، قبل از پلنوم وسیع مهرماه ۱۳۵۸ توسط هادی و چند تن از رفقا تدارک شده بود، نه بعد از پلنوم.

مبنای اصلی سازماندهی انشعاب توسط هادی، نه اختلاف بر سر تحلیل از حاکمیت بلکه اختلاف بر سر گذشته و حال بود. رفیق هادی همراه چند تن از رفقا نظیر نظام و کاظم، نقش اصلی را در این سازماندهی داشتند. اکثریت نیروی رفقای اقلیت، در این خط افراطی بودند. افرادی نظیر حیدر و رسول که در راس اقلیت قرار داشتند، اختلافاتشان با ما، بیشتر، از زاویه تحلیل حاکمیت بود تا مشی گذشته. این رفقا اگر چه بعد از پلنوم وسیع، در راس اقلیت قرار گرفتند، و به لحاظ نظری به سازمانگران انشعاب بدل شدند ولی نقش تعیین کننده در سازماندهی انشعاب نداشتند. از نظر من این رفقا، خودشان، اقلیتی در اقلیت بودند و علیرغم تصور خودشان، نقش چندانی نمی توانستند و نتوانستند در میان رفقای اقلیت ایفا کنند. اقلیت، بعد از انشعاب از سازمان، وارد مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی شد. تصادفی نیست که حیدر و رسول و برخی دیگر از رفقا بعد از انشعاب اقلیت، نتوانستند با سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت) همکاری کنند و از اقلیت نیز انشعاب کردند.

من در پاسخ به سوالات ۱ تا ۳ به این موضوع اشاره کردم که در پلنوم وسیع مهرماه ۱۳۵۸ در مورد علل بحران و راه خروج از آن، عمدتا دو تحلیل و دو روش متفاوت از جانب شرکت کنندگان اتخاذ شد. اقلیت حاضر در جلسات چهارگانه، بحران را در فقدان برنامه و هدف و استراتژی و تاکتیک می دانستند و معتقد بودند که مبارزه ایدئولوژیک باید از کانال پاسخ به مسایل روزمره و تدوین هدف و برنامه و استراتژی و تاکتیک بگذرد. رفقا می گفتند، در پروسه تدوین این موارد، با انحرافات گذشته برخورد خواهد شد. اما اکثریت رفقای حاضر در جلسات چهارگانه بحران را در فقدان ایدئولوژی صریحا مشخص یا بزبان دیگر در بی هویتی ایدئولوژیک سازمان جستجو می کردند و معتقد بودند مبارزه ایدئولوژیک باید در برخورد با ایدئولوژی حاکم بر مشی گذشته سازمان، به منظور تحکیم اصول و دستیابی به ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم سازمان یابد. این بخش از رفقا می گفتند پس از این پروسه می باید به تدوین برنامه و هدف و استراتژی و تاکتیک پرداخت. اما اقلیت و اکثریت، هر دو، معتقد بودند که تعیین تکلیف باید در کنگره انجام گیرد.

امروز وقتی که، از ورای رویدادها و تاریخ، به افکار و روش برخوردهای اقلیت و اکثریت نسبت به علل و عوامل بحران و راه برون رفت از آن نگاه می کنی، می بینی که همه ما، بی آنکه خود بدانیم، نه از بحران شناخت داشتیم و نه راه برون رفت از آن را می شناختم. اقلیت و اکثریت، هیچ کدام، هیچ حرف جدید و جدی برای گفتن نداشتیم و در بهترین حالت، شاگردهای وفادار، اما مومن و کم دانش و غیرخلاق لنین و جزنی بودیم. و به خاطر همین، مبارزه فکری ما، اگر بتوان آن را مبارزه فکری نام

گذاشت، قبل از اینکه در جهت برون بردن سازمان از بحران باشد، خود دچار بحران بود. اقلیت بر مارکسیست - لنینیست بودن سازمان تاکید داشت و اکثریت، می خواست اصول را در سازمان تحکیم کند و آن را به مارکسیسم - لنینیسم مجهز سازد. نگاه اقلیت و اکثریت به مارکسیسم - لنینیسم، قبل از اینکه نگاه نقادانه و خلاقانه و متکی بر متدولوژی مارکسی باشد، نگاه مومنانه به آن بود. بی سبب نیست، درست در زمانی که مارکسیسم - لنینیسم، خود دچار عمیق ترین و بزرگ ترین بحران ها بود و سوسیالیسم واقعا موجود در آستانه فروپاشی قرار گرفته بود، ما (اکثریت) سازمان را به تجهیز هر چه بیشتر به مارکسیسم - لنینیسم فرا می خواندیم و آنها (اقلیت) آن را مبنای تدوین هدف و برنامه و ... سازمان اعلام می کردند. اما بلافاصله باید اضافه کنم که سخنان امروزی من و امثال من ناشی از فضیلت ما نیست، بلکه بازتاب تجارب تلخ و شیرین هزاران کمونیست و دیگر مبارزین راه آزادی و سعادت انسان ها و زحمتکشان است.

رفقای اقلیت، چه آن زمان و چه اکنون بر این باور بودند و هستند که گویا تاکید اکثریت کمیته مرکزی سازمان روی رد مشی چریکی بمنابۀ مشی جدا از توده و غیر منطبق بر اصول مارکسیسم لنینیسم، و تاکید مکرر بر بازگشت به اصول، یک شگرد سیاسی برای پیشبرد مشی راست روانه بود. در صورتی که، این تاکیدات، از اعتقاد عمیق و مومنانه ما نسبت به مارکسیسم لنینیسم و از احساس مسئولیت ما نسبت به سرنوشت سازمان ناشی می شد. و رفقای اکثریت بر این باور بودند که گویا هدف رفقای اقلیت از تاکید بر تدوین هدف و برنامه و نگه داشتن سازمان در گذشته و بی هویتی ایدئولوژیک است. در صورتی که این تاکیدات نیز، از اعتقادات عمیق و مومنانه اقلیت نسبت به مارکسیسم - لنینیسم و از احساس مسئولیت آنها نسبت به سرنوشت سازمان نشات می گرفت. اقلیت سرنوشت سازمان را در مارکسیست - لنینیست ماندن آن و مارکسیست - لنینیست ماندن سازمان را در ارگان سازش دیدن حاکمیت و بورژوایی دیدن آن جستجو می کرد. اکثریت اما سرنوشت سازمان را در مارکسیست - لنینیست کردن سازمان، و مارکسیست کردن سازمان را در ریشه کن کردن مشی چریکی جستجو می کرد. اگر به عمق اختلافات آن روزی اکثریت و اقلیت توجه شود، روشن می شود که نزاع اصلی کجا بود. نظریه پردازان اکثریت و اقلیت، این موضوع را بهتر از هر کس دیگری می دانند.

این حقیقت دارد که ما (اکثریت) با تاکید بر اصول مارکسیسم لنینیسم، نتوانستیم تحلیل علمی و همه جانبه از مجموعه روندها و از حاکمیت ارائه دهیم و سازمان را در مسیر راست روانه تا حد تجهیز به برنامه شکوفایی جمهوری اسلامی پس بردیم. اقلیت به درستی متوجه این خطر شده بود. اما این حقیقت را نمی توان پوشید که اقلیت نیز با تکیه بر اصول مارکسیسم لنینیسم، نتوانست تحلیل علمی و همه جانبه ای از مجموعه روندها و از حاکمیت ارائه بدهد و در نتیجه سازمان را مجددا در مسیر ماجراجویانه تا حد جنگ مسلحانه پس برد. اگر ما با تحلیل های مشعشعانه طبقاتی و سایش دگم های خرده بورژوایی به دام مبارزه ضد امپریالیستی رژیم خرده بورژوایی افتادیم و نتوانستیم اهمیت دفاع از آزادی و دموکراسی و حقوق زنان و رابطه آنها با عدالت اجتماعی و حقوق کارگران و زحمتکشان را دریابیم و در این سنگر با رژیم دینی استبدادی مصاف ببندیم، آنها با تحلیل های طبقاتی علمی و بورژوایی نامیدن حکومتی که هیچ شباهتی به بورژوازی نداشت، نتوانستند سمت و سوی اصلی نبرد فکری، فرهنگی، اجتماعی، طبقاتی و سیاسی جاری در عمق و جان جامعه را دریابند و در سنگر زمان با رژیم ارتجاعی ماقبل زمان قرار گیرند. این که پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک به چه نحوی بود و حول نحوه پیشبرد آن چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت تا آنجا که خاطر ما است، بعد از پلنوم وسیع، تعدادی از رفقای اقلیت (نظریه پردازان) از کارهای اجرایی کنار کشیدند تا به تدوین هدف و برنامه، استراتژی و تاکتیک پردازند. آنها که معتقد بودند حل بحران از کانال پاسخ به نیازهای مبرم جنبش و تدوین هدف و برنامه و ... می گذارد، جنبش و سازمان واقعا موجود را در عمل رها کردند تا برنامه و هدف و مشی سیاسی خود را با شرکت اندکی از فداییان خلق ایران و در غیاب انبوهی از آنان تدوین کنند و بعد به مبارزه ایدئولوژیک با ما یعنی انبوهی از فدائیان خلق ایران پردازند. در واقع آنها رهبری سازمان را تا تدوین نظرات خود به ما سپردند. و ما که دنبال اصول و دستیابی به مارکسیسم - لنینیسم بودیم، در حالی که در اصول غوطه ور بودیم، به رهبری جنبش و سازمان واقعا موجود پرداختیم. آن رفقا رهبری جنبش و سازمان را تا تدوین هدف و

برنامه و مشی خود، به امان خدا سپردند تا بتوانند بعداً به یاری برنامه خود، سازمان را هدایت و رهبری کنند و ما کورمال کورمال جنبش و سازمان را به این راه و آن راه و بالاخره به راه راست هدایت و رهبری کردیم. از پلنوم وسیع مهر ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۵۹، بحران سازمان فدائیان خلق ایران نه تنها تخفیف پیدا نکرد بلکه باز هم بیشتر و عمیق تر شد. در این پروسه رفقای اقلیت بدون موافقت اکثریت حوزه های ایدئولوژیک تشکیل دادند و بعد از مدتی ما وجود این حوزه ها را به رسمیت شناختیم. این که این پروسه چگونه طی شد، دقیقاً خاطریم نیست. اما این را می دانم که در میان ما و آنها دو گرایش نسبت به این مبارزه ایدئولوژیک و فراکسیون ها و حوزه ها وجود داشت. در میان ما دو گرایش عمل می کرد. یکی وجود این مبارزه ایدئولوژیک و حوزه ها را تا کنگره حق اقلیت می دانست و آن را می پذیرفت، دیگری آن را نقشه اقلیت ارزیابی می کرد ولی از روی مصلحت قبول می کرد. در میان آن رفقا نیز دو گرایش عمل می کرد. یکی می خواست مبارزه ایدئولوژیک را دامن بزند و جلو انحراف به راست سازمان را بگیرد، دیگری امیدی به این مبارزه نداشت، سازمان را از دست رفته می دانست و درصدد ایجاد تشکیلات بود.

در اوایل بهار سال ۱۳۵۹ رفقای اقلیت به مرکزیت سازمان چند پیشنهاد ارائه کردند. از جمله پیشنهاد کردند که مبارزه ایدئولوژیک در نشریه کار علنی شود و رفقای اقلیت به موقعیت تشکیلاتی خود برگردند. هیئت سیاسی به پیروی از جهت گیری مرکزیت سازمان، پاسخ به اقلیت را موکول به نظر خواهی از تشکیلات کرد و فاصله زمان معینی را برای این کار تعیین کرد. اقلیت، این پیشنهاد را قبول نکرد و مرکزیت سازمان را تحت فشار قرار داد. مرکزیت در برابر این فشارها، به رفقای اقلیت پیشنهاد نمود که مبارزه ایدئولوژیک در یک ارگان تئوریک نظیر نبرد خلق علنی شود.

رفقای اقلیت، این پیشنهاد و موکول کردن پاسخ به نظر خواهی از تشکیلات را سنگ اندازی در برابر علنی شدن مبارزه ایدئولوژیک ارزیابی کردند و سخت برآشفتمند. لازم است همین جا توضیح دهم که موکول کردن پاسخ به پیشنهادات اقلیت به نظر خواهی از تشکیلات، اگر چه سنگ اندازی نبود ولی چونیک بنگری، حقیقتاً اعتماد سوز بود. ما (اکثریت) قبل از آن تاریخ، کارهای بسیار مهم تر از پاسخ به اقلیت را بدون نظر خواهی از تشکیلات و به شیوه غیر دموکراتیک پیش برده بودیم ولی در مورد پیشنهادات منطقی رفقای اقلیت به یاد تشکیلات افتاده بودیم. تحلیل مندرج در نشریه کار شماره ۳۵ و شماره های بعد در باره حاکمیت که مهمترین موضع گیری بود و تنها توسط کنگره سازمان می توانست اتخاذ شود و یا می بایستی به نظر خواهی تشکیلات گذاشته می شد، بدون کمترین توجه به نظر تشکیلات و حتی بدون نظر خواهی از کمیته مرکزی، چاپ و منتشر شده بود اما پاسخ به اقلیت، به نظر خواهی از تشکیلات موکول می شد. رفقای اقلیت شاهد و ناظر این کارهای غیر تشکیلاتی و غیر دموکراتیک ما بودند و دیگر به قسم حضرت عباس از جانب ما اعتماد نداشتند.

آنها بعد از این که نظر ما را شنیدند، اعلام کردند که چنان که مرکزیت سازمان در اسرع وقت مبارزه ایدئولوژیک علنی را در نبرد خلق به موقع اجرا نگذارد، اقلیت تحت عنوان سازمان چریک های فدایی خلق ایران نشریه کار دیگری منتشر خواهد کرد. مرکزیت سازمان برای جلوگیری از انشعاب، در اوایل خرداد ۱۳۵۹ تصمیم خود مبنی بر به اجرا در آوردن مبارزه در نبرد خلق را به اطلاع رفقا رساند. اما رفقای اقلیت گفتند، این را کافی نمی دانند و خواهان آن شدند که مبارزه ایدئولوژیک در ضمیمه کار انجام گیرد. آنها اعلام کردند که قصد ندارند، در ضمیمه کار موضع گیری سیاسی کنند. رفقا از ما خواستند تا چند روز آتی تصمیم خود را به اطلاع آنها برسانیم. در عین حال اعلام کردند، چنانکه ضمیمه نشریه کار از جانب مرکزیت پذیرفته نشود، آنها نشریه کار مستقلی منتشر خواهند کرد.

هیئت سیاسی سازمان، طی نشستی، ضمیمه نشریه کار را پذیرفت. در عین حال از رفقای اقلیت خواست، فرصتی به هیئت سیاسی بدهند تا نظر حوزه های سازمانی را در باره ضمیمه نشریه کار بپرسد. این تصمیم ها به اطلاع رفقا رسید. فدای همان روز، رفقای اقلیت اعلام کردند، اکثریت سنگ اندازی می کند و ما نشریه کار را زیر چاپ فرستاده ایم. هیئت سیاسی سازمان بلافاصله به رفقای اقلیت اطلاع داد، حاضر است منتظر پاسخ تشکیلات نماند و با مسئولیت خود، در این مورد تصمیم بگیرد، در چنین صورتی آنها چه خواهند کرد. رفقای اقلیت پاسخ را به فردا موکول کردند و فردا پاسخ مثبت دادند. آنها مطالبی را به منظور چاپ

در ضمیمه نشریه کار در اختیار هیئت سیاسی قرار دادند. اما در هیئت تحریریه یک اشتباه بزرگ دیگری روی می دهد و آن، قید مواضع سازمان و مسئله اقلیت در بالای ضمیمه نشریه کار بود. این اشتباه، از یکسو بی اعتمادی بخشی از اقلیت را به مرز انفجار رساند و از سوی دیگر فرصت مناسبی در اختیار بخش انشعاب طلب اقلیت قرار داد. این حقیقت دارد که هدف بخشی از اقلیت، از این مبارزه ایدئولوژیک و بازی های تشکیلاتی، کندن نیروی هر چه بیشتر از تشکیلات بود. آنها گمان می کردند که اکثریت اعضا و هواداران سازمان، نا آگاه هستند و فریب مرکزیت را خورده اند و بدنبال فرصت بودند تا با استفاده از آن، این نیروی گول خورده را آگاه کرده و به سوی خود بکشند. تنگ نظری ها، ندانم کاری ها و برخوردهای غیر دموکراتیک مرکزیت با پیشنهادات اقلیت (پذیرش مبارزه ایدئولوژیک در نشریه کار و بازگشت رفقا به موقعیت های قبلی خود) از یکسو بی اعتمادی ها را به اوج خود رساند و از سوی دیگر بهانه مناسبی بدست افراطی ترین بخش اقلیت داد. هیات سیاسی وقت در یک نشست قبول کرد که عنوان مواضع سازمان و مسئله اقلیت را به مواضع اکثریت و اقلیت تبدیل کند. این موضوع با موافقت سه تن از اعضای هیات سیاسی به تصویب رسید. یکی از اعضای هیات سیاسی مخالف بود. ما این تصمیم را به اطلاع آنها رساندیم، اما دیگر کار از کار گذشته بود. رفقای اقلیت مارکسیست تر و انقلابی تر و قاطع تر از آن بودند که تن به سازش با ما اپورتونیست های سازشکار و عوامل بورژوازی بدهند. آنها نشریه کار خود را در تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۵۹ منتشر کردند و انشعاب به سرانجام رسد. در بالای این نشریه تاریخ ۱۳ خرداد درج شده بود. روشن بود که قیام تدارک دیده شده بود.

لازم است اضافه کنم که اگر برخورد مرکزیت در برخورد با اقلیت و کل تشکیلات برخورد غیردموکراتیک بود، برخورد نظریه پردازان و رهبران اقلیت نیز با اعضا و هواداران غیردموکراتیک بود. این رفقا چندین و چندین ماه در اطاق های در بسته و بدور از چشمان هزاران فدایی، و بجای همه فدائیان، ابتدا برنامه و مشی خود را نوشتند و سپس خواهان مبارزه ایدئولوژیک علنی شدند. این رفقا دموکراسی را برای خود می خواستند نه برای همه فدائیان.

اگر به گذشته برگردیم و بخواهیم از دید نقادانه به درک ما فدائیان از دموکراسی تشکیلاتی نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که در بهترین حالت، برداشت فدائیان از دموکراسی، حاکمیت اکثریت بر اقلیت بود. به زبان دیگر شناخت فدائیان از دموکراسی، شناخت معاصر نبود بلکه به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تعلق داشت. نه تنها ما بلکه دیگر جریانات چپ ایران نیز تا زمانی که در اقلیت قرار داشتیم از دموکراسی دفاع می کردیم ولی اگر چرخ روزگار بگونه ای پیش می رفت که در اکثریت قرار می گرفتیم دموکراسی فراموش می شد. رفقای اقلیت که پرچم دموکراسی تشکیلاتی را علم کرده بودند، بعد از انشعاب، دموکراسی را در حق یکدیگر رعایت نکردند و باهم از یکدیگر انشعاب کردند. تعدادی از این رفقا نه تنها دموکراسی را رعایت نکردند بلکه به خشن ترین شکل و حتی به شکل مسلحانه رفقای خود را از سازمان اخراج کردند. تصادفی نیست که سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت) به چندین و چندین سازمان بدل شده است. چند تن از این رفقا هم چنان به پاکسازی صفوف خود از عوامل بورژوازی مشغول هستند. براستی آیا بورژوازی ایران این همه فدایی در سازمان چریک های فدایی خلق ایران داشت؟؟؟؟!! حقیقت این است که نظریه پردازان و رهبران اکثریت و اقلیت علیرغم اینکه خود را مارکسیست لنینیست می دانستیم، و هر کدام از ما، دیگری را به اپورتونیسم متهم می کردیم، حتی مارکسیسم را نیز بدرستی نمی شناختیم. ما عقب ماندگی ها و محدودیت های ذهنی خودمان را رنگ و لعاب مارکسیستی می دادیم. از دانش محدود و کج و کوله خود، حقیقت مطلق درست می کردیم. مارکسیسم - لنینیسم را علم می دانستیم و گمان می کردیم، ما هر کداممان با خواندن چند کتاب عالم هستیم. حقیقت همیشه مطلق بود و همیشه در نزد ما بود. از دیالکتیک مارکسی سخن می گفتیم ولی تنها چیزی که درکش نکرده بودیم همان دیالکتیک مارکس بود و به خاطر همین، همه چیز را سیاه و سفید می کردیم. رنگ خاکستری، در نزد ما بدترین رنگ ها بود. اگر به واژه هایی که اکثریت و اقلیت در باره یکدیگر بکار می بردند، مروری شود، متوجه خواهیم شد که حقیقت مطلق، فقط و فقط در اختیار یکی است.

امروز که به گذشته نگاه می‌کنم، این انشعاب و انشعاب‌های دیگری را که در صفوف فدائیان خلق ایران رخ داده، منفی ارزیابی می‌کنم. این افتخار آفرین نیست که ما فدائیان با این انشعاب‌ها، بزرگترین سازمان سیاسی چپ ایران را تکه تکه کردیم. من هیچوقت موافق این انشعاب نبودم. و این را نیز قبول نکرده‌ام که این انشعاب‌ها امری اجتناب‌ناپذیر بوده است. رفقا ابتدا تصمیم به جدایی و با تاراندن رفقای خود می‌گیرند، و تصمیم خود را به اجرا می‌گذارند و سپس می‌گویند این جدایی و یا تاراندن، اجتناب‌ناپذیر بود. گویا ما نیستیم که این تصمیم‌ها را گرفته و یا می‌گیریم. گویا انجمن‌های غیبی یا انجمن شیاطین و یا دست‌نمایی خداوند بجای ما و برای ما تصمیم گرفته‌اند و یا می‌گیرند.

براستی آیا اکثریتی‌ها نظیر جمشید طاهری پور (رحیم)، علی توسلی (حسن) و فرخ و... به اندازه کافی فکر کرده‌اند که اگر بجای تاراندن رفقای مخالف خود، انعطاف‌های لازم را نشان می‌دادند، می‌توانستند جلوی انشعاب‌ها را بگیرند؟ آیا اقلیتی‌ها نظیر حیدر و رسول و پرویز و هاشم و حماد و... روی این موضوع به اندازه کافی فکر کرده‌اند که اگر انشعاب نمی‌کردند و بردباری از خود نشان می‌دادند، این امکان وجود داشت که سازمان مسیر غیر از آن مسیری را طی کند که طی کرد؟ آیا راه کارگرها نظیر رفقا روبن و ممی شالگونی و اصغر ایزدی، جلال افشار و... به اندازه کافی فکر کرده‌اند که اگر به سازمان می‌پیوستند، این امکان وجود داشت که سازمان مسیری دیگری را طی کند؟ آیا رفقای مرکزیت آن زمان نظیر فرخ و جمشید و امیر و معجد به اندازه کافی تلاش کردند که اقلیت انشعاب نکند و راه کارگری‌ها به سازمان بیایند؟ اگر این تلاش‌ها انجام نگرفت به چه دلایل انجام نگرفت؟ آیا منافع گروهی و اختلافاتی که در زندان‌ها میان رفقا شکل گرفته بود، از موانع جدی ورود راه کارگری‌ها به سازمان نبود؟ آیا آنها با این کار منافع گروهی و تنگ‌نظرانه خود را بر منافع بزرگترین بخش جنبش چپ ایران ترجیح ندادند؟ آیا این موضوع مورد بحث قرار گرفته که چرا راه کارگری‌ها از آمدن به سازمان طفره رفتند و چرا ما از آوردن آنها دست کشیدیم؟ آیا اکثریت و اقلیت و راه کارگری‌ها در استفاده از امکانات واقعا موجود بسود جنبش چپ ایران کوتاهی نکرده‌اند؟ من هنوز هم قانع نیستم که مرکزیت سازمان برای جلب راه کارگری‌ها و برای جلوگیری از انشعاب به اندازه کافی تلاش کرد. هنوز هم قانع نیستم که راه کارگری‌ها هیچ راهی بجز درست کردن سازمان مستقل نداشتند. من هنوز هم قانع نیستم که رفقا حیدر و رسول و پرویز نویدی و حماد و هاشم و... و بعدها مصطفی مدنی و بعدها علی کشتگر و شهید همایون (هیبت معینی) و بهروز سلیمانی و لیلی رودی هیچ راهی بجز انشعاب نداشتند.

و امروز؟ آیا امروز نیز با این همه تجربه باید به تعداد نظریه پردازان و رهبران چپ طرفدار سوسیالیسم، سازمان و یا نشریه طرفدار سوسیالیسم داشته باشیم؟ آیا بعد از این همه سال، هنوز هم برای همکاری‌های سیاسی و تشکیل بلوک سیاسی چپ، باید تک تک ما یک تعریف و یک برداشت و یک تفسیر از سوسیالیسم و چگونگی تحقق آن داشته باشیم؟ آیا ما حق تفسیر سوسیالیسم و کمونیسم را بعنوان یک حق دموکراتیک، به رسمیت می‌شناسیم؟ اگر می‌شناسیم آیا منتظر هستیم تا مراکز غیبی، ما را حول یک بلوک سیاسی دموکراتیک و فراگیر گرد آورد؟ !!!

رفقا! جامعه ایران، در معرض دگرگونی‌های بزرگی قرار دارد. زمینه برای شکل‌گیری جنبش نیرومند چپ در داخل کشور بیش از هر زمان دیگر فراهم‌تر است. بیایید یکبار هم شده، صدای توفان‌های کوچک و بزرگ و آهنگ پرشتاب نبض زمان را دریابیم. جای بلوک سیاسی چپ طرفدار آرمان سوسیالیسم در جامعه ایران خالی است. به انشعاب‌ها و تسویه حساب‌ها پایان ببخشیم. باور کنیم این همه عوامل بورژوازی در میان ما و شما نبوده و نیست. بیاییم در شرایط کنونی با حفظ آرمان سوسیالیسم، با حفظ شکل‌های حزبی خود حول عمومی‌ترین اهداف برنامه‌ای و عمومی‌ترین سیاست، در یک بلوک سیاسی متشکل شویم و فریاد آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی را نیرومندتر از همیشه بگوش کارگران و مردم ایران برسایم. چپ ایران اگر امروز نتواند به شکل دموکراتیک در یک بلوک سیاسی متشکل شود، هرگز نخواهد توانست در روندهای سیاسی کشور تاثیر جدی بگذارد. ما نیرومند و توانا هستیم اگر متشکل شویم.

رفقا: بشیوه دموکراتیک در یک بلوک سیاسی دموکراتیک و فراگیر متشکل شویم.

مصاحبه با رفیق مصطفی مدنی

- ۱- اقلیت و اکثریت بطور رسمی در پلنوم مهرماه ۵۸ شکل گرفت ، ولی روند شکل گیری جناح بندی های درونی سازمان ، پس از انقلاب بهمین آغاز می شود . این روند پس از انقلاب چگونه بود ؟ حول چه مسائل نظری ، سیاسی و تشکیلاتی این جناح بندی ها شکل گرفت ؟ حول مسائل مهم از جمله برخورد به حاکمیت ارزیابی از گذشته و مشی چریکی ، جنگ اول سندیج ، جنگ اول گنبد ، نامه به بازرگان ، جنگ مردادماه در کردستان و ... اختلافات و صف بندی ها در سازمان و رهبری چگونه بود ؟
 - ۲- چه کسانی در شکل گیری جناح بندی های درونی نقش مهم داشتند ؟ پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک به چه نحوی بود ؟ و حول نحوه پیشبرد آن چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت ؟ نقش و تاثیر نیروهای دیگر در جناح بندی های درونی سازمان چه بود ؟
 - ۳- چرا و به چه دلالتی تصمیم گرفته شد پلنوم مهرماه تشکیل شود ؟ این پلنوم با چه تدارکی و چگونه تشکیل گردید ؟ چه نوشته هایی به پلنوم ارائه شد ؟ مضمون اصلی اختلافات در پلنوم ، صف بندی ها و نتایج پلنوم چه بود ؟
 - ۴- جناح بندی های اقلیت و اکثریت پس از پلنوم چه شکلی بخود گرفت ؟ مناسبات بین آن دو چگونه بود و تا مقطع انشعاب چه روندی طی کرد ؟ مبارزه ایدئولوژیک درونی در اقلیت و اکثریت در این فاصله چه تغییر و تحولی کرد و چگونه اعضا و فعالین سازمان در جریان اختلافات قرار داده می شدند ؟
 - ۵- چرا پس از پلنوم ار اقلیت فاصله گرفتید ؟
 - ۶- پس از پلنوم در رهبری سازمان صف بندی حول مسائل گرهی از جمله در رابطه با چگونگی مناسبات با اقلیت و مساله انشعاب چه بود و چه تغییراتی تا مقطع انشعاب کرد ؟ موضع شما چه بود ؟ و چه تلاشی در آن جهت کردید ؟
 - ۷- ایده انشعاب در اقلیت و اکثریت از چه زمانی مطرح شد ؟ در مقطع انشعاب موضوعات و اختلافات اصلی چه بود ؟ انشعاب چگونه عملی شد ؟
 - ۸- جناح چپ اکثریت در مقطع انشعاب شکل گرفته بود یا نه ؟ اختلافات شما با اقلیت و اکثریت حول چه مسائلی بود ؟ چرا هنگام انشعاب ترجیح دادید با اکثریت بمانید ؟
 - ۹- امروز که به گذشته نگاه می کنید این انشعاب را چگونه ارزیابی می کنید ؟ آیا می شد جلوی انشعاب را گرفت ؟ آیا انشعاب اقدام درستی بود یا نه ؟
 - ۱۰- اگر نکته مهم دیگری به نظرتان می رسد که در سئوالات مطرح نشده است . لطفا ذکر کنید .
- در پاسخ به سوال نخست یعنی چگونگی روند شکل گیری جناح بندی های درون سازمان و انشعاب اقلیت و اکثریت که مهم ترین بخش این نظرخواهی ست ، مقدم بر هر چیز باید بگویم ، همانگونه که در سئوالات مطرح است ، روی میز گذاشتن اسناد یک انشعاب کهنه ، تنها زمانی می تواند برای چپ ارزش های تازه داشته باشد ، که از محدوده های بسته سازمانی بدر آید ، صورت بندی های حقوقی را پشت سر بگذارد و برگ هایی تاریخی یک جنبش عمومی را ، در محتوا و شکل زیر و رو کند . این درست است که سازمان فدایی در دوران معینی نقش تعیین کننده در وضعیت چپ ایران داشت ، و این نیز رواست که خود تاوان پرداز خطاهای خویش باشد ، ولی حقیقت اینست که روندهای فکری درونی سازمان ، مطلقا محفوظ به خود آن و محصور در لحظه های انقلاب نبود و منفک تاثیرات فکری چپ و اوضاع و احوال عمومی جامعه نمی توانست باشد .
- بنابر این نگاه دوباره به روندهای فکری و جناح بندی های نظری درون سازمان فدایی را باید با توجه به خصائل تاریخی شکل گرفته فدایی ، دیدگاه ها و نظریه های عمومی چپ و تاثیرات شرایط جنبش بر آنها ، مورد ارزیابی قرار دهیم .
- با این مقدمه تلاش من این خواهد بود که ظهور جناح بندی ها و انشعاب اقلیت و اکثریت را در شکل و محتوا و به آن گونه که سالیان سال ذهن مرا بخود معطوف داشته است ، از نظر بگذرانم . البته ضروری می دانم تاکید کنم ، این نگاه به انشعاب در جنبش فدایی ، اگر چه عمری است با من است ، اما چه بسا هنوز بسیار نارسا و دارای ابهام باشد . ولی تردید ندارم که تنها با روشنی انداختن بر واقعیت ها ، طرح دیدگاه ها و نقد و بررسی آنهاست که حقیقت روشن تر می شود و تجربیات کل چپ را غنا می بخشد

. بخصوص که باید اضافه کنم، در فکر من، انشعاب اقلیت و اکثریت، یک نقطه چرخش بزرگ نه فقط در حیات سازمان فدایی، که در کل جنبش و کشور ما بود. چرا که فدایی در این مقطع، از مهم ترین ستون های مقاومت در برابر انحصارگری ارتجاع تازه به قدرت رسیده به حساب می آمد و مسئولیت سنگینی بر گرده داشت. انشعاب، سازمان فدایی را از توازن قوای سیاسی جامعه خارج کرد. سازماندهی مقاومت توده ای را که روز بروز بیشتر تقویت می شد، درهم ریخت و راه را بر یکه تازی و تسلط حکومت مذهبی هموار نمود.

انشعاب چگونه زمینه پیدا کرد.

شکل گیری اقلیت و اکثریت، جدا از مکانیزم های درونی سازمانگرانه انشعاب که بعدا به آنها خواهم پرداخت، نه در رابطه با تحلیل از حاکمیت، نه نامه به بازرگان و نه حتی اختلافات سیاسی، که صرفا در رابطه با نحوه برخورد نسبت به گذشته سازمان شکل گرفت و سپس بتدریج به موضوع سیاسی تبدیل گشت.

یکی از مهمترین بحث هایی که از فردای انقلاب در کنار بحث در مورد انقلاب و حاکمیت در جلسه شورای عالی دنبال می شد، پیرامون نقد خط مشی گذشته بود. تا آنجا که من بخاطر دارم، در این جلسات هیچکس از خط مشی گذشته دفاع نمی کرد. ولی چشم هائی که نگران این نحوه نقد بود، حکایت از این داشت که اختلافاتی وجود دارد. در اوائل تابستان ۵۸ یکی از محافل چپ که بعدا بنام راه کارگر اعلام موجودیت کرد، خواستار پیوستن گروهی به سازمان گشت. این رفقا همراه با پیشنهاد خود دست نوشته ای را نیز برای شناخت سازمان از مواضعشان ارائه دادند که به نقش و وظایف پیشاهنگ پرداخته بود. این نوشته بجای نقد سازنده از خط مشی گذشته و بجای نگاهی همه جانبه به جنبه های منفی و مثبت حرکت فدایی، به شیوه ای انحلال طلبانه و مایوس کننده بر حیات سیاسی یک سازمان رزمنده خط بطلان می کشید و موجودیت آن را زیر سؤال می برد. اکثریت رهبری با این نوشته موافق بود و خود نیز به همین شیوه با گذشته برخورد می کرد. در مقابل کل بدنه سازمان و بسیاری از توده های مردم که فدایی را مهم ترین نقطه اتکا در برابر ارتجاع مذهبی تلقی می کردند و شور انگیزختگی، صداقت و جدیت آن را شرط لازم برای اعتماد به یک حزب سیاسی می شناختند، نمی توانستند به این شیوه مکانیکی و دانشجو ماب، خود، نیروی خویش را نفی کنند. تجربه نیز نشان داد که سر خم کردن در برابر حکومت آخوندها و بالای سر گرفتن پرچم تسلیم که تنها با پا گذاشتن بر این گذشته میسر بود، چه ضربه جبران ناپذیری بر جنبش ایران وارد ساخت.

در مکتب این تسلیم، گذشته فدایی آنقدر تحقیر و بی ارزش گشته بود، دفاع از سنت های انقلابی آنقدر عقب مانده بحساب می آمد، که هر عنصر مقاومت و هر روحیه ایستادگی در برابر ارتجاع مذهبی، بمثابه دفاع از مشی چریکی مورد نکوهش قرار می گرفت! و درست از همین زاویه بود که اکثریت، همواره ما را طرفدار مشی چریکی قلمداد می کرد و شکل گیری اقلیت و اکثریت را به دفاع از گذشته منتسب می نمود.

در مقابل اقلیت نیز که نمی توانست مسئولیت انشعابی را که در نتیجه اختلاف بر سر روش برخورد به گذشته پایه گرفته بود، بپذیرد، همیشه تلاش کرده است علت انشعاب را اختلاف بر سر حاکمیت سیاسی و روش برخورد به آن قلمداد کند.

در حالی که مصوبات پلنوم سال ۵۸ که در آن اقلیت و اکثریت به عنوان دو فراکسیون رسمیت پیدا کرد، خود بهتر از هر چیز گواه آنست که اختلاف اساسی نه بر سر حاکمیت سیاسی بوده است و نه دفاع از مشی چریکی.

در باره تحلیل از حاکمیت این سخن کافیسست که بگویم، نه فقط در سلسله بحث هایی که ماه ها قبل از پلنوم وسیع در ارزیابی از حاکمیت داشتیم، بلکه حتی در خود پلنوم نیز، اولاً هیچ بحث موافق و مخالفی در برابر هم شکل نگرفت. ثانیاً سایه روشن های متفاوتی نیز که به چشم می خورد از آنچنان سطح نازلی برخوردار بود، که کسی هرگز به فکر انتشار آنها نمی افتاد. آنچه روشن است نه ما بعنوان اقلیت و نه اکثریت، هیچکدام در پلنوم بحث مدونی در رابطه با حاکمیت نداشتیم. بلکه از مجموعه ای نظرات پراکنده، این نتیجه بدست می آمد که حکومت نماینده سازش لایه های مختلف سرمایه داری و خرده بورژوازی سنتی است که در آن روحانیت بمثابه نماینده خرده بورژوازی سنتی دست بالا را دارد.

البته مدتی بعد از پلنوم، یعنی وقتی اکثریت با جمع بندی بحثی پیرامون حاکمیت، در کار شماره ۳۵ این نظر را ابراز داشت که دگم های خرده بورژوازی سنتی در برخورد با واقعیت سائیده می شود. اختلاف در مورد حاکمیت، به موضوع مشاجره در درون سازمان تبدیل گشت. ولی این زمانی بود که سازماندهی انشعاب صورت گرفته بود و جدایی حتی اگر بحث حاکمیت هم پیش نمی آمد با دامنه کمتر، عنقریب می نمود.

پاسخ به سوال دوم

سؤال دوم نیز چون خود شامل چندین سؤال مجزا می باشد من مورد به مورد توضیح می دهم.

الف - این که چه کسانی در شکل گیری جناح بندی های درونی نقش مهم داشتند؟ در درجه اول از نظر من کسانی که به فکر راه یابی برای حرکت سازمان بودند، احساس مسئولیت می کردند و بی سیاستی حاکم بر سازمان را بر نمی تابیدند. بخصوص که بعد از مرداد ۵۸ جو جامعه تا حدودی نیمه مختنق شده بود و حلقه کشاکش با حکومت نیز روز بروز تنگ تر می شد. یک طرف اختلاف مابین خمینی و جناح روحانیت با دولت بازرگان به اوج خود رسیده بود و در طرف دیگر سازمان فدایی با رشد سریع توده ای به قطب سومی در جامعه تبدیل می گشت. هر روز جنگ تازه ای در منطقه ای حادث می شد و سازمان خواسته یا ناخواسته یک پای قضیه بود.

دهسال بعد از این تاریخ رفسنجانی در جایی بمناسبت سالگرد تسخیر سفارت امریکا گفت: «کمونیست ها بعد از هر میتینگ بیشتر می شدند و ما همان شب جلسه می گذاشتیم که چه باید بکنیم، بالاخره رفتیم پیش آقا و ایشان راهنمایی کردند و گفتند بخاطر اینست که دولت زیاده از حد تسامح می کند».

آنچه را که رفسنجانی دهسال بعد رو کرد، خمینی خود انجام داده بود: او از قم به تهران آمد و با صادر کردن دستور لشکر کشی دوباره به کردستان، از یک سوزیر پای بازرگان را خالی کرد و از سوی دیگر با فدایی اعلام جنگ داد. در چنین موقعیت خطیری هیات تحریریه کار از هنر سیاست جز افشاگری و باز هم افشاگری چیز دیگری نمی فهمید و کمیته مرکزی نیز همین را، کافی می دانست. ولی شرایط یکباره تغییر کرده بود و این حد کفایت، فقط فاجعه آمیز می نمود. دیگر نمی شد بیش از این بی برنامه و بدون تعیین سیاست روشن به فعالیت ادامه داد. طبیعی ست که هم در کمیته مرکزی و هم در تحریریه کار بسیاری از رفقا به فکر چاره جویی افتادند. لازم است اشاره کنم که این زمان سازمان عملاً دو ارگان رهبری موازی داشت. یکی کمیته مرکزی که بیشتر سازماندهی و کار تشکیلاتی را وظیفه خود می دانست و هر از گاه اطلاعیه ای می داد و موضعی می گرفت که بی هیچ مخالفتی در نشریه کار چاپ می شد. دیگری هیات تحریریه کار که در عمل و به صورت خود بخودی، به هدایت گری سیاسی سازمان تبدیل شده بود. و این در حالی ست که از اعضا تحریریه فقط یک نفر، ر، حیدر در کمیته مرکزی عضویت داشت. و این خود جز بیان وضعیت نابسامان تشکیلات، معنای دیگری نمی توانست داشته باشد!

در این وضع نامتعادل، هیات تحریریه کار یک نامه انتقادی به کمیته مرکزی نوشت و ضمن توضیح شرایط از کمیته مرکزی خواست برای گریز از این وضعیت، یک کار با برنامه را سازمان بدهد. این نامه همچنین برخورد با ر. اشرف دهقانی را نیز مورد انتقاد جدی قرار داده بود. چون یکی از اعضا کمیته مرکزی (ر. مهدی فتاپور) در یک جلسه عمومی، بجای طرح واقعیات مسائل انشعاب این گروه، گفته بود او اخراج شده است. این برخورد نه تنها در میان تشکیلات بلکه در جامعه نیز انعکاس نامطلوبی بوجود آورد.

جالب توجه است بگویم، با وجودی که جامعه بعد از انقلاب، با شرم خود پی گرفتن خط مسلحانه را نادرست دانسته و کسی به آن پاسخ مثبت نداد، ولی بی اغراق می توانم بگویم حدود دو صندوق بزرگ نامه اعتراضی به تحریریه کار فقط در ستاد فدایی (خیابان میکده) رسید که اکثر آنها از جانب زنان و با بغض نگاشته شده بود. حاوی اینکه ما با حماسه مقاومت اشرف دهقانی، فدایی را شناخته ایم و ... چنین برخوردی چرا؟

ب - روند شکل گیری جناح ها و آغاز اختلاف

بعد از ۲۸ مرداد خمینی که به صورت ناروشن و جرقه وار زمینه های نظری متفاوتی را در برخورد با حکومت منعکس می کرد ، تا حد شدن موضوع نقد گذشته که قبلا به آن اشاره کردم ، هیچ اختلافی بین ما وجود نداشت و کسی نمی تواند حتی روی یک مورد انگشت بگذارد که بفرض هیات تحریریه به موضع سیاسی کمیته مرکزی انتقاد داشته و یا بعکس ! در مورد نامه سرگشاده به بازرگان نیز که در سؤال آمده ، اضافه کنم این نامه را فرخ نگهدار نوشته بود . او قبل از انتشار ، آن را در جلسه شورای عالی قرائت کرد . هیچکس با آن مخالفتی نداشت . فردای آن روز نیز بدون مخالفت حتی یک نفر از اعضا تحریریه آن را در نشریه کار چاپ کردیم . این نامه بعد از انتشار البته از جانب هواداران با مخالفت سختی روبرو شد و رهبری به هزار و یک دلیل که مهمترین آن همانا بی سیاستی و بی ثباتی نظری مدافعین آن بود ، نتوانست این خط را دنبال کند . بهر سخن نقش مهم در جناح بندی های فکری را شرایط دیکته می کرد و طبعاً کسانی را به میدان می کشید که فکری برای طرح کردن داشتند . من اگر بخواهم روی افراد انگشت بگذارم در درجه اول فرخ نگهدار ، امیر ممینی ، حیدر ، و مجید را می توانم نام ببرم . وقتی نیروهای اهل فکر ضعیف باشند و از پاسخ به مسائل عاجز بمانند ، تردید نمی ماند که در کنار و همزاد هر جناح بندی نظری یک جناح بندی تشکیلاتی نیز شکل می گیرد که می تواند گوی سبقت را از جناح بندی های فکری برآید . اینجاست که روحیات دهقانی زنده می شود ، یگانگی و اتحاد و همبستگی تحت الشعاع احساس مالکانه قرار می گیرد و تشکیلات بسان قطعه زمینی مابین اهل نسق تقسیم می شود . هم چنان که می بینیم ، پیش از آن که اختلاف جدی وجود داشته باشد ، قبل از اینکه هر بحث و نظر و برخوردی صورت بگیرد ، موتور انشعاب ، تصفیه ، اخراج ، طرد و ... روشن می شود و سکان بدست کسانی می افتد که راه حل هر اختلاف نظر را فقط تجزیه و جدایی می بینند .

شاید بیش از ۱۸ سال گذشته است ، ولی اگر ۱۸۰ سال هم بگذرد ، کسی نمی تواند این حقیقت تاریخی را مخدوش کند که نخست جدایی و انشعاب سازمان داده شد و سپس اختلاف نظرات سیاسی بر سر حاکمیت و روش برخورد با آن سرباز کرد ! هرگز فراموش نمی کنم ، کلمه به کلمه استعفانامه ر ، حیدر از کمیته مرکزی ، هیات سیاسی و تحریریه کار را که در چند سطر نوشته بود بدلیل حاکم شدن اپورتونیسیم بر رهبری سازمان استعفا می دهد . متن استعفا ر ، توکل از تحریریه کار نیز تکرار همین جمله بود . چند ماهی می شد که از پلنوم بیرون آمده بودیم . جز مسئله بی نام جنگیدن در کردستان که مصوبه اکثریت پلنوم را با خود داشت ، هیچ اختلافی هنوز شکل مشخص بخود نگرفته بود . حتی در مورد نقد گذشته نیز قرار بود مبارزه ایدئولوژیک صورت بگیرد . استعفانامه ها را من به اجلاس کمیته مرکزی ارائه کردم . آن زمان رابط حوزه اقلیت با هیات سیاسی بودم . بدلیل اهمیت مسئله هیات سیاسی ، کمیته مرکزی را فرا خوانده بود . بعد از خواندن نامه ، هیچکس جز نگاه متعجب چیزی نگفت . من نیز توضیحی نداشتیم . فقط اندیشه ای تلخ از ذهنم گذشت : ما را چه می شود . چه نیرویی حیدر را بسوی انشعاب می برد ؟ می دانستم متن نامه ر . حیدر استعفاست ، در عین حال که با آن مخالفت داشتم ولی هرگز فکر نمی کردم آن همه احساس مسئولیت باین سادگی و با این چند جمله بی بها شده باشد . چطور می شود باین راحتی و سهل ، بی آنکه دردسر توضیحی مردم فهم به کسی بدهی ، اختیار یک جنبشی را دو دستی به اپورتونیست ها تقدیم کنی !

اینجا خواننده تصور نکند پشت این استعفانامه ها دریای تحلیل و صورت بندیهای عمیقی از موارد اختلاف وجود داشت ، که من می توانم بگویم نه ! حتی در مورد تنها زمینه اختلاف یعنی نحوه نقد گذشته نیز هنوز کاری صورت نگرفته بود ! و باز این برداشت بوجود نیاید که این موضوع همچنان مربوط به تابستان ۵۸ و دوران بی خطی کمیته مرکزی ست ، نه ! زمان مربوط به بعد از کار ۳۵ و در تب و تاب راهپیمایی های ضد امپریالیستی سازمان به حمایت از تسخیر سفارت آمریکا است ! که برای نوشتن هر بیانیه اش در هیات سیاسی ساعت ها جدال وجود داشت که این یا آن کلمه اش خمینی را تبرئه می کند یا نمی کند !

ر . حیدر البته بعد از پلنوم در هیچیک از جلسات هیات سیاسی شرکت نکرده بود ، ولی من حالا فکر می کردم آیا این استعفا خلاف آن عقایدی نیست که در پلنوم روی آنها پافشاری داشتیم ؟ مگر ما در مقابل اکثریت که تاکید می کرد ، اول اصول بعد سیاست ، نگفته بودیم اصول در سیاست و پراتیک معنی پیدا می کند و مگر حیدر در این زمینه از همه مصرتر و منطقی تر نبود ؟

البته آن زمان برای این سوال ها پاسخ روشن در ذهنم داشتم و می دانستم بادیان از کف رفته است و کشتی را نیرویی دیگر از ساحل دور می کرد. این نیرو جز انعکاس جامعه اکستریم و فشار کسانی که بر طوفان می دمیدند، نمی توانست باشد.

همیشه فکر می کنم این انشعاب اگر مایه فخری ست، بگذار نصیب کسانی بماند که محتاج این افتخارند. من انشعاب اقلیت را هیچوقت مرهون رفقای چون حیدر و رسول نمی دانسته ام و نمی دانم. این حقیقت را واقعیت زندگی بهتر ثابت کرد. وقتی که این رفقا نتوانستند بیش از چند ماه در تشکیلاتی دوام بیاورند که خود در راس و هدایت گر آن بوده اند.

ج- در باره پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و نظرات و اختلافات در مورد نحوه پیشبرد این مبارزه، آنچه می توانم بگویم اینست که، در پلنوم قرار شد، اکثریت و اقلیت، در دو زمینه اصول و سیاست های تابع آن و همچنین نقد گذشته، نظراتشان را تدوین کنند. بنابراین طبیعی ست که اگر نظرات نوشته می شد، بی آنکه بخواهد یا بتواند آن را محدود کند، انتشار پیدا می کرد. بعدا هم دیدیم که کمیته مرکزی پذیرفت که نشریه کار که در حقیقت ارگان سیاسی سازمان بود به انعکاس نظرات دو جناح اکثریت و اقلیت تبدیل شود.

رفقای اقلیت همه با این نحوه پیشبرد موافق بودند از اکثریت نیز تصور می کنم رفقا مجید (عبدالرحیم پور) و خسرو (مهدی فتاپور) بر این نظر قرار داشتند. من خود با وجودی که هنوز با اقلیت بودم ولی از یک طرف با سازماندهی انشعاب و از طرف دیگر با این نحوه مبارزه ایدئولوژیک مخالفت داشتم و آن را در خدمت انشعاب می دانستم. از نظر من آن زمان، پذیرش چاپ نظرات اقلیت و اکثریت در نشریه سیاسی که سازمانگر عملی جنبش است، نشانه دمکراسی نبود، بیشتر خواست انشعاب را دامن می زد! چون طبیعی ست از دو طرف کسی که به جدائی می اندیشد تشکیلات را بحرانی می خواهد و هیچ چیز بهتر از اینکه سازمان را مقابل دو موضوع سیاسی و اقدام عملی مغایر قرار دهیم بحرانی نمی کرد. بهمین دلیل پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک در ارگان تئوریک یعنی نبرد خلق را پیشنهاد کرده و می گفتم اکثریت هر که هست نشریه سیاسی باید منعکس کننده نظر اکثریت باشد.

د- نقش و تاثیر نیروهای دیگر.

همانگونه که در آغاز گفتم، سازمان نمی توانست جدا از جو حاکم بر جامعه و بدون فشار دیگر جریانات سیاسی حرکت کند و نکرد. بخصوص با رهبری ضعیفی که داشت این تاثیر پذیری مضاعف می گشت. مثال ها زیاد هستند. از نمونه هایی آغاز می کنم که همه مستند هستند و هم می توانند نشانگر وضعیت ما و حال و روز جنبش باشند.

اواخر اسفند ماه ۵۷ بود و جنگ اول گنبد تازه به پایان رسیده یا در شرف پایان بود. ستادهای سازمان هنوز در شهرهای مختلف ایران برقرار بودند و بمنظور مقاومت در برابر باقیمانده های رژیم شاه، با نیروهای مسلح حفاظت می شدند. در جلسه شورای عالی ر، فرخ نگهدار که تازه از ملاقات با آقای مسعود رجوی آمده بود با نظر موافق و خوشحال از اینکه راه حل بکری یافته است، مطرح کرد: مسعود می گوید همین الان اطلاعیه بدهید و دخالت خود را در جنگ گنبد تکذیب کنید. بگوئید این جنگ با تحریک امپریالیسم صورت گرفته است و اضافه کرد، تصمیم بگیریم و به ستادهای سازمان در سراسر کشور اعلام کنیم سلاح های خود را در اختیار دولت قرار بدهند.

جمع ما حدود ۱۶ یا ۱۷ نفر بود همه بلا استثنا به حرف فرخ فقط خندیدند: خود او هم خنده اش گرفت. نصیحت آقای رجوی آن شب کار ساز نشد ولی چه کسی می تواند بگوید که در آن شرایط بحرانی، تاثیر خود را در سیاست های بعدی اکثریت باقی نگذاشت که گذاشت. مجاهد که آن زمان هنوز در موضع پوزیسیون و دفاع از امام بود و سیاست اپوزیسیون سازمان را شدیداً به زیان خود می دید، به شیوه بسیار فرصت طلبانه ای علیه ملت ترکمن و سازمان فدایی موضع گرفت و اعلام کرد: جنگ گنبد تحریک امپریالیستی بوده و فدایی در دام آن افتاده است!

کمتر از چند ماه بیشتر طول نکشید که همین آقای رجوی وقتی در اپوزیسیون امام قرار گرفت و وقتی نقد گذشته به موضوع مباحثه داغ سازمان ما تبدیل شد، همه تلاش خود را در کشیدن سازمان به موضعی افراطی بکار گرفت و مناسبات با ما را به موضوع ما نسبت به گذشته و دفاع از مشی مسلحانه منوط نمود.

بعد از پلنوم ۵۸ و بویژه بر سر سازماندهی یک ائتلاف انتخاباتی، ما با مجاهدین ملاقات های مکرر داشتیم. ستاد فدایی به زور حزب اله تعطیل گشته بود، ولی دفتر مجاهد در ساختمان سازمان ملل واقع در خیابان تخت جمشید همچنان به فعالیت خود ادامه می داد. به همین دلیل ملاقات ها در دفتر مجاهد صورت می گرفت. از طرف هیات سیاسی ر. فرخ و من شرکت داشتیم و از طرف مجاهدین آقایان موسی خیابانی و جابری زاده سردبیر نشریه مجاهد. بحث ها از ائتلاف انتخاباتی فراتر رفته و بنا به پیشنهاد مجاهدین به بحث در باره ضرورت ایجاد یک جبهه مشترک رسیده بود که بطور جدی از جانب آنان دنبال می شد. ما بخاطر اختلافات داخلی (اکثریت و اقلیت) هنوز به موضع روشنی نرسیده بودیم ولی با این پیشنهاد کاملاً موافق بودیم.

هرگز سخن آقای خیابانی در آخرین ملاقات ها را فراموش نمی کنم که به ما گفت: مسئله جبهه و هر مورد از ائتلاف سیاسی ما مشروط بر نظر شما نسبت به مشی مسلحانه در گذشته است. جلسات از آن پس بی رمق شد و چندان ادامه پیدا نکرد.

همینجا لازم است اشاره کنم، تمام هم و غم رهبری اقلیت در جریان برگزاری مراسم ۱۹ بهمن ۵۹ که بعد از انشعاب در تهران برگزار شد، این بود که نیرویی را به میدان بکشد که مهم تر از همه مجاهدین آنها را بجای اکثریت بعنوان سازمان فدایی به رسمیت بشناسند. من این سخن را خود ده ها بار بعد از این مراسم موفقیت آمیز، از زبان آنها شنیده ام.

از جلسات مشترک رهبری اکثریت با حزب توده و تاثیرات عملی مواضع آنها در خط مشی اکثریت اطلاع روشنی ندارم و در جریان نیستیم. ملاقاتی هم با آنها نداشتیم. در رابطه با تاثیرات فکری آنها در وجه عمومی و بازتاب نظراتشان می توانم بگویم هرچند در کل سازمان به این خط گرایش وجود نداشت، ولی این حقیقت را نمی توان نادیده انگاشت که، بحث های پرسش و پاسخ کیانوری که برای تمامی مسائل روز جامعه پاسخ روشن و حتی به غلط داشت، ولی در برابر بی پاسخی سازمان، برای خیلی از نیروهای ما مسئله ایجاد می کرد.

نمونه های دیگر بازتاب تفکرات چپ افراطی و نتایج مستقیم جو اکستریم حاکم بر جامعه و محصول استیلای قرن های دیکتاتوری ست که تاثیرات خود را بیشتر از همه روی فدایی بمائنه محور چپ بر جای می گذاشت.

یک طرف حکومت جدید، روحیات متعصب و کور مذهبی را دامن می زد و طرف دیگر، چپ افراطی، با تعصب ضد مذهبی، می خواست با این روحیه مبارزه کند.

سازمان فدایی بخاطر موقعیت توده ای و تجربه عملی که داشت در یک وجه، مقابل این تعصب قرار می گرفت و در وجهی بدلیل نداشتن خط مشی و سیاست روشن، خود اسیر آن می گشت. بیشتر از فشار مواضع افراطی جریانهای نظیر کومه له، راه کارگر، پیکار و دیگر سازمان های مارکسیست شده منشعب از مجاهدین، تاثیرات بعضی مطبوعات و کانون های دمکراتیک بود، که بدرستی نمی خواست طعمه حکومت مذهبی شود! ولی نمی دانست با اقدامات شتاب زده خود، دست حکومتی را که پایگاه توده ای میلیونی دارد، برای قلع و قمع آزادی ها بازتر می گذارد.

برای نمونه می توان مواضع روزنامه هایی نظیر آهنگر و پیغام امروز و یا مواضع جبهه دمکراتیک آقایان متین دفتری و پاک نژاد را نام برد.

خیلی از کسانی که می دانستند با نشریه کار همکاری داریم مرا در خیابان می دیدند، حرف اولشان این بود که برخورد را از پیغام امروز یاد بگیرد! آن زمان روزنامه پیغام امروز همگان را به مقابله با فاشیزم فرا می خواند! و آهنگر دولت بازرگان را یک دولت آمریکایی تصویر می نمود!

و یا شماتت های کسانی که امتناع سازمان از شرکت در تظاهرات جبهه دمکراتیک در تهران را که با اولین مقابله خشونت آمیز حزب اله روبرو شد، بشدت محکوم می دانستند و سازمان را مقصر قلمداد می کردند. باین فقط اضافه کنم برخورد گروهی از رفقای خارج از کشور را که بلافاصله بعد از چاپ نامه به بازرگان، با منطق و احساس خود در جلسه ای ما را به باد انتقاد گرفته بودند و چنین استدلال می کردند که با چنین موضعی، سازمان در خط خیانت پا گذاشته است و ...

پاسخ به سوال سوم

الف - دلایل فراخوان پلنوم، نحوه تدارک و چگونگی تشکیل آن.

مهمترین دلیل فراخوان پلنوم، تعیین سیاست نسبت به جنگ در کردستان بود. همانطور که گفتم تلاقی دو موضوع، یکی تشدید اختلاف داخلی بر سر روش برخورد با گذشته و دیگری دستور خمینی برای هجوم به کردستان و محدود کردن آزادی ها، خود زمینه ساز اختلاف تازه ای گشته، در رهبری نوعی بن بست ایجاد کرده بود. اکثریت کمیته مرکزی از این نظر دفاع می کرد که سازمان نباید با نام در جنبش خلق کرد شرکت نماید. بنابر همین نظر، نیروهای فدایی بدون هویت و تحت نام رزمندگان خلق کرد در عملیات نظامی شرکت می کردند. در مقابل، تحریریه کار و بسیاری از مسئولین شاخه کردستان، با این موضع مخالف بودند. بخش روابط خارجی، مسئولین مالی، تدارکات و انتشارات نیز بخش های دیگری بودند که بر سر برخورد با مشی گذشته، از مخالفین رهبری بحساب می آمدند.

کمیته مرکزی، برای حل این بحران، پلنوم مهرماه را فراخوان داد که نمایندگان منتخب شاخه ها و ارگان های اصلی سازمان نیز در آن شرکت داشتند. این پلنوم حدود ۶۰ نفر را شامل می شد. جالب است که تدارک کنندگان خود را مخالف مشی چریکی می دانستند. اما این پلنوم را بگونه ای چریکی سازمان داده بودند. به این ترتیب که شرکت کنندگان در چهار حوزه مجزا از هم استقرار یافته و هر شب در پایان جلسه از هر حوزه دو نفر بعنوان نماینده انتخاباتی حوزه، در مکانی دیگر گرد می آمدند و به جمع بندی بحث ها می پرداختند. این شکل سازماندهی پلنوم، خود محتوای بحث ها را از آنچه که بود ضعیف تر می کرد و زمینه دخالت گری را کاهش می داد. البته هیچ کدام از شرکت کنندگان با این شکل مخالفتی نداشت و شاید آن را ضروری نیز می دانستند، در حالی که در شرایط سال ۵۸ و با امکانات سازمان، تجمع بیشتر از این نیز بی شک بسیار امکان پذیر بود.

ب - مباحث پلنوم

در رابطه با مسائل نظری موارد تدارک دیده شده، قطعنامه یک صفحه ای تحریریه کار در مورد شرکت با نام در جنگ کردستان را می شود نام برد که توسط ر. حیدر نوشته شده بود. در مورد برخورد با گذشته و همچنین تحلیل از حاکمیت سیاسی و روش برخورد به آن نیز، چون چیزی تهیه نشده بود به بحث های شفاهی واگذار گشت. البته رفقای که در این پلنوم اکثریت شدند، پاسخ به مصاحبه اشرف دهقانی نوشته ر. فرخ نگهدار را که پیش از آن انتشار پیدا کرده بود مبنای نظر خود قرار دادند. در پلنوم جز یک دو مورد که آن هم بعنوان تاکتیک از مشی گذشته دفاع بعمل آمد، همه بالاتفاق با انحرافی بودن مشی گذشته موافقت داشتند و آن را دوری از اصول م. ل. می دانستند! بهمین دلیل اگر به قطعنامه هایی که در این باره تصویب شد نگاه بیاندازیم، مشاهده می کنیم که قطعنامه اکثریت و اقلیت، در مقابل یکدیگر قرار ندارد، بلکه تنها تفاوت متدولوژیک بر آنها حاکم است!

باین عبارت که اکثریت می گفت: چون انحراف خط مشی گذشته در اصول بوده است، پس در یک پروسه زمان بندی شده، اول می باید اصول را روشن کنیم، وبعد به هدف، برنامه و تاکتیک پردازیم!

اما، ما یعنی اقلیت پلنوم می گفتیم دستیابی به اصول نه بصورت مجرد بلکه تنها با تلاش برای دستیابی به برنامه، خط مشی و استراتژی و تاکتیک میسر است لذا باید تدوین این مسائل در دستور کار مقدم قرار گیرد. قطعنامه ما، همچنین تاکید داشت که در پروسه تدوین برنامه و خط مشی با انحرافات گذشته نیز برخورد خواهد شد و اصول تدقیق خواهد گشت!

نهایت کار در پلنوم این شد که هر دو گرایش در فاصله زمانی معینی به تدوین نظرات خود پردازند و سپس کنگره سازمان برای تعیین بخشیدن و تصمیم نهایی، فرا خوانده شود!

در مورد تحلیل از حاکمیت و روش برخورد با آن نیز که در دستور بحث قرار داشت. نظرات فردی باقی ماند و دیدگاه مدون و یا اختلافی مطلقاً به چشم نمی خورد که بر سر آن رای گیری صورت بگیرد!

ج - صف بندی در پلنوم

برای اینکه خواننده از چگونگی صف بندی در پلنوم تصویر روشنی داشته باشد فقط کافی است اشاره کنم . باستانا ر . حیدر ، اعضا کمیته مرکزی حتی ر . بهزاد کریمی مسئول شاخه کردستان که از شرکت کردن با هويت در جنگ کردستان دفاع می کرد ، همگی در صف اکثریت پلنوم بودند . تمامی نمایندگان شاخه ها نیز از قطعنامه آنها پشتیبانی کردند . در حالی که ما از حدود ۶۰ رای ، فقط ۵ رای اصلی از (رفقا حیدر ، محسن مدیر شانه چی ، غلام لنگرودی ، سیامک اسدیان اسکندر) و من و ۲ رای مشورتی (رفقا رسول و توکل) داشتیم .

پاسخ به سوال چهارم

الف - شکل کار اقلیت و اکثریت بعد از پلنوم مناسبات آن دو ، و روند کار تا انشعاب .

با توجه به مصوبات پلنوم و قطعنامه اکثریت ، کمیته مرکزی خود را از دخالت در تاکتیک ها و مواضع سیاسی معاف کرده بود و می بایست یک کار صرفا مجرد و تئوریک را پی می گرفت . و اقلیت نیز که در هیات تحریریه اکثریت مطلق را داشت ، طبق قطعنامه های خود می بایست نشریه کار را جدی تر می گرفت و در کنار آن یک کار تئوریک برای تحقق برنامه و استراتژی و تاکتیک را سازمان می داد .

قضیه اما بعکس شد ، نیازی نبود از پلنوم بیرون بیاییم تا رفقای کمیته مرکزی نادرستی منطق ناظر بر قطعنامه شان را در عمل دریابند . خیلی از این رفقا در همان پلنوم می دانستند از چیزی دفاع می کنند که فرسنگ ها با زندگی زمینی فاصله دارد و کمیته مرکزی نمی تواند همه چیز را به روال خود بخودی واگذار کند . شرایط جامعه نیز بعد از پلنوم و بویژه مسئله تسخیر سفارت آمریکا ، دخالت هر چه بیشتر سازمان را امر ضروری ساخته بود . تا این زمان برای هدایت روزمره حتی دفتر سیاسی هم وجود نداشت .

اولین تغییرات بعد از پلنوم ترمیم کمیته مرکزی و ایجاد هیات سیاسی بود . و باز بسیار اهمیت دارد که بدانیم همین کمیته مرکزی که اکثریت داشت دو نفر از اقلیت یعنی ر . حیدر و من را به عضویت هیات سیاسی برگزید و رفقا توکل و علی کشتگر نیز بعنوان مشاور انتخاب شدند . با توجه به این که ر . کشتگر در بسیاری موارد با ما هم نظر بود . کسی شک نداشت که ما با نسبت چهار به پنج ، تقریبا ترکیب نسبتا قوی را در هیات سیاسی تشکیل می دادیم . ر . کشتگر از شماره سوم نشریه کار از اعضا اصلی و بسیار فعال هیات تحریریه بود و بخصوص در روش نقد گذشته و مسائل پیش روی جنبش با ما نظر واحدی داشت .

اما ، خودداری رفقا حیدر و توکل از شرکت در جلسات هیات سیاسی و دنبال آن استعفای آنها ، همه را مبهوت کرد . مابقی رفقای اقلیت نیز که در تحریریه فعالیت داشتند ، کار خود را چندان جدی نمی گرفتند و به آن بهایی نمی دادند . باین ترتیب جایگاه های افراد و نظرات عوض شده بود . آنها که به بازگشت به اصول رای داده بودند ، هدایت گر عملی سازمان شدند و رفقای ما که دست یابی به اصول را در پراتیک مبارزه میسر می دانستند ، دخالت در هدایت سازمان را رها کردند . معنی استعفاها در عمل بایکوت کمیته مرکزی و جدا کردن خود از کسانی بود که نه در برنامه ، سیاست و نظر (چون هیچکدام از اینها هنوز روشن نبود) ، بلکه با تمایل و گرایش درونی و فاقد حد و مرز تو همخوانی ندارند ! استعفا مقدمه انشعاب بود و دور از چشم اعضا و نیروهای سازمان پیش برده می شد . این اقدام عکس مصوبه پلنوم و مغایر قطعنامه پیشنهادی خود ما بود . ما می بایست در عین شرکت فعال در عرصه عمل مبارزه ، برای تدارک نظری کنگره تلاش می کردیم . در حالیکه تصمیم به جدایی قبل از اینکه نظرات تدوین گشته و صف آرای ها مشخص شده باشد ، پیشاپیش اتخاذ گشته ، یا بهتر بگویم صورت گرفته بود . استعفاها اگر چه اعلام جنگ علیه اپورتونیسیم را نوید می داد ، ولی ظاهرا این هدف را دنبال می کرد ، که فرصتی برای کار تئوریک باشد .

در هیات تحریریه کار که عملا حوزه اصلی اقلیت بود از من نیز خواسته شد که با این هدف از هیات سیاسی و تحریریه استعفا بدهم . من با استناد به قطعنامه پلنوم نپذیرفتم . با اینهمه در تقسیم کار جدید قرار بر این شد که ر . حیدر روی مسائل مربوط به برنامه و خط مشی کار کند ، ر . توکل و من نقد گذشته را بنویسیم . من و او آن زمان در یک خانه زندگی می کردیم و هر شب بعد از اینکه از کار در تحریریه باز می گشتم ، با هم در باره محتوای متنی که باید تهیه کنیم هم فکری می کردیم . ادامه بحث ما چندان طول نکشید . تفاهم اولیه بر سر روش نقد گذشته ، خیلی سریع جای خود را به تقابل بر روی ضرورت قهر مسلحانه گذاشت . او بر

این نظر بود که تاکتیک مسلحانه را تئوریزه کند و من سخت مخالف این نظر بودم. اختلاف را با هیات تحریریه در میان گذاشتیم، تقریباً اکثر رفقا با نظر ر. توکل، موافق بودند. بالنتیجه من از مشارکت در تدوین این نوشته امتناع کردم و او خود این کار را در جزوه ای تحت عنوان ضرورت قهر مسلحانه تا نزدیکی های انشعاب یعنی حدود ۶ ماه بعد به پایان رسانید، ولی نه در مقطع انشعاب و نه پس از آن، هرگز چاپ نشد. بعدها، فکر می کنم حدود سال ۶۲، حسین زهری در خارج از کشور اقدام به انتشار آن کرد.

خلاصه کنم، بازتاب روحیه استعفا، تقریباً از پلنوم به بعد و تا مقطع انشعاب که کمتر از ۶ ماه طول کشید، اقلیت و اکثریت را در عمل و از نظر تشکیلاتی از هم جدا کرده بود و هریک راه خود را می رفت. ارتباط تشکیلاتی و همچنین تبادل نظری اگر بود، بیشتر از طریق من که رابط این رفقا با هیات سیاسی بودم صورت می گرفت و این نیز فقط مستمسکی بود برای خالی نبودن عریضه! در صف اکثریت نیز بعضی از رفقا مستقیم و غیر مستقیم به زمینه انشعاب کمک می کردند و تلاش داشتند هر چه زودتر آن را به جلو بیاندازند. استدلال آنها این بود که انشعاب قطعی و حتمی است، پس هر چه زودتر بهتر! ولی اکثریت کمیته مرکزی و هیات سیاسی، انشعاب را ضربه زنده می دانست و با آن مخالف بود. نمونه اینکه، اصرار برای شرکت ر، حیدر در جلسات هیات سیاسی بسیار چشم گیر می نمود. و پذیرش شرط و شروط غیر منطقی و خارج از قرارهای اقلیت جای درنگ در هیات سیاسی نمی گذاشت. مقرر گشته بود مبارزه ایدئولوژیک تا کنگره در نبرد خلق صورت بگیرد، ولی بهر دلیل کمیته مرکزی برای پرهیز از انشعاب و یا به تعویق انداختن آن به فشار اقلیت برای درج دیدگاه هایش در نشریه کار که یک نشریه صرفاً سیاسی بود تن داد. گفتم بهر دلیل، چون رفقای اقلیت در این باره می گفتند، کمیته مرکزی با به تعویق انداختن انشعاب می خواهد نظرات خود را جا بیاندازد. این استدلال نیز با سپردن اختیار هیات سیاسی به اکثریت در تناقض قرار داشت و تنها ضعف های تئوریک و نظری ما را پرده پوشی می کرد.

ب - چگونگی اطلاع اعضا و فعالین سازمان از اختلافات

فقط بگویم آن کسانی که تا بعد از انشعاب از اختلافات درونی سازمان مطلقاً خبر نیافتند همانا اعضا و فعالین سازمان بودند. چون اولاً تعداد اعضا به نسبت حجم سازمان بسیار قلیل بود و این خود زمینه تمرکز در بالا و عدم دخالت نیروهای تشکیلات در برنامه و سیاست را تشدید می کرد. ثانیاً نه در رهبری اقلیت و نه در کمیته مرکزی این گرایش وجود نداشت که به نظر و رای نیروهای تشکیلات اهمیت قائل شود. اگر غیر از این بود انشعاب پیش از تدوین و تدقیق و قبل از برگزاری کنگره، از سوی دو طرف تحقق پیدا نمی کرد. درست است که انشعاب را اقلیت سازمان داد و اکثریت کمیته مرکزی مخالف آن بود، ولی این مخالفت در حرف کافی نمی توانست باشد. اگر به نظر تشکیلات واقعا اعتقادی بود، اکثریت خیلی ساده می توانست حداقل تا برگزاری کنگره جلوی انشعاب را بگیرد!

ج - تغییرات در روند مبارزه ایدئولوژیک

آنچه بعد از پلنوم در نظر همه ما تغییر کرد، توجه به اهمیت تحلیل از قدرت سیاسی و تغییر سیاست در برابر آن بود. اول از همه و بیشترین تحول فکر در هیات سیاسی رخداد که از پلنوم به بعد هدایت سیاسی سازمان را بر عهده داشت و بیش از همه در اصطکاک با مسائل جامعه و دولت قرار می گرفت. نشریه کار نیز تحت مسئولیت مستقیم هیات سیاسی منتشر می شد. از هیات سیاسی، رفقا فرخ نگهدار، جمشید طاهری پور و من عضو تحریریه بودیم. ر. فرج اله ممبینی مسئولیت پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و تدوین نظر اکثریت در باره نقد گذشته را بر عهده داشت و مطالبی هم نوشته بود که در نشریه داخلی به پیش چاپ شد، ولی فکر نمی کنم انتشار علنی پیدا کرده باشد. هیات تحریریه سابق بعد از استعفاها، حالت جنبی پیدا کرده بود و دیگر در سیاست گذاری دخالتی نداشت. از کار ۳۵ که در آن تاکید گشته بود دگم های خرده بورژوازی در برخورد به واقعیت شکسته می شود تا کار ۵۹ که این دگم ها در ذهن خود رفقای ما شکست و خمینی به رهبری مبارزه ضد امپریالیستی نائل آمد، چرخش های فکری و تغییرات نظری در هیات سیاسی، بسیار سریع و برای حتی اعضا کمیته مرکزی کاملاً دور از انتظار بود. نمونه اینکه مثلاً ر. فرخ به فاصله

کمتر از یک ماه از تمایل به "لیبرال ها" به دشمنی با آنان و حمایت به خمینی رسید. او در بهار ۵۹ در میز گرد علنی روزنامه اطلاعات که به گفته خودش جو لیبرالی داشت، برتری این تفکر نسبت به واپس گرایی خمینی را لمس کرده بود. لذا در جلسه هیات سیاسی مطرح کرد بدون اتخاذ سیاست روشن و همسو با این میز گرد قادر به ادامه شرکت در آن نیست. ر. ممینی نیز تا مدت‌ها ارتجاع را مورد حمله داشت.

اما، جستجوی ایدئولوژی که وجدان حزب تلقی می شد و تلاش برای بازگشت به اصول که سیطره ایدئولوژی بر سیاست را مشخص می کرد، مانع از این گشت که محتوای ارتجاع و خصلت ضد دموکراتیک آن به درک درآید در فاصله بسیار کوتاهی هیات سیاسی، اجلاس کمیته مرکزی را برای استماع و تصمیم گیری پیرامون نظرات تازه رفقا که ۱۸۰ درجه تغییر کرده بود، فرا خواند. وقتی ر. ممینی و در پی او ر. نگهدار اعلام کردند، درمطالعات خود تئوری راه رشد غیر سرمایه داری را پذیرفته و به اهمیت نقش خمینی در سمت دادن به این مسیر دست یافته اند، بسیاری از اعضای کمیته مرکزی تب کردند. جلسه متشنج گشت و ادامه نیافت. قرار شد اجلاس بعدی و فکر شده تر و با آمادگی بیشتر اعضا صورت بگیرد. قبل از آن اما، کار ۵۹ منتشر شده و خمینی را رهبر جنبش ضد امپریالیستی قلمداد کرده بود.

روند مبارزه ایدئولوژیک در اقلیت نیز تغییر مهمی ایجاد کرد. بتدریج که مسئله حاکمیت به موضوع کلیدی در درون اکثریت مبدل گشت، اقلیت نیز موضوع نقد گذشته را کنار گذاشت و به تحلیل در مورد ماهیت حکومت روی آورد. زمان برای این تغییر، بیشتر از یکی دو ماه قبل از انشعاب را شامل نمی شد. بهمین دلیل جز موضوعی سر هم بندی شده و تحلیلی بی پایه چیزی نمی توانست از کار در آید و نیامد. اقلیت از یک طرف موضوع قابل پذیرش تری برای انشعاب پیش رو داشت و از طرف دیگر با چرخشی که در نظر رهبری اکثریت پیش آمده بود، فرصت مناسبی برای انشعاب می دید، اقلیت بجای مبارزه ایدئولوژیک بر سر حاکمیت و در جریان قرار دادن نیروهای سازمان در جریان بحث ها، فرصت را غنیمت شمرد.

پاسخ به سوال پنجم

چرا از اقلیت فاصله گرفتم؟

فکر می کنم با توجه به شرح تاکنونی مسائل، علت فاصله گرفتن من از اقلیت حدوداً روشن شده باشد. اینجا دلیل اصلی را با ذکر نمونه ها مشخص تر می کنم. من اساساً با انشعاب در سازمانی که هنوز نه برنامه روشن داشت و نه کسی می دانست چه می خواهد و چه می گوید، سازمانی که در حال شدن بود و این امکان وجود داشت که اگر کسی چیزی برای گفتن دارد، در تدوین و تحکیم نظری آن موثر بیافتد، سخت مخالف بودم. من حتی انشعاب ر. اشرف دهقانی و یارانش را که ارزیابی را کاملاً مغایر از انقلاب بهمین و شرایط حاکم بر آن داشتند، نادرست می دانستم و معتقد بودم وجود آنها در سازمان می تواند زمینه تفاهم بیشتری را فراهم کند. هنوز هم فکر می کنم آنها در کنار کل نیروهای سازمان هرگز به خانه های تیمی بازگشت نمی کردند. بهمین دلیل در واپسین روزها که هنوز مترصد تصمیم بود، نامه ای برایش نوشتم او را در جریان محتوای صدها نامه ای که بعد از سخن ر. مهدی فتاپور در باره او به تحریریه کار رسیده بود قرار دادم، نامه هایی که احساس شان با اشرف بود و منطقشان دور از او. تاکید کردم اگر تو می خواهی با انحرافات مبارزه کنی از درون صد بار موثرتر خواهد بود و ...

او در پاسخ ام نوشت: "با اپورتونیست ها کار کردن خیانت بارتر از خود اپورتونیسم است!"

این محاوره مربوط به فروردین یا اردیبهشت ۵۸ است، من عین همین سخن را حدود هشت ماه بعد یعنی بعد از پلنوم و زمانی که ر. توکل در خانه مشترک ما تازه مشغول تدوین تئوری قهر بود، از زبان او شنیدم. پس از او نیز ر. غلام لنگرودی در باره ضرورت انشعاب و گاه حتی به روش قهر، سخن زیاد گفته بود و کسی جدی نمی گرفت. بعد از این، بحث ما در حوزه تحریریه به جایی رسید که مشخص شد، اقدام به انشعاب برای اکثر این رفقا بسیار جدی ست و من همانجا تصمیم خود را گرفتم. البته زمان هر چه می گذشت روحیه انشعاب طلبی خود را بیشتر نشان می داد. یکی از دیگر مواردی که روی من بسیار تاثیر گذاشت، تهدید به انشعاب رفقا در بهمن ماه ۵۸ بود. به من گفتند اگر در مراسم سالروز ۱۹ بهمن در دانشگاه، سازمان نسبت به گذشته موضع بگیرد،

ما میکرفن را از دست گوینده می گیریم و اعلان می کنیم اینها سازمان نیستند. من مجبور شدم بیانیه ۱۹ بهمن ۵۸ را که در آن از گذشته سازمان بسیار هم تجلیل شده بود، پیشاپیش در اختیار این رفقا قرار دهم تا فکر چنین سازماندهی به سر کسی نیافتد. بهر صورت روحیه انشعاب طلبی کافی بود. نسبت باین دلیل بقیه اختلافات ما، چه در رابطه با ضرورت قهر و چه در رابطه با تحلیل از حکومت، اگر چه بسیار جدی و مهم بحساب می آمد، ولی برای من تعیین کننده نبود.

پاسخ به سوال ششم

به بخش های زیادی از این سوال قبلا پاسخ داده ام. فقط به قسمت آخر آن اشاره می کنم.

موضع من در رابطه با انشعاب چه بود و چه تلاشی در جهت آن کرده ام؟

از مقطع استعفاها تا موقعی که فهمیدم فکر انشعاب در میان رفقای ما بسیار جدی است، وقتی می دیدم بعضی رفقای اکثریت عامدا گرایش به انشعاب را دامن می زنند، همه نگرانیم این بود که چه می توانم و باید بکنم. در مخالفت با انشعاب بحث زیاد داشتم، ولی وقتی دیدم در بالا نه تنها موثر نیست، بلکه به نوعی وحدت طلبی عامیانه نیز تعبیر می شود، تصمیم گرفتم نیروهای سازمان را دخالت بدهم. باین منظور مطلبی برای ارائه به تشکیلات نوشتم، تحت عنوان پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک یا انشعاب، کدامیک؟ این نوشته از ضرورت مبارزه ایدئولوژیک و برگزاری کنگره، در برابر انشعاب دفاع می کرد و ضرر وزیانی را که یک انشعاب ناشناخته می توانست بر سازمان وارد کند، خاطر نشان می نمود. همچنین تاکید داشتم تا تدوین نظرات و برگزاری کنگره ای که در آن اکثریت و اقلیت واقعی روشن می گردد، مبارزه ایدئولوژیک می باید در نشریه تئوریک یعنی نبرد خلق صورت بگیرد. از آنجا که نقد این نوشته اساسا متوجه اکثریت بود، در محدوده وسیعی از تشکیلات پخش نشد و نتوانست تاثیر چندانی برجای بگذارد.

پاسخ به سوال هفتم

بجز مورد آخر که توضیح می دهم به مابقی این سؤال نیز در موارد قبلی پاسخ گفته ام.

انشعاب چگونه عملی شد؟

با علنی شدن مذاکره با بهشتی که از جانب خود او صورت گرفت، و بویژه همزمانی آن با اعلام موضع جدید اکثریت در کار ۵۹) که خمینی را رهبر مبارزه ضد امپریالیستی تلقی کرده بود، بسیاری از چپ های افراطی را بی آنکه به نقش و اهمیت چنین مذاکراتی در تعدیل تخاصم، طولانی کردن شرایط علنی مبارزه و یا محتوای دفاع از حقوق و آزادی های مردم توجه داشته باشند، برآشفته ساخت و بیان اعتراض از هر سو سرازیر گشت. بویژه در میان نیروهای کرد، که این مذاکره به پیشنهاد خودشان صورت گرفته بود، شوریدگی علیه رهبری سازمان بیشتر از هر جا به چشم می خورد.

رهبری اقلیت این موقعیت را به فال نیک گرفت و چنین انگاشت که چنانچه در این فرصت دست به انشعاب بزند، سازمان فدایی را قبضه خواهد کرد. این اما فقط صورت مسئله بود. حقیقت امر اینست که اگر بحث ها محتوای قابل اتکائی داشت، لحظه ها چنین تعیین کننده نمی شد. با وجودی که بحث این رفقا پیرامون حاکمیت تدوین شده و کمیته مرکزی نیز پذیرفته بود که مبارزه ایدئولوژیک در نشریه کار صورت بگیرد، اما رهبری اقلیت برای انشعاب در این موقعیت بیشتر اهمیت قائل بود تا ادامه یافتن مبارزه ایدئولوژیک. بهمین دلیل تصمیم خود را برای اعلان انشعاب گرفته بود و تنها منتظر بهانه می گشت. بهانه را رفقا فرخ نگهدار و فرج اله ممبینی بدست دادند.

قرار شد در نشریه کار شماره ۶۱ به درج نظرات دو طرف اقدام شود. این رفقا با وجودی که با انشعاب مخالف بودند، در جریان تنظیم صفحات نشریه و برای توضیح نظرات دو طرف، بجای استفاده از واژه اقلیت و اکثریت، از عبارت اقلیت و سازمان استفاده کردند و این خود در اصل بمعنای جدا کردن، سازمان دادن انشعاب و بی محتوا کردن همان مبارزه ایدئولوژیک بود!

رفقای اقلیت که از پیش حتی نشریه کار ۶۱ خود را چاپ کرده و برای انشعاب آمادگی کامل داشتند، وقتی در انتشارات از این نحوه تیربندی با خبر گشتند، ضمن اعتراض، بلافاصله نشست گذاشتند و به استثنای دو رای (رفقا حماد شیانی و هاشم) که

مخالف انشعاب قبل از پیش برد مبارزه ایدئولوژیک بودند ، با اکثریت آرا تصمیم به انتشار کار ۶۱ خود و قطعی کردن انشعاب گرفتند . و جالب است که توجه کنیم در اعلان انشعاب و تا مدت ها از همان روشی استفاده کردند که خود به آن اعتراض داشتند و آن را منع نموده بودند . به این عبارت که بجای عنوان دوجریان انشعابی از یک سازمان ، از واژه سازمان در برابر کمیته مرکزی استفاده می کردند . توگویی در این عادت به بالا نگاه کردن ، روح و جان صدها هزار هوادار اکثریت در کمیته مرکزی حلول کرده بود و کسی دیگر برای خطاب قرار گرفتن ، ارزشی نداشت . راز بی اهمیتی مبارزه ایدئولوژیک نیز در همین نگاه نهفته بود . خلاصه کنم . من بخاطر اعتراض به کار ۵۹ در جلسه تحریریه شرکت نکرده بودم و از نحوه تیر بندی فرخ اطلاعی نداشتم . ر . مسعود فتحی که مسئول انتشار نشریه و نگران انشعاب بود ، به من اطلاع داد که : متاسفانه انشعاب با چنین اقدامی قطعی شده است . بلافاصله تلفنی با ر . فرج اله تماس گرفتم ، هر چه ناسزا بود نثار خود کرد و گفت ، من خود اشتباه بزرگ خویش را می دانم ، توجه نکرده بودم . صفحه بندی ها را تماما عوض کرده ایم و همه چیز روبراه است . رفقا حیدر و توکل را نیز بطور اتفاقی دیدم و موضوع را به آنها گفتم ولی مثل اینکه قبول نکردند .

بلافاصله من به اتفاق ر . رقیه دانشگری رفتیم به حوزه رفقای اقلیت . تعداد زیادی از آنها آنجا بودند ، هر چه گفتیم و هر چه تلاش کردیم انشعاب را به بعد از مبارزه ایدئولوژیک واگذار کنیم ، کارساز نشد . گفتند تصمیم جمعی گرفته شده و کسی نمی تواند آن را لغو کند . با نقشی که در آن مقطع ر . حیدر بعنوان اتوریته اقلیت داشت ، به این حرف چندان باور نکردم . می دانستم اگر او بخواهد می تواند دیگران را قانع کند . گفتم به این ترتیب مسئولیت این انشعاب را شما باید بپذیرید و این مطلقا قابل دفاع نیست . بنابر این پیشنهاد من اینست که ، بقیه رفقا را برای تصمیم گیری جدید دوباره فرا بخوانید . رفقا حیدر و توکل ظاهرا و با اکراه این پیشنهاد را پذیرفتند . با رفیق حیدر یک قرار خیابانی برای عصر همان روز گذاشتیم که او نتیجه را به من خبر بدهد تا بتوانم با هیات سیاسی آن را هماهنگ کنم . تصمیم این بود که فردای این روز نشریه شماره ۶۱ اقلیت منتشر بشود .

قرار ما انتهای امیر آباد ، گیشا بود . ر . حیدر با پیکان سفیدش از دور نمایان شد . لبخند تلخی بر لب داشت که حکایت از نتیجه تصمیم تلقی می شد . حیدر بیشتر وقت ها با نگاهش حرف می زد . قبل از اینکه سوار ماشین او بشوم همه چیز را دانستم . نمی خواهم بعد از این همه سال ، سخن کوتاه او را که برای عمری در مغزم حک مانده است ، بگونه ای بیاورم که باعث تردیدی بشود . فقط بگویم مضمون سخن این بود که : رسوایی مذاکره با بهشتی از صدها مبارزه ایدئولوژیک تاثیر بیشتری دارد . و تو خود را در موقعیتی قرار داده ای که این را نمی فهمی . او برای مجاب کردن من به سخنرانی ر . رسول در دانشگاه اشاره کرد که چندین روز قبل از آن برگزار شده و با استقبال بی نظیری روبرو گشته بود و ... نتیجه این که فردا کار ۶۱ منتشر می شود .

با صمیمیت خدا حافظی کردیم . من متحیر و اندوهبار از ماشین پیاده شدم و او مصمم و با اراده راه افتاد و رفت . در نگاه اش اما نگرانی لبریز بود و این ظاهر مصمم نیز نمی توانست آن را پنهان کند . از موقعی که حیدر را شناخته بودم ، همیشه به او بعنوان انسانی که باید از او بیاموزم می نگریستم و می نگرم . او از معدود رفقای این دوره است که در زندگی سیاسی پر تلاطم و سراسر آشوب ما هیچ گاه متانت و بردباری خود را از دست نداده است و تردید نداشتم که اگر می توانست از معذوریت کسانی که انشعاب را سازمان داده بودند خود را خلاص کند ، هرگز چنین تصمیمی نمی گرفت . همیشه به خود او نیز گفته ام . او موتور این انشعاب نبود ، اتوریته انشعاب بود و یکاش نبود .

بعد از اینکه او رفت ساعت ها توی خیابان های شهر ، بی هدف و پریشان راه می رفتم بی آنکه بدانم به کجا می روم و چه مقصدی دارم . این شاید طنزی با بیان ساده ای از وضعیت سیاسی خود من در مقطع این انشعاب باشد . چرا که با اقلیت در مهمترین زمینه ها خودم را منطبق نمی یافتم . در اکثریت نیز در پی بحث های جدیدی که پیش آمده بود ، چشم اندازی برای کار مشترک باقی نمی ماند و مهمتر از هر دوی اینها ، در چنین موقعیت حساسی از جنبش ، و با دیدگاهی که در دو طرف حاکم بود ، با این انشعاب ، آینده ای برای کل فدایی نمی دیدم .

پاسخ به سوال هشتم

الف - جناح چپ اکثریت چه زمان و چگونه شکل گرفت ؟

اگر منظور جناح به عنوان تشکیلات است ، این تشکیلات با این نام ، مهر ماه ۵۹ یعنی سه ماه بعد از انشعاب اقلیت و اکثریت و با جدایی که رهبری اکثریت ها تحمیل نمود بود . اعلام موجودیت کرد ، ولی اگر شکل گیری رسمی این گرایش بعنوان یک فراکسیون نظری مطرح است . این گرایش در فروردین ۵۹ یعنی حدود دو ماه قبل از انشعاب اقلیت و اکثریت و موقعی شکل گرفت که اکثریت هیات سیاسی و سپس کمیته مرکزی به ضرورت حمایت از خمینی و جناح روحانیت حکومت رسیدند . ما همان موقع وجود این گرایش را با اسامی مشخص به کمیته مرکزی اعلام داشتیم و تاکید کردیم ، فقط یک گرایش نظری هستیم و وجود چنین گرایشی را برای غنای بحث های سازمان ضروری می دانیم . کمیته مرکزی با استناد به احکام ۱۹۰۸ حزب کمونیست روسیه و قطعنامه های استالینی کمیترون با این پیشنهاد مخالفت ورزید و به من اخطار کرد چنانچه از ضرورت فراکسیون های نظری دفاع کنم از هیات سیاسی و کمیته مرکزی اخراج خواهم شد . من نپذیرفتم ، ولی بحران ناشی از مسائل مربوط به پیش از انشعاب اقلیت اجازه اینکار را به کمیته مرکزی نداد .

بعد از انشعاب آن دمکراسی درونی که بیشتر محصول توازن گرایش های فکری مختلف بود ، رو به ضعف نهاد و یک قطب جدیدی در هیات سیاسی و کمیته مرکزی شکل گرفت که نظرات مخالف را بر نمی تابد . مبارزه ایدئولوژیک ما در نشریه داخلی به پیش ، پیش می رفت و صف بندی های مطلوب خود را ایجاد می کرد . تاب هیات سیاسی طاق شد و بجای برخورد نظری ، نامه ای خطاب به تشکیلات نوشت که مضمون آن دامن زدن جو بی اعتمادی بود . همزمان اجلاس کمیته مرکزی نیز برای تصمیم در باره من فراخوانده شد ، در جلسه صریح و دوستانه به من گفتند ، اگر همانجا وجود گرایش را نفی نکنم از کمیته مرکزی اخراج خواهم شد . تا این زمان سه شماره از به پیش چاپ گشته بود گفتم این کمیته مرکزی می خواهد در باره من بدلیل نظرانی که از آن دفاع می کنم تصمیم بگیرد ، بنابراین من اول دوست دارم بدانم چند نفر از رفقا این نظرات را خوانده اند و شروع کردم ردیف سوال کردن . فقط دو نفر از رفقا فرخ و فرج اله بطور کامل در جریان بودند مابقی یا مطلقا نخوانده بودند یا جسته گریخته خبر داشتند . وقتی نوبت به ر . جمشید طاهری پور عضو هیات سیاسی رسید خیلی محکم گفت : نخوانده ام و نمی خوانم ! در آن جلسه من همچنان از نظر خود دفاع کردم و حکم اخراج از کمیته مرکزی را تحویل گرفتم . پاسخ من فقط یک جمله بود : این حکومت با اقدامات ارتجاعی خود در ذهن همه مردم سقوط می کند و حامیان خود را نیز با خویش می برد . روی تک تک آنها را بوسیدم و از جلسه خارج شدم . بعد به من پیشنهاد شد مسئولیت خارج از کشور یا بخش معلمان را قبول کنم . من دومی را پذیرفتم .

ب - اختلاف جناح چپ با اقلیت و اکثریت حول چه مسائلی بود ؟

مهمترین اختلاف نظری ما با اقلیت و اکثریت حول تحلیل از حکومت و روش برخورد به آن بود . اکثریت از خرده بورژوازی ارزیابی کردن حکومت به حمایت کامل آن رسیده بود و به پوزسیون تبدیل شده بود . این دیدگاه سیاسی ، ایدئولوژی خود را می طلبید . همزمان با این چرخش سیاسی ، بحث پیرامون راه رشد غیر سرمایه داری و قطعنامه های کنفرانس های ۱۹۵۹ و ۶۰ و ۶۱ احزاب برادر نیز به موضوع و دستور کار اصلی کمیته مرکزی تبدیل شد . باین ترتیب راه بازگشت به اصول بسیار سهل افتاده و تلاشی را نمی طلبید . اصول خود با پای خویش بسوی ما آمده بود ! رفقای هیات سیاسی با اشتیهای تشنه ای که به آب رسیده باشد . مصوبات این کنفرانس ها را در زمینه اساسنامه و برنامه رونویس می کردند و یکی پس از دیگری ، از تصویب کمیته مرکزی می گذرانیدند .

جناح چپ با این نگرش هم در عرصه سیاست نسبت به حکومت و هم عرصه ایدئولوژی و متد مخالف بود . در عین حال که نظرات اقلیت را نیز منطبق با واقعیات نمی دانست و انشعاب طلبی را نمی پسندید .

از نظر ما اساس تفکر و متدولوژی اقلیت و اکثریت هر دو یکی بود . هر دو برای خرده بورژوازی رسالت انقلابی قائل بودند . اکثریت می گفت هژمونی در این حکومت با خرده بورژوازی ست ، پس ضد امپریالیست و در نهایت مترقی خواهد بود .

نظریه حاکم بر اردوگاه سوسیالیستی نیز کاملاً در خدمت این فکر بود و به آن کمک می کرد. پس بدرست باید به سراغ اش می رفت و آن را ملانکه کار خود قرار می داد! اگر نمی رفت آن ایدئولوژی خود به سراغ این سیاست می آمد، ضرورت وحدت با حزب توده هم از همینجا بود. وقتی ایدئولوژی، برنامه و سیاست یکی بود، هرگونه مانع شدن در راه وحدت فقط ناشی از بی اعتقادی یا غلبه سکتاریسم و روحیات فرقه ای می توانست باشد.

از نظر ما، برای اقلیت نیز خرده بورژوازی مقدس بود. بهمین دلیل می گفت این حکومت ارگان سازش مابین خرده بورژوازی و بورژوازی است، که در آن بورژوازی دست بالا را دارد. چون طبق متد مرحله انقلاب اردوگاهی، حکومت اگر خرده بورژوازی باشد، مستحق حمایت است! اقلیت با این متد تحلیل از حکومت، به تاکتیک لنین در انقلاب اکتبر می رسید و بی آنکه به شرایط خود ویژه جامعه توجه کند، قهر را سازمان می داد. پایه جوخه های رزمی که رفیق حیدر با آن مخالف بود و جوانان بسیاری را زیر ضرب دژخیم قرار داد، روی هوا نبود و فقط تقلید از مجاهدین نمی توانست بحساب بیاید.

نظر جناح چپ اما این بود که، حکومت خرده بورژوایی، اما ارتجاعی است. خود من نیز قبلاً این نظر را نسبت به خمینی و جریانات سنتی مذهبی در زندان داشتم. من و تقی حمیدیان در شهریور ۵۷ مشترکاً نوشته ای را به سازمان ارائه کردیم که در آن تاکید شده بود اگر ما نتوانستیم مبارزه کارگران، دهقانان و توده های روشنفکر را سازمان دهیم، هژمونی بدست ارتجاع مذهبی خواهد افتاد. بعد از راهپیمایی عظیم تاسوعا و عاشورا نیز این نظر را پی گرفتیم و هر دو از سازمان خواستیم، حرکتی مستقل و با شعارهای مستقل از مذهبی ها را سازمان بدهد. با این پیشنهاد ما موافقت شد و ما راهپیمایی مستقلی را در آربعین از پارک دانشجو بسوی دانشگاه صنعتی سازمان دادیم که در آن دهها هزار تن شرکت داشتند. در پایان مراسم نیز نامه سرگشاده به خمینی در صحن دانشگاه قرائت شد که تقریباً همین محتوا را داشت. نشریه کار نیز در دنیای بی سیاستی تقریباً همین نظر را پیش می برد.

این نظر در بحث های رفقای جناح چپ بیشتر تدقیق شد و به سیاست روشنی در برابر حکومت رسید. برای جناح چپ، از تحلیل حکومت خرده بورژوایی تا تاکتیک مقابله صرف با حکومت نتیجه می شد و نه حمایت از آن.

ما می گفتیم این حکومت ضد انقلابی و ارتجاعی است در عین حال که ضد امپریالیست هم هست. منتها ضد امپریالیست بودن، در جنگ و دعوی لفظی که مختص خرده بورژوازی است معنا نمی یابد. مبارزه ضد امپریالیستی در مبارزه کارگران و دهقانان علیه سرمایه داری و فئودالیسم معنا پیدا می کند.

جناح چپ از تحلیل خود این نتیجه تاکتیکی را می گرفت که سیاست ما نسبت به این حکومت، سیاست مبارزه و حمایت است. هر کجا این حکومت اقدامی در جهت منافع مردم انجام داد از آن حمایت می کنیم و هر کجا در برابر در خواست های توده ها ایستاد با آن مبارزه می کنیم.

ما همچنین معتقد بودیم سازمان باید در سه زمینه، دارای نظر روشن و مشخصی باشد، مسئله برخورد به حکومت سیاسی، دیدگاه نسبت به اردوگاه سوسیالیستی و همچنین سیاست تشکیلاتی، جناح چپ در این زمینه ها سه جزوه تهیه کرده بود که اولی یعنی برخورد به حکومت، قبل از انشعاب اقلیت و اکثریت و دوتای دیگر بعد از آن، در نشریه داخلی به پیش درج گردید. بعداً نیز خود اقدام به انتشار بیرونی آنها کردیم.

ب - چرا هنگام انشعاب ترجیح دادیم با اکثریت بمانیم؟

قبل از هر چیز روشن کنم که ما مطلقاً نمی خواستیم به سازمان جدید و تشکیلاتی جدید تبدیل شویم، هیچ کس چنین چیزی را نمی خواست. بهمین دلیل هم نام خود را جناح چپ اکثریت گذاشتیم. در اولین شماره نشریه ای هم که منتشر کردیم این مسئله را توضیح دادیم. اما در مورد ماندن با اکثریت نظر واحدی نداشتیم، همانطور که در مورد وحدت با اقلیت نیز، هم نظری وجود نداشت.

با این توضیح در مورد ماندن با اکثریت، من نمی توانم از جانب کسانی که معتقد به جدایی هر چه سریع تر از اکثریت بودند صحبت کنم، ولی در مورد نظر خودم همانطور که بارها تاکید کردم، وقتی مخالف هر انشعابی بودم، قاعدتاً باید با اکثریت می

ماندم و تردید ندارم که اگر حقوق اقلیت زیر پا گذاشته نمی شد، اگر حیثیت سازمان به روش و سنت مذهبی، تا یگانه سخن گفتن و یک رنگ حرف زدن گره نمی خورد و اگر هر گرایشی می توانست در عین همزیستی تشکیلاتی، نظر خود را حفظ و علنی کند، اساساً نیازی به این انشعاب ها وجود نداشت و جنبش چپ به چنین روزی نمی افتاد!

بنابراین مسئولیت با که بودن و با که نبودن ها را باید کسانی بپذیرند که چنین حقوقی را رعایت نکردند! من از این سخن به این نتیجه می رسم که ترجیح ندادم با اکثریت بمانم، ترجیح می دادم از اکثریت جدا نشوم.

پاسخ به سوال نهم

ارزیابی امروز من از این انشعاب و موضوع اجتناب ناپذیر بودن آن!

با توجه به توضیحاتی که از نظر گذشت و با اتکا به تجربیاتی که پشت سر قرار گرفت، چه جای تردید که وقتی می گوئیم این انشعاب، اشتباهی بس بزرگ و جبران ناپذیر بود، قطعاً اجتناب پذیر نیز می توانست باشد و بود. ما هر آینه ضعف رهبری فدایی را عامل اجتناب ناپذیری انشعاب تلقی کنیم، تنها مسئولیت خود را سبک نکرده ایم، بلکه بدتر از آن خویشتن را به قضا و قدر سپرده ایم. آیا بر این حرکت جز آنارشسیسم اراده ای نمی توانست حاکم باشد؟ چرا می توانست. فقط باید از چارچوب تنگ افکار خویش سر بیرون می آوردیم و به مردم، جامعه و کسانی که به این سازمان امید دوخته بودند چشم می داشتیم.

رهبری راه زیاد دوری نباید می رفت، فدایی یک جریان اجتماعی بود و انعکاس خواست ها و نظرات بخش وسیعی از مردم را بیخ گوش خود داشت. یک نظر سنجی از فقط فعالین این سازمان کافی بود تا آنان که تصور می کردند با اقدام خویش راه انقلاب توده ها را می کوبند، به حتمیت اشتباه بودن چنین انشعابی دست یابند.

از نظر من در مضمون این انشعاب تناقضی بزرگ نهفته بود. ایستادگی و پایداری در برابر واقع بینی و تعقل سر می سائید و روحیه آنارشستی، تامل و شکیبایی را به مصاف می طلبید.

این حقیقت بود که بنای اختلاف در روش برخورد به گذشته، در بسط و تسری این روش به آینده گره می خورد و طریقت متفاوتی را پیش رو می گذاشت. این راست بود که چوب زدن به سنتهای انقلابی و حراج گذاشتن نقطه قوت های فدایی، فقط می توانست راه نزدیکی به ارتجاع مذهبی را هموار کند. ولی این نیز حقیقت بود که روحیه مقاومت و ایستادگی نمی توانست الزاماً مفهوم سازمان دادن مبارزه و هدایت جامعه بسوی دستیابی به آزادی، عدالت و رهایی باشد و نبود.

در خطرترین شرایط سیاسی ایران یعنی بعد از سقوط پهلوی و تغییر ساختار سیاسی کشور، کلیدی ترین و سرنوشت ساز ترین مسئله احزاب و سازمان های اپوزیسیون، چگونگی روش برخورد با حکومت جدید بود. در این مقطع در میان مجموعه ای از احزاب، گروه ها و محافل کوچک و بزرگ سیاسی که یکی پس از دیگری در صحنه ظاهر می گشتند، موضوع سازمان فدایی بمتابۀ پرنفوذترین سازمان متشکل و سراسری، جهت و سمت برخورد کل اپوزیسیون نسبت به حکومت را تعیین می کرد. چرا که مجاهدین خلق در تدارک سازماندهی دوباره خود بودند و نسبت به حکومت جدید نیز موضع پوزیسیون و گاه ختنی داشتند و گروه های چپ انشعابی از آن و بویژه سازمان پیکار از قدرت نفوذ توده ای چندانی برای تاثیر گذاری برخوردار نبودند. موضع این جریانات و از جمله راه کارگر که تازه پا به میدان گذاشته بود، انعکاس خود را بیشتر در سازمان فدایی و تقویت و تضعیف گرایشات مختلف فکری درون آن نشان می داد.

فدایی بی آنکه آمادگی ذهنی و عملی چنین مسئولیت سنگینی را دارا باشد، متناسب با تمایلات درونی خویش و بر اساس فشارهای جانبی که از ناحیه دیگر جریانات اپوزیسیون بر آن وارد می گشت، بی سیاست و بدون هدف، مسیری را پیش رو داشت که برآیند بردارهای مختلف جهت بود. یک روز نامه به بازرگان را دیکته می کرد، یک روز زیر فشار هواداران و دیگر جریانات چپ آن را پس می گرفت. یک طرف به جنگی ناخواسته کشیده می شد و یک طرف به مصالحه ای بی برنامه و یک روز دیگر باز زیر فشارهای دیگر، باز بهمان مواضع می چرخید. در تمامی این مدت جلسات شورای مرکزی سازمان به دور باطلی از بحث های کشدار پیرامون سوالات غلطی کشیده شده بود که هیچوقت پاسخ صحیح نمی توانست داشته باشد. مثل اینکه مثلاً دولت

جدید ملی است یا غیر ملی؟ و عطف بماسبق یعنی این سؤال که ما اصلاً بورژوازی ملی داریم که دولت ملی داشته باشیم یا خیر؟ و سؤالاتی از این دست.

در این دوره در رهبری سازمان هیچ اختلاف جدی وجود نداشت و با سطح این بحث‌ها نمی‌توانست وجود داشته باشد. دستیابی به خط مشی صحیح و روش برخورد اصولی نیازمند شکیبایی، تأمل، کار با برنامه و سازمانگرانه بود و این با روحیه سرکش و شتاب‌آلود خو گرفته در زندگی چریکی هم خوانی نداشت. این نقطه ضعف بزرگ فدایی در کلیت آن بود. فدایی در کنار و هم‌ردیف این ضعف، نقطه قوت بزرگی را نیز در خود پرورش داده بود، که در خور اهمیتی وافر بود و بسیار راهگشا می‌توانست باشد. فدایی علیرغم تاکتیک جدا از توده و با آنکه قهرمانی و مرگ را پذیرا گشته بود، ولی با روحیه‌ای سرشار از زندگی، عشق به مردم و انسان بودن و انسانی عمل کردن پرورش یافته بود این خصلت به سازمان فدایی، خصلتی ماورا طبقاتی می‌داد و آن را بیشتر از آن که نماینده یک طبقه معین باشد، به بلوک یک طبقه ملی تبدیل می‌کرد این گرایش و این نحوه خلق خوی در تربیت‌ها، آثار و آموزش‌های بیژن جزنی و گروه او بسیار قوی، برجسته و تأثیرگذار بود. من معتقدم اگر چه نظرات بیژن هیچ‌زمان توسط کادرها و نیروهای فدایی‌انگونه که باید درک و جذب نشد ولی افکار و خصوصیات اجتماعی او تأثیرات تربیتی خود را در درون فدایی بر جای گذاشت. من همیشه بر این فکر بوده‌ام و هستم که سازمان فدایی اگر بعد از انقلاب بهمین، فزاینده‌تری داشت و قادر گشت در فاصله بسیار کوتاه بگونه‌ای تصاعدی در میان مردم جای باز کند و به سازمان سیاسی مورد اعتماد کارگران، دهقانان، زنان، توده‌های زحمتکش، روشنفکران و جوانان مبدل گردد، همه و همه محصول این تربیت و سمت اصلی حرکتی بوده است که علیرغم ضعف تئوریک در فاصله تا قبل از انشعابات به پیش برده است.

چکیده حرکت کجدار و مریز و چپ و راستی‌های تناقص‌آمیز سازمان فدایی بعد از انقلاب را در اقدامات توده‌ای و واقع‌بینی روش برخورد به حکومت در تناسب با سایر جریان‌های سیاسی اپوزیسیون می‌شود خلاصه کرد. در تند پیچ‌ها و رویدادهای سرنوشت‌ساز، مثل فرماندهی در باره آری یا نه به اسلامی بودن جمهوری، قانون اساسی، مجلس خبرگان و انتخابات ریاست جمهوری، سازمان اگر چه موضع ناروشن و بسیار ضعیفی داشت اما توجه اصلی به عدم مقابله با حکومت جدید بود. این مواضع ما را هم ضعیف می‌کرد و هم تقویت. ضعیف می‌کرد، به این اعتبار که کسی نمی‌فهمید موضع سازمان چیست و چرا به فرض به جمهوری اسلامی یا قانون اساسی رای نداده است. بدیهی است اتخاذ موضع روشن و نقد اصولی اسلامی بودن جمهوری و قانون اساسی ولایت فقیه به سازمان نیروی بسیار می‌بخشید، زمینه‌های آگاهی عمومی را فراهم می‌کرد و بر قدرت نفوذ آن می‌افزود.

در مقابل، عدم تقابل با حکومت جدید، سازمان را تقویت می‌کرد، چون حکومت در این زمان آرای بخش اعظم مردم را با خود داشت و این رای با آنکه، رای توهم توده‌ها بود، باید بی‌آنکه پذیرفته شود، مورد احترام قرار می‌گرفت. سازمان فدایی در تربیت مردمی خویش، در عین مخالفت، اما ناگفته و نانوشته به این رای احترام می‌گذاشت، بی‌آنکه مورد این احترام را برای خود روشن کند و صریح و در چهار چوب سیاست و برنامه آن را توضیح بدهد. با این همه آنچه مهم است اینکه سازمان بصورت غریزی و با شامه سیاسی تاریخی که محصول تربیت گذشته او بود، در کلیت به رای مردم احترام می‌گذاشت. تصادفی نیست که اندیشه‌هایی نظیر پیکار و امثالهم و تئوری‌هایی همانند سرمایه‌داری انحصاری و فاشیسم کابوس یا واقعیت در هیچ‌یک از گرایش‌های فدایی هیچ توجهی را بر نیانگیخت و اذهان کسی را بخود معطوف نداشت. در حالیکه ما در طیف سازمان به نظرانی امثال راه فدایی برخورد می‌کنیم که به واقعیت‌های آنروز جامعه نزدیکتر بود و اگر مورد توجه قرار می‌گرفت، از آن استنتاجات تاکتیکی صحیحی می‌توانست صورت بگیرد.

خلاصه اینکه من مضمون این انشعاب را نه امروز که هر زمان به زوایای آن نگریسته‌ام، جز بی‌توجهی و بی‌مسئولیتی رفقای سازمانده این انشعاب نسبت به موقعیت سازمان و ناشناختن اهمیت نقش و وظایف اش، نیافته‌ام. استدلال اینجاست که انشعاب در

تشکیلات ، قبل از انشعاب در نظر ، سازمان داده شد . حکم بر بی توجهی اینجا رقم می خورد ، که بجای تلاش برای تدوین ، تدقیق و برخورد نظری ، تجزیه کردن سازمان به وظیفه تبدیل می شود !

پرسیدنی ست که چرا ما همین امروز ده ها سؤال برای روشن کردن موارد اختلاف سیاسی اقلیت و اکثریت پیش رو گذاشته ایم ، ولی از اختلاف نظر در باره تاریخ سازترین رای گیری های جمهوری اسلامی که در آنها سرنوشت ملت هایی رقم خورده است ، از خودمان چیزی نمی پرسیم . من بعنوان کسی که خود در انتخاب این سئوالات سهم داشته ام ، معتقد هستم ، این بی توجهی نیز ناخود آگاه ما را بسوی خود برده است . چرا که در هیچ یک از این زمینه ها اختلاف وجود نداشت که ذهن امروز ما را به طرح سؤال در باره آنها معطوف کند . و این آیا خود بهترین دلیل برای بدست دادن مضمون انشعابی نیست که در ظاهر اختلاف بر سر حکومت یا دفاع از مشی چریکی ، می بایست به تناقض دو گرایش درون پایان بدهد ؟ یکی گرایش به تامل و توجه به آرا مردم و دیگری شتاب برای اثبات انقلابی گری و دفع هر چه سریع تر دولت بورژوازی . به راستی مابین شعار مشیت در برابر مشیت آقای رجوی یا جوخه های رزمی اقلیت و خانه های تیمی رفقای گروه اشرف دهقانی ، و پیش بسوی شوروی اکثریت چه تفاوتی ماهوی وجود داشت ؟ جز اینکه بر هیچ کدام توجه به نقش و حرکت مردم حاکم نبود .

مجاهد به همان سرعت می خواست به قدرت برسد که رهبری اکثریت شتاب داشت برای سهم شدن با قدرت ، برق آسا تکلیف خود را با انقلاب و خمینی و شوروی و حزب توده یک سره کند .

آری انقلاب گرچه با سرعت و پرشتاب پیش می رفت ، اما برای سازمانی که نه به لحاظ فکری و نه کارایی عملی ، قدرت هماهنگی با آن را نداشت ، شتاب زدگی فقط مرگ سیاسی می توانست باشد !

مصاحبه با فرخ نگهدار

اشاره: سئوالاتی که در این مصاحبه مطرح شده. عینا همان سئوالاتی است که در مصاحبه با قربانعلی عبدالرحیم پور عنوان گردیده است.

ضمن تشکر از فرصتی که برای اظهار نظر پیرامون مسائل مربوط به انشعاب اقلیت و اکثریت در سازمان در اختیار من گذاشته اید. آنچه در زیر آمده است. پاسخ جز به جز به تک تک سئوال هایی که مطرح کرده اید نیست. بلکه اشارتی است در فرصتی که مقدور بود. به عمده ترین نکاتی که شاید طرح آنها از زبان و قلم من که نقشی عمده را در آن زمان در سازمان برعهده داشته ام ضروری تر باشد.

در باره بد و خوب آنچه که در این ۲۷ ساله بر فدائیان گذشته است قضاوت ها بسیار و حتی بی شمارند. به یقین چنین قضاوتی برای کسی که خود همواره ذره ای و پاره ای از پیکر آنان بوده است دیدن آن بد و خوب ها و داوری کردن پیرامون آنها بیگمان از دشوارترین کارهاست. البته که هم دیدن از درون و هم دیدن از برون هر دو محصول شیوه ی دیدن اند و لهدا سخت جانبدار. هیچ دیدی وجود ندارد. و نمی تواند وجود داشته باشد. که همان واقعیت را ببیند و توضیح دهد. از دید من واریسی گذشته ابزار تحقق اهداف آینده و از پیش گزین شده ی بیننده است. تفاوت دیدن از درون با دیدن از برون در شرایط پیوندهای عاطفی (غیر عقلانی) روابط خصوصی و ملاحظات شخصی است که در بازنویسی گذشته به میان می آیند و عمل می کند، حال آنکه آنکس که خود در ماجرا دستی از نزدیک نداشته شاید زمینه و امکان بیشتری برای منصفانه دیدن داشته باشد.

۱- مهمترین ضربه

وقتی من این ۲۷ سال را مرور می کنم تا ضربه ها و شکست ها و نیز پیشرفت ها و کامیابی هایمان را پیش چشم آورم، آنچه هنوز هم آن را سنگین ترین ضربه به نهضت فدائیان می بینم همانا تقسیم سازمان به اقلیت و اکثریت و انشعاب ناشی از این تقسیم است. رفقای دیگری هستند. و بسیار. که با این دید من یگانه نیستند. کسانی که در هر دو سو، بوده اند. و شاید ندرتا هنوز هم باشند. که آن انشعاب را یک موفقیت بزرگ برای سازمان ارزیابی کرده اند. من در ارزیابی حد لطمات و ضرباتی که فدائیان متحمل شده اند نه آن کشت و کشتارهای عزیزترین و موثرترین کادرهای رهبری سازمان در سالهای پیش از انقلاب را. به حد انشعاب. موثر می بینیم و نه نقش هیچ یک از خط مشی ها و سیاست ها و دیدگاه هایی که این جریان در دوران قبل و یا پس از انقلاب پذیرا شده است را تا این حد منفی ارزیابی می کنم.

از دست دادن کادرهای با اتوریته رهبری البته برای ما ضربه ای مهلک بوده است. اما این زیان هرگز مستقیما باعث نشد که اهمیت سازمان در ذهن مردم آسیب پذیرد. مشی مسلحانه ی در قبل از انقلاب گرچه تنگناهای بسیار، از جمله از جنبه پرورش کادرهای پخته و مجرب و اختلال در پروسه رشد طبیعی نیروهای فکری در سازمان تاثیرات منفی سنگین داشته است، اما همین مشی مهمترین عامل در پیدایی سازمان و ایجاد تکیه گاه اجتماعی و جلب اعتماد میلیونی مردم، بویژه روشنفکران بود و در شکل دهی یک تلقی مثبت و دست کم غیر خصمانه در میان سایر گرایش های سیاسی نسبت به سازمان نقش مثبت و موثر و قابل اتکا داشته است.

در باره تاثیرات خط مشی ناظر بر شکوفایی جمهوری اسلامی که در سال های ۶۰ و ۶۱ از سوی اکثریت پی گرفته شد نیز تاکنون تحلیل ها و ارزیابی های بسیار. بویژه در محافل چپ انقلابی. ارائه شده و برخی حتی آن را سنگین ترین ضربه بر جنبش فدائیان در تمام طول حیات آن دانسته اند. ضمن اینکه من هرگز بر این نظر نبوده ام و همواره ایستاده ام که خط مشی ناظر بر براندازی جمهوری اسلامی ایران در آن سال ها برای تمام نیروهای چپ و دموکراتیک به مراتب زیان بارتر بوده است لازم است یاد آور شوم که مجادله سیاسی میان دو گرایش و دو خط مشی عمده که از سوی جریان های مختلف مخالف حکومت فعلی پی گرفته می

شود. (یعنی آنان که سرنگونی جمهوری اسلامی را پی می گیرند و آنان که از یک خط مشی اصلاح طلبانه در قبال نظام جمهوری اسلامی پیروی می کنند) هنوز به هیچوجه پایان یافته نیست. این بحث بویژه پس از تحولات ماه های اخیر در اوضاع سیاسی کشور دوباره آغاز شده و در آینده قطعاً داغ تر هم خواهد شد. لذا قضاوت در این باره در سال های اولیه پس از انقلاب اتخاذ کدام سمت گیری سیاسی - یعنی سمت دهی تلاش ها برای تحقق تحولات مثبت در جمهوری اسلامی و یا بسیج تمام قوا برای سرنگونی آن کدام یک بیشتر به نیروهای چپ و دمکراتیک، منجمله فدائیان لطمه زده یا سود رسانیده است هنوز دستخوش تغییر است.

اما این سال ها هرچه بیشتر بر ما گذشته است، من بیشتر اعتقاد یافته ام که انشعاب های اولیه پس از انقلاب، بویژه، انشعاب اقلیت و اکثریت، در دامن زدن به این ذهنیت منفی و تا حد معینی غیر واقعی در میان مردم که فدائیان تکه پاره و دیگر فاقد آن اهمیت سیاسی اولیه اند نقش اساسی داشته است. گرچه هیچ یک از انشعاب ها در عمل قادر نشد پایه اجتماعی و بدنه اصلی سازمان را تکه پاره کند اما روش برخورد با این انشعاب - بویژه اطلاق نام اکثریت به سایر جریان های سیاسی رقیب یا مخالف فدائیان فرصت داد که نهضت فدائیان را دچار تفرقه و تشتت سازمانی و درگیر منازعات درونی تصویر کنند. حال آنکه همه می دانیم که هیچ یک از انشعاب ها به تقسیم بدنه و نیروهای پایه سازمان در داخل کشور منجر نشد. اما تغییر نام سازمان و افزودن نام (اکثریت) به دنباله ی آن این ذهنیت را که بین فدائیان تفرقه افتاده و تکه پاره شده اند، همگانی کرد و این تصور هرگز جبران نشد. آن انشعاب و به نظر من مهلک ترین ضربه در تمام طول تاریخ سازمان فدائیان بوده است.

۲- آیا اجتناب ناپذیر بود؟

اگر از این زاویه به مساله نگاه کنیم که انشعاب در آخرین تحلیل به تصمیم و اراده ی کسانی بستگی داشت که آن را سازمان دادند آنگاه می توان ادعا کرد که اگر آنها تصمیم به انشعاب نمی گرفتند طبعاً انشعاب نمی شد و سازمان نمی شکست. لذا انشعاب قطعاً اجتناب ناپذیر بود، اگر آنها که آن را سازمان دادند از آن اجتناب می کردند.

اما اگر با چشمان یک ناظر خارجی به صحنه ی دیدگاه ها، تحلیل ها، آرزوها و رفتارهای سازماندهندگان انشعاب در سازمان در مقاطع قبل از انشعاب نگاه کنیم نتیجه ی دیگری خواهیم گرفت. چنان ناظری بروشنی می توانست ببیند که آنها که در جناح های اقلیت و اکثریت جبهه گرفته بودند غیر ممکن بوده است که تصمیم به انشعاب نگیرند. بنیانی ترین دلیل من برای اثبات این مدعا ساختار فکری و سیاسی سازمان - در تمام سطوح آن - بوده است. در آن دوران مختصات فضای فکری و سیاسی اعضای کمیته مرکزی و تمام کادرها به گونه ایست که اصلاً نمی توانستند امیدوار باشند که اختلافات ایدئولوژیک سیاسی در کادر یک ارگان واحد و یا سازمان واحد تحمل شود. یاد می آید که مدت زیادی بحث می کردیم که اختلافات ایدئولوژیک درون کمیته مرکزی را می توان علنی کرد یا نه و من تا زمانی که خطر انشعاب جدی نشده بود در مقابل آن ایستاده بودم زیرا برایم مسلم بود که منظور از این کار سازماندهی بی اعتمادی، خالی کردن زیر پای یکدیگر و سوق سازمان بسوی جدایی است. ما آن زمان هنوز اصلاً این فرهنگ را نداشتیم که ضمن بیان آزادانه و مستقلانه ی نظرات و تحلیل های خود مشترکاً و بر اساس اعتماد رفیقانه در گردش امور روزمره سازمان مشارکت کنیم و بپذیریم که نام و امضا و اتوریته سازمان و رهبری آن در انحصار کمیته مرکزی و تصمیم آن باشد.

برخی از رفقا تصور می کردند که فلان اقدام اقلیت یا فلان برخورد اکثریت در آستانه انشعاب بود که انشعاب را قطعی کرد. من تلاش بسیار کردم که از هر گونه برخورد یا اقدامی که انشعاب را در نزد فعالین غیر مصمم سازمان توجیه کند اجتناب شود و این کار البته از این نظر بسیار موفق بود که توده های وسیعی از اعضا و هواداران غیر مصمم قانع شدند که کمیته مرکزی تلاش می کند اقلیت را نگاه دارد اما آنها اصرار بر جدایی دارند و در هر حال مصمم اند که بروند. اقدامات ما در کمیته مرکزی بر پایه ی این ارزیابی نبود که به این یا آن ترتیب می توان اقلیت را از دست زدن به انشعاب و مقابله منصرف کرد. همان گونه که اقدامات رفقای

اقلیت نیز اصلا بر پایه ی این تحلیل نبود که اکثریت را به این یا آن ترتیب می توان از ضربه زدن اقلیت و تحت فشار قرار دادن آن باز داشت .

بعد از انشعاب من شخصا در اجتناب ناپذیری انشعاب سخت تردید کردم . دریافت من این شد که این حدود و ژرفای اختلافات فکری و سیاسی نیست که انشعاب را توجیه می کند و یا الزامی می کند . با بسط فرهنگ دموکراسی در مناسبات سازمانی اختلافاتی بسیار حادث تر نیز می تواند همزیستی پذیر شوند . امید به رقابت دموکراتیک و عادلانه در ساختار آن روزی سازمان و امید به اثبات حقانیت و احیای اعتماد سیاسی همزمان در دراز مدت اصلا وجود نداشت . در آن زمان ملاحظات و محاسبات هیچ کدام از ما ، امروز را (که سهل است ، حتی دو سه سال و در مواردی حتی دو سه مان بعد را با هم) نمی دید و نمی سنجد که آیا با دست زدن به انشعاب یا اجتناب از آن ، با کدام یک بهتر می توان آینده ای ایده آل را در دراز مدت برای سازمان تدارک دید .

اگر بخواهم اکنون ، پانزده سال پس از آن روزها در باره ی حد تحمل ، در باره حد دوراندیشی و در باره میزان اقدامات اعتماد شکنانه ی دو طرف از پلنوم ۵۸ تا انشعاب قضاوت کنم منصفانه باید گفت که در میان اکثر رفقای اقلیت شتابزدگی در تصمیم گیری ها ، سوظن نسبت به اهداف طرف مقابل و تکیه بر ملاحظات کوتاه مدت مجموعا از آنچه که در این زمینه ها در میان فعالین اکثریت دیده شد پررنگ تر بوده است . با اطمینان باید گفت اگر ما در سال ۵۹ قادر بودیم شرایط فعلی را پیش بینی کنیم قطعا اختلافات اقلیت و اکثریت به تنهایی قادر نبود سازمان را به انشعاب بکشاند . عملکرد ملاحظات و محاسبات سیاسی معین در صفوف اکثریت نیز در تحمیل انشعاب نقش داشته است . یادم می آید هنوز یک ماه از انشعاب نگذشته بود که با پیشنهاد و اصرار رفیق رحیم کمیته مرکزی تصویب کرد که برای جدا کردن هویت اکثریت از اقلیت لازم است نام (اکثریت) به نام سازمان اضافه شود . نظر به تفاوت های محسوس در مشی سیاسی اقلیت و اکثریت در قبال جمهوری اسلامی ، در شرایطی که نام چریک های فدایی بشدت از جانب رژیم و حامیانش زیر ضرب بود ، کلمه اکثریت نوعی چتر یا سپر دفاعی بود که فعالین سازمان را در مقابل یورش رژیم در حدی محسوس ایمن تر از اقلیتی ها می کرد . من پنهان نمی کنم که در میان اکثریت نیز کم نبوده اند کسانی که انشعاب و اعلام موجودیت اکثریت را برای پیشبرد خط مشی سیاسی در حال تکوین سازمان و برای بیرون کشیدن نیروهای سازمان از زیر ضرب رژیم ، مفید و کارساز یافته اند . بسیاری از رفقای ما بر این نظر بودند که هر چه سیمای اکثریت از سیمای اقلیت بیشتر متمایز گردد به همان میزان امکانات برای فعالیت سیاسی و سازمانگرانه ی ما در میان مردم مساعدتر خواهد شد . این نحوه تلقی ناشی از این تحلیل بود که جمهوری اسلامی می تواند تداوم یابد و مطالبات توده ها نیز در کادر همین رژیم ادامه می یابد .

از آنجا که تحلیل اقلیت معکوس و بر پایه ی این تحلیل بود که مردم به سرعت به مقابله با نظام روی می آورند و سازمان باید در راس مبارزه آنان علیه کلیت جمهوری اسلامی قرار گیرد لذا بر این ملاحظه و محاسبه بودند که اعلام سریع جدایی و رودررویی کامل با رژیم امکانات برای فعالیت سیاسی و سازمانگرانه وسیع در میان مردم بسیار مساعدتر خواهد شد .

از این روی و بر خلاف آن روزها من امروز اصلا اعتقاد ندارم که حد اختلافات پیرامون مشی چریکی و تحلیل ماهیت قدرت سیاسی انشعاب را اجتناب ناپذیر کرد . این اختلافات با تغییر اوضاع با تحول فکری می توانستند منتفی شوند و دیدیم که شدند . آنچه انشعاب را اجتناب ناپذیر می کرد فقدان فرهنگ دموکراسی و سوظن شدید نسبت به مخالف و در وهله ی بعد عجله برای بهره برداری از اوضاع سیاسی - البته با دو تحلیل متضاد - بوده است .

در یک سازمان سیاسی جا افتاده و مجرب وقوع چنین فاجعه بسیار کمتر محتمل است . کما اینکه درست دهسال پس از انشعاب اقلیت - اکثریت دوباره در صفوف اکثریت شقاق افتاد و تمام تشکیلات ما از صدر تا ذیل عملا و کاملا دوپارچه شد . وقتی ما در سال ۱۳۶۹ به کنگره ی اول می رفتیم ارزیابی دیگران همه این بود که انشعاب اجتناب ناپذیر و قطعی است . اما مثل همیشه راهی برای جلوگیری از انشعاب وجود داشت که عبارت بود از مقدم قرار دادن منافع سازمانی بر منافع جناحی . اعضای اصلی رهبری سازمان به تجربه دریافته بودند که نقش و تاثیر آنها در مبارزه به موجودیت سازمان و اهمیت آن بستگی دارد . آنها دیدند که با

کناره گیری می توان خطر انشعاب را به کناری زد و چنین کردند و انشعاب منتفی و بلا موضوع شد. انشعاب ۵۹ نیز کاملا اجتناب ناپذیر بود فقط اگر رهبران اصلی دوطرف از آن اجتناب می کردند.

۳- کشاکش در تعیین دستور

همه یاد داریم که دو موضوع عمده هسته اصلی اختلاف اقلیت و اکثریت بود. از دید اکثریت تلاش برای تبدیل سازمان از یک سازمان سیاسی - نظامی به یک سازمان سیاسی که مضمون عمده ی فعالیتش کار در میان طبقه کارگر و دیگر توده های زحمتکش است بنیانی ترین وظیفه ای بود که در آن ایام در مقابل چریک های فدایی قرار داشت. از دید اقلیت تحلیل حکومت برآمده از انقلاب و تعیین مشی نسبت به رژیم جمهوری اسلامی مبرم ترین موضوع روز بود که می باید با آن تعیین تکلیف می شد. به زبان دیگر اختلاف در تعیین موضوع مورد اختلاف، خود به مرکزی ترین موضوع اختلاف بدل شده بود.

من با تمام نیرو در آن دوره کوشیده ام که موضوع اول در دستور قرار گیرد و حل و فصل شود. من تصور می کردم که بدون تعیین تکلیف با بینش چریکی و بدون تجهیز به تعابیر لنینی از مبارزه سیاسی، طبقاتی سازمان قادر نخواهد شد در مبارزه سیاسی روزمره به یک خط مشی سیاسی قابل اتکا و استوار دست یابد. من تحت تاثیر این باور بوده ام که این تئوری انقلابی است که سیاست صحیح و اصولی و بویژه پی گیری در پیشبرد سیاسی را امکان پذیر می سازد.

اما از زاویه یک فرد مسئول، از زاویه دید رهبری من می بایستی تشخیص می دادم که عامل زمان قطعا در جهت مثبت عمل می کند و رفقای اقلیت نیز دیرتر یا زودتر به همان نتایج خواهد رسید که اکثریت رسیده است. آنها نیز - دیرتر یا زودتر - به این تحلیل خواهند رسید که باید سازمانی بسازند که فعالیت سیاسی و کار سازمانگرا در میان زحمتکشان موضوع اصلی کار آن باشد و چنانکه دیدیم همه ی طیف گرایش های اقلیت سرانجام به همین نتایج رسیدند. لذا فشار و اصرار برای تعیین تکلیف هر چه سریعتر با مشی چریکی در عمل خصلت انشعاب گرا داشته است. این گذر می توانست بسار نرم تر از آنچه انجام شد به نتیجه برسد.

نتایج تلخ مرزبندی روی مسائلی که زمان و تجربه قطعا آنها را کمرنگ خواهد کرد برای ما آموزشی بزرگ شد. در جریان فروپاشی شوروی تئوری ها و تعابیر لنینی از حزب، مبارزه طبقاتی و ساختمان سوسیالیسم در سازمان ما نیز مورد سؤال قرار گرفت. در این میان تجربه ی بحث های سال های ۵۸ و ۵۹ مدام پیش چشم من بود. مسلم بود که آن تئوری ها و تعابیر در ذهن اکثریت بزرگ رفقای ما مورد سؤال قرار می گرفت و همه - کمتر یا بیشتر - دیرتر یا زودتر - به ضرورت جایگزینی می رسیدند. از این رو این بار - برخلاف گذشته - تمام تلاش من این بود که هیچ کس در سازمان به گونه ای در تنگنا قرار داده نشود که تداوم دیالوگ را بی ثمر ببیند و دیدیم که گذر از یک سیستم فکری به سمت و سیستمی دیگر، آری می تواند چنان باشد که دغدغه و اضطراب را در اذهانی که برای تصمیم گیری به زمان بیشتر نیاز دارند به حداقل برسد. به اعتقاد من روش سازمان اکثریت در برخورد با بحران اخیر یک تجربه بسیار موفق و روش حزب توده ایران در این عرصه - با آنکه از ما بسیار مجرب تر بوده اند - متأسفانه یک تجربه غم انگیز بوده است. بخاطر دارم که راه کارگری ها که چند ماه زودتر به همان نتایج ما در عرصه ی مشی چریکی رسیده بودند، علت شکل گیری خود را اختلاف با ما بر سر مشی چریکی اعلام می کردند. آنها آمدند و صحبت کردند با ما که وحدت مشروط به رد مشی چریکی است. گفتیم موضوع در بین ما مورد بحث است. شما هم شرکت کنید. آنها نپذیرفتند و این بزرگترین اشتباه آنها بود. آنها هنوز هم از موضع تحمل صفر حرکت می کنند. این فاجعه است.

جالب توجه است که از مقطع پلنوم مهر ۵۸ تا تیر ۵۹ که روند انشعاب شکل می گرفت در تمام محافل و حوزه های اکثریتی ها موضوع داغ بحث نه مسائل تئوریک که مسائل سیاسی روز بود. بحث پیرامون مشی چریکی در ماه های اول پس از انقلاب، بخصوص در تابستان ۵۸ بدنبال انشعاب اشرف داغ بود و با پلنوم عملا به پایان رسیده بود. به علاوه رفقای اقلیت نیز نه تنها هیچ مشکلی در رابطه با تغییر اشکال و مضامین مبارزه در دوران پس از انقلاب نداشتند، بلکه خود مدافع کار سیاسی و سازمانگرا ی

توده ای بودند. آنها از اصرار اکثریت برای اظهار نظر روی مشی چریکی - بهر دلیل - نفی گذشته و بی بها کردن مبارزات گذشته را می فهمیدند. از این رو اصرار اکثریت

در تعیین دستور نه تنها فشاری انشعاب گرانه ، بود ، نه تنها با موضوع عمده ی بحث و مشغله فکری روز اکثریتی ها هم خوانی نداشت ، بلکه در عمل نیز به اقلیت امکان داد که در برخی اذهان این تصور را پدید آورند که هدف از نقد مشی چریکی تخطئه مبارزات سازمان و تحقیر و لوٹ شهدای سازمان بوده است .

وقتی چندی بعد اقلیت مشی چریکی را در همان راستاهای ما مورد نقد قرار داد. بویژه وقتی در نخستین اجلاس بزرگ خود اعلام کرد انشعاب زودرس^۴ بوده ، این خبر چون ضربه پتک سنگینی بر ذهن من بود . از آن زمان تا امروز هنوز هم این فکر که اعمال فشار در تعیین دستور تا چه حد زیانبار بوده است هنوز مرا رها نکرده است .

۴- تباعد در سمت گیری سیاسی

راست اینست که از همان فدای انقلاب در برخورد با اوضاع سیاسی کشور و حکومت جدید بحث و اختلاف نظر حاد در سازمان شکل گرفت . در دوران قبل از انقلاب من با قاطعیت ، پیگیری و ثمربخشی فوق العاده از مشی سرنگونی تمام و کمال رژیم شاه هواداری کرده ام اما در ماه های پس از انقلاب - صمیمانه میگویم - هیچ تئوری جا افتاده و اصول از قبل پذیرفته شده ای در ذهن من وجود نداشته است که با تکیه بر آنها من قادر گردم از یک مشی سیاسی پایدار و مستحکم در برخورد با رژیم تازه و نیروهای آن پیروی کنم . واقعیت اینست که در یکساله اول پس از انقلاب مهمترین مشغله های سیاسی در ذهن و تمام تلاش من آن بوده است که از سرکوب سازمان - که در اثر درگیری نیروهای آن با جمهوری اسلامی کاملاً محتمل بود - جلوگیری کنم و این موضوع در سراسر سازمان - بجز کردستان - البته پایگاه وسیع داشت . رد پای این انگیزه در عمل سیاسی نخستین بار در جنگ اول گنبد و در همان روزها در^۵ نامه به بازرگان^۶ منعکس است .

علت نامه به بازرگان مشخصاً بیم از یورش توده های طرفدار خمینی و سرکوب و حتی قتل عام فدائیان در سراسر کشور است . من بخوبی می دیدم بخش مهمی از پیروان خمینی - هادی غفاری نمونه شان بود - به محض آنکه فرصت کنند ما را قلع و قمع خواهند کرد . حال آنکه هیات دولت و شخص بازرگان نه تنها سرکوب سازمان هدف مقدمشان نیست بلکه خود نیز از این یورش بیمناکند . در مقابله با چماق داران نیاز و زبان ما مشترک بود . تاکید می کنم در آن روزها در ذهن من و بسیاری دیگر هیچ تئوری و تحلیل نظام یافته ای مبنای اتخاذ سیاست نسبت به نیروهای لیبرال و جریان های پیرو خمینی نبود . خطر سرکوب و قلع و قمع راهنمای تعیین تاکتیک بود اما در میان بیشتر رفقای که بعداً به اقلیت پیوستند وضع اینطور نبود . آنها مشخصاً تحلیل و تئوری های جا افتاده در ذهن داشتند و همان را مبنای اتخاذ سمت گیری قرار داده بودند .

آنها با کمک همان متد های کلاسیک مارکسیستی تحلیل می کردند که قدرت واقعی دولتی در دست بورژوازی است که با خرده بورژوازی به سازش رسیده است .

طرفداران خمینی نیز به دو نیروی بورژوازی و خرده بورژوازی تقسیم می شوند و در شورای انقلاب لیبرال ها و حزب جمهوری اسلامی - که هر دو نماینده بورژوازی هستند - قدرت حکومتی را در دست دارند . چون بورژوازی در انقلاب دمکراتیک ضد انقلاب است و چون بورژوازی ایران اساساً وابسته به امپریالیسم است ، لذا حکومت موجود ضد انقلابی است و برنامه ی آن سرکوب توده ی زحمتکشان ، سازش با امپریالیسم امریکا و احیای نظامات گذشته است .

بر اساس همین تحلیل بود که رفقای که بعداً اقلیت را تشکیل دادند در اوایل ۵۸ با شدیدترین اعتراض ها علیه همسوئی با بازرگان پراگماتیسم را به تسلیم در برابر اصولیت خود وادار کردند . از پی این ضربه ، در تمام طول سال ۵۸ تمام ذهن من را این سؤال در اشغال خود گرفته بود که مبنای نظری و تحلیلی سیاست در شرایط تازه چیست ؟ جامعه ما با کدام مسائل عمده مواجه است و نیروهای سیاسی در قبال این مسئله کدام مواضع را دارند . در ماه های تابستان ۵۸ که در نتیجه ی نامه به بازرگان و عدم پشتیبانی از

اعلان جنگ به حکومت در وقایع کردستان از عضویت در هیات اجرایی معاف و وقت بیشتری داشتم، یکدور مطالعه کلاسیک ادبیات مارکسیستی معاصر را شروع کردم.

وقتی در اواخر ۵۸ و اوایل ۵۹ روند انشعاب شکل می گرفت من به این باور رسیده بودم که اولاً مضمون اصلی پیکار و مبارزه خلق ها در کشورهای رشد یابنده پیکاری ضد امپریالیستی است و بر اساس نیازهای همین پیکار است که باید سیاست اتحادها را تنظیم کرد. ثانیاً پیکار ضد امپریالیستی پیش نخواهد رفت و شکوفا نخواهد شد، مگر پایگاه اجتماعی امپریالیسم یعنی بزرگ مالکی و کلان سرمایه داری از طریق رفم های اجتماعی اقتصادی رادیکال برانداخته شود. ثانیاً در این پیکار بزرگ ضد امپریالیستی، ضد کلان سرمایه داری و ضد بزرگ مالکی، کشورهای سوسیالیستی و طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری و همه نهضت های رهایی بخش در سایر کشورها متحد طبیعی ما هستند. این ایده ها با سرعت در سازمان رواج یافت و من هم در این کار با شور و انرژی بیکران سهم بودم.

از سوی دیگر دعوت شاه به امریکا و حدت بحران در روابط ایران و امریکا - که به اشغال سفارت و استعفای بازرگان و اوج گیری اعجاب انگیز مبارزه علیه امپریالیسم در سراسر کشور انجامید، این تحلیل رفقای اقلیت (که گویا حکومت در صدد است پیکار ضد امپریالیستی توده ها را سرکوب و با امریکا به سازش برسد) را سخت در سازمان بی اعتبار و منزوی کرد. بحث اقلیت - برخلاف لیبرال ها که می گفتند استقلال بدون آزادی بی معناست - با ما این نبود که دموکراسی سیاسی مطالبه عمده است یا پیشبرد پیکار ضد امپریالیستی. اقلیت می خواست همه را قانع کند که اینها مبارزه واقعی ضد امپریالیستی نیست. بدین ترتیب تئوری و تحلیل اقلیت در واقع به ما کمک نکرد که در تدوین سیاست خود نسبت به سایر نیروهای سیاسی کشور مصالح دموکراسی و آزاد سیاسی را مبنا بگیریم.

در سیاست استراتژیک نسبت به جمهوری اسلامی از همان ابتدا همانطور که گفتم یک اختلاف جدی میان اقلیت و اکثریت وجود داشت. مشی رفقای اقلیت و تمام انشعاب مربوطه هیچگاه از اولین روزهای جمهوری اسلامی تا امروز معطوف به ایجاد تغییر در تناسب قوا میان جناح ها و جریان های درون حکومت نبوده است. آنها هیچگاه امید نداشته اند که این تغییر و تحولات بتواند راه را برای تحولات مثبت در اوضاع سیاسی و یا تحقق برخی مطالبات مردم هموار کند. اقلیت در تمامیت خود همواره گفته است که تنها با سرنگونی این رژیم راه تحول دموکراتیک جامعه هموار خواهد شد.

در مقابل اکثریتی ها از همان ابتدا نسبت به تناسب نیروها در حکومت حساسیت زیاد از خود نشان داده و در دوره های معین، از جمله تا اوایل ۶۲ فکر اصلاح رژیم جمهوری اسلامی و سیاست های آن را در مرکز توجه قرار داده اند. دست کم یک گرایش در صفوف اکثریت همواره نسبت به شعار سرنگونی با مخالفت و با تردید آشکار برخورد کرده است.

همانطور که در ابتدا گفتم در این زمینه هنوز می تواند مجادله ادامه داشته باشد و ادامه دارد. هنوز هم به هیچ وجه معلوم نیست که سرنگونی جمهوری اسلامی به استقرار دموکراسی منجر شود. درست همانگونه که هنوز به هیچ وجه معلوم نیست که با رفم در جمهوری اسلامی، بدون سرنگونی آن به معنای کلاسیک کلمه ایران نتواند در راستای دموکراسی - دست کم در سمت آزادی احزاب، مطبوعات و انتخابات - حرکت کند. مضافاً اینکه در این ۱۸ سال اخیر مشی سرنگونی نتوانسته است در جامعه این امید را پدید آورد که اولاً مدافعان آن قادر به تحقق شعار خویش اند، ثانیاً اگر موفق شوند استبدادی دیگر را برای این ملت تحمیل نخواهند کرد. از سوی دیگر بررسی همین سال ها، بویژه روندهای اخیر نشان داده است که اکثریت بزرگ مردم ایران انجام اصلاحات معین در همین نظام را به هیچ وجه به سرنگونی آن موکول نکرده و در عمل روزمره تحقق این اصلاحات را پی گرفته اند. گرچه من شخصا در طول این سال ها مشخصاً به مشی اصلاح طلبانه گرایش داشته و تحول اوضاع را هم در سمت تقویت گرایش به همین مشی.

می دانم. اما هرگز بر این باور نیستم که بحث میان اقلیت و اکثریت و در جامعه در این زمینه بحثی خاتمه یافته است.

هر دو بخش فدائیان، هم اقلیت و هم اکثریت، طی این ۱۷، ۱۸ سال هریک جداگانه فراز و نشیب‌ها و آزمون‌های تلخ و شیرین را پشت سر گذاشته‌اند. اکثریت در راه وحدت با حزب توده ایران پیش رفت و اما در نیمه راه متوقف شد. نیروهای اقلیت نیز جدایی‌ها و پیوندهای متعدد را تجربه کرده‌اند و هم اکنون اکثر آنان در سازمان اتحاد فدائیان متحد شده‌اند. ساختار درونی، نظامات فکری و مواضع سیاسی در هر دو جریان نسبت به آن روزها که انشعاب رخ داد تغییرات بزرگ و بنیادینی را پشت سر گذاشته است. آنها هیچ کدام در سایر نحل سیاسی، اعم از راست و لیبرال و یا اسلامی مستحیل نشده و نمی‌توانستند بشوند. جایگاه همیشگی آنان جبهه نیروهای چپ بوده، هست و خواهد بود. علاوه بر این در هر دو جریان تنوع نظرات و دیدگاه‌ها و تفاوت‌های بارز سیاسی و رفتاری پدید آمده است سبک کار هر دو جریان به گونه ایست که اعضای آنان فضای سازمان خود را برای پیگیری ایده آل‌های خود و تحمل این تنوع فکری تنگ نمی‌بینند. تیپ‌های فکری که در صفوف اتحاد فدائیان شکل گرفته‌اند در سازمان ما نیز شکل گرفته و فضا را برای حیات و فعالیت موثر در سازمان بسته نمی‌یابند. فضا و موضوع بحث‌ها نه تنها در این دو جریان که در سایر نیروهای چپ نیز با اختلاف‌فازهایی مثبت و منفی به همین گونه است که در سازمان ما شکل گرفته است. همه جا کمتر یا بیشتر اصول دموکراسی درون سازمانی پذیرفته می‌شود و تعیین ترکیب رهبری به جمع‌آمد کنگره و رای آزادانه آن محول شده و یا می‌شود.

بدین ترتیب پس از گذشت این سال‌ها سئوالی که در آن روزهای انشعاب ذهن تک تک فدائیان را با خود انباشته بود از نو سر بر آورده است. آیا انشعاب اقلیت و اکثریت - به مثابه دو جریان فکری - سیاسی اجتناب‌ناپذیر بوده است؟ سیمای امروزین آنان که هویت تاریخی خود را حفظ کرده‌اند، سیمای عمومی آنان که هویت تاریخی جریان فدایی را نمایندگی می‌کنند، آنان که در دو جریان اتحاد فدائیان و سازمان اکثریت متشکل‌اند، به ما می‌گویند آن انشعاب نه یک ضرورت تاریخی که پاسخی به خواست و تمایل عاجل رهبران وقت سازمان بوده است.